

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232883**

UNIVERSAL  
LIBRARY









وَهَذَا كَمَا أَنْزَلْنَا مَكَّاكَ مُصَدِّقَ بَيْنِ يَدِهِ

الحمد لله والمنة اين نخبه كثره القوامه و مجرعه غريه خطير القايده كبراي كرامان  
مصبحت بدو است بر بن ابائنا و ستار فاع شكره او باهره كاشف غلقاته لا اقدم سمي

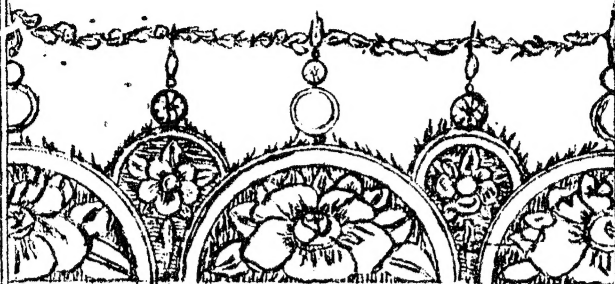
البحار النقية  
ادام الله طوله على رسله مسترشدين و المدين  
بكره الى سائر اقطار السنين

الحق  
الذي

تصحيح  
البحار النقية  
الذي

انصيف لطيف عبده الواعظين بده السالكين اوقف اسرار لم يزل يتقبل  
باركاه جناب باري مولانا و مرشدنا حضرت سيد شهاب الدين قاضى اشعار

بنده الرضا من حمزه الغيور يعقود مطبوعه



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله لا اله الا هو الصمد الاحد . لم يلد ولم يولد . ولم يكن له  
 كفوا احد . الصلوة والسلام على حبيب محمد و محمد و احمد  
 الذي اعطى اتقى و صدق بالحنن و مرشد . و على المرتضى  
 الدين اشداء على الكفار و حاد اذا حاد . نعمي محمد و محمد و محمد  
 که غیر از وی معبود و سجد نیست و تنای لاهوت را اندازد است که  
 از صفات زادی و فرایندی مبرو که می در آتش و یاب نیست و بی غیب عالم و بی همت

بر ذات غیب الغیبی مخفی و محجوبیت بلکه سایر ملک ملکوت و جبروت و ملائکت  
 بیرون از صور علمیه و قبضه بسیط و حاطه محیطه و بی و هو و کل و کلت و محیط  
 و یعلم الجهر و ما یخفی اصناف قیدی و وخلق الذکر و الانثی  
 و الرحمن علی العرش استوی اوصاف ازلی و لیت  
 عالم کون و مکان بلکه سایر مکان و لا مکان آنید انوار باهر و مظاهر  
 تجلیات جمالیه و قاهره و لیت زبان قدوسیان و ربیبان تعفیش  
 بکلمه لا احصى ثناء علیک ترجمه و آن کبر و بیان در بیان  
 تعریفش بکلمه انت کما اثبت ترجمه کلام لا کلام از معنات بی  
 تنقل و مفهوم شبرادر بر اذات منقطع الاشارات او اورا کی تر  
 لو کان البحر مداد الکلمات دبی لقل البحر قبل ان تنفذ  
 کلمات دبی ولو جئنا بمثله مددا کنایت از دست

و حدیث تفکر را فی الله و لا تفکر و اذنا لله  
 اشارت بدو است رباعی کو عقل که صدره کالبت بیند کو ختم  
 که دره جالت بیند که حله ذرات جهان بدین شود ممکن بود که خیالت  
 و صلوة و سلام بر حبیب ال کرامش که مورد عطا و جعلتکم خلفاء  
 اند فرمود و چون حضرت یوست بلکه اتباع و انقیاد امر واجب نزدش عین  
 اتباع امر حضرت حق و محبت کامل الودش عین محبت بارگاه حضرت مطلق است  
 که فرمان و جب الاتقان کلیم قرآن قل ان کنتم تحبون الله  
 فاتبعونی بحب الله فیسر او است و ان الذین یبایعونک و انما  
 یبایعون الله تفریح و تفریح او است کو یا وجود عالم عالمیان  
 محبوب قلوب آدم و ادیان نور حدیقتی که کل نیاخته چشم جان و دل  
 عند ای کلشن بسات آفتاب ملک رسالت مقتدری میفرمان در سال

این عبارت  
 است

شیخ گمان باشد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رباعی  
شاهی که ترسان فلان اکام است چندانکه نبود شفاعت خواست  
تو قیام شهادت کنی یا الله است یعنی که محمد رسول الله است  
صلی الله علیه و آله و سلم آتایم برضایر یا رب  
بصیرت و شریعت و خواهر دریا می طهر صاحب طریقت حقیقت کشف  
و همین باد که فیتیه تصبیح از صف بن عبد الله شیخ حجاب الله بن السید البیوم  
قادر الشطرنجی المعروف به شاه بریه صاحب کس سره ازینقا بهیروز  
بمشیر زاده خود عینی بر غرور و اسعاد و اهلوار است شاه نواجه عبد اللطیف  
قادر ای انجیدی بدو سره که شرف شیفت از جانب ابا که ام فیه شایسته است  
از طرف محلات عظام میسار و جهه تفصیل بعضی آیات تسبیحی که اکثر تشکر  
آن در باب طریقت جایست و بعضی اصحاب شریعت در معنی آن مطلق

مجلس

میکنند و باطن آنرا گذاشته نظر بر ظاهر می اندازند و پی بر حقیقت آن نمی  
 میورند و با آنکه آنقدر قدرت و قوت نمیدانند که قدم درین راه نهند و بحر محیط  
 عالم حقیقت را نشناورند و گمانند تا هم بدون آن چاره ندیده باشند تا باطنی  
 شیخ خود به تفسیر این آیات بجهل آن پردازد و هم مطابق اقوال اهل ملت  
 شرح آن محیط تسلیم آورده **جید الخلق فی تفسیر الدقایق** نام کرده  
 و از جناب حق امید بسیارم که ازین تفسیر رنگ آینه دل فی الحقیقت زود و ده شود  
 و توفیق و اعتقاد و ارباب باطن و علو الهی پیدا کرده رنگ صبغة الله  
 و من احسن من الله صبغة که برترین رنگ عالم است گرفته شود  
 و بالله التوفیق و الیه التکلّف و الیه التمسک و الیه التمسک و الیه التمسک  
 که آیات قرآن مجید برده قسم بوده اند و بی شک است و دیگر تشابهات چنانچه حق تعالی  
 و قرآن مجید فرموده **و منه مخلقات من امر الکتاب**



[illegible]

که در ابتداء بعض سقراطی و افلاطونی و مجاهد و عکرمه رضی الله عنهما فرموده  
 آیا حکامات آن اند که در آن ذکر حلال جسم است و سبوی این چهار آیات  
 و تشابه اند که بعضی از بعضی تشابه اند بعضی را مصدق چنانچه قوله تعالی  
 و ما یضرب الا الفاسقین و یجعل الرجس علی الذلک اویضون  
 و قتاده و ضحاک و سدی رضی الله عنهم گفته که حکامات تسبیح اند که بر آن عمل  
 و تشابه آیات منسوخ اند که بر سر نیت وی ایمان می آرند لکن عمل بر آن میکنند  
 و قول علی بن طلحه هم بچیزی فرق شتاده و غیره بوده است  
 و محمد بن جعفر بن زبیر رضی الله عنه گفته که محکم آنست که در معنی آن احتمال  
 و تاویلی غیر از یک وجه نباشد و تشابه آنست که در آن احتمال بوجود  
 پیدا باشد و بعضی علما گفته که محکم آنست معنی آن شناخته شود و دلیل  
 روشن باشد بغیر شایسته و تشابه آنست که معنی آن بغیر توحش و بریند

و عوام را تفصیل حق از باطل معلوم نشود و بعضی گفته اند که بعضی معنی  
 متعلق باشد و تشابه در معنی متعلق نباشد بلکه از روان بغیر معنی متمم میگوید و  
 فاما الذين في قلوبهم زيغ يعني پس آنکه در دل آنها شک  
 یا میل به جمع از حق باشد پس پیروی میکنند آن آیات را که تشابه اند از آن برای  
 طلب قنیه تا که گمراه کنند از و جهال را بطلب تاویل و نمیدانند تاویل آن  
 آیات تشابهات مگر خدا تعالی و آنرا که راسخ اند و علم و آسمان علم میکنند  
 اصناف کل مرتعد و بنا یعنی ایمان می آریم بر آن آیات که همه از نزد  
 خدا تعالی حق است و چند بیکدیگر از آن آیات تسبیحی که آنرا که اهل دانش اند  
 الحاصل آیات قرآنی که حکم اند و آن که کسی تاویل نمی تواند  
 در تشابهات کسی از دل متفرق تاویل حسب خواش خود نمیکند و  
 تعجب کل حزب بما لديهم فرحون بر آن تاویل خود تشابهات

و بندگان خدا را بسوی خود یکسانند تا حق تعالی هر کس را که میخواهد از شهر  
 بدر بزمیان بکشد و هر کس را که مقتضای اصلی وی بقاوات است  
 بران نقص بگذارد و از اینجا است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده  
 ما من قلب الا وهى بين اصبعين من اصابع الرحمن  
 اذا شاء ان يقطع اقامته ان شاء ان يوليغه ازاغه  
 یعنی که می دل نیست مگر آنکه آن در میان دو انگشت است از انگشت قدرت  
 پرور و کار هر که میخواهد که آنرا ثابت و قائم کند بگوید اگر میخواهد که آنرا بشکند  
 و بخت بغير حق اندازد می اندازد و بگوید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 اللهم يا سقلب القلوب ثبت قلوبنا على دينك والميزان  
 بیدل الرحمن یرفع قوما و یضع اخرین الیوم القيمة  
 یعنی ای بار خدا یا وای گرداننده و استایم کن دل ما را

بروین قوینان بدست خداست بلند میکند برای قومی دست میکند برای یکی  
تا روز قیامت و هم از اینجاست که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده

مثل القلب کریشه بارخ فلاة یقلب الریاح ظهر البطن

یعنی مثل دل مانند کریشه است بر زمین بی آب گیاه که هرگاه باد از آن

بگذرد آنچه از زمین پوشیده است ظاهر میگردد و همچنان ارباب صوفیه هم

کلامها میکنند که بعضی بظواهر کمال مخالف شریعت شریف بنمایند و در حقیقت

سراسر مطابق شریعت شریف است بچنانچه در کتاب و التمهید آورده اند <sup>در</sup> الصوفی

نوالحو علی الفاظ اصطلاحی علیها اراد و اجها

معانی غیر المعانی المتعارفة منها بین الفقهاء

فمن حملها علی معانیها المتعارفة کفر

یعنی صوفیه و همم الشیخی و پی آورده اند الفاظها و مقدر کرده اند اصطلاحی

بران که اراده کرده اند از ان معانی سوای آن معانی که مشهور است آن معانی  
 قبیح پس اگر کسی محمول کند آن الفاظ را بر معانی ظاهری آن کافر میشود و چنانچه  
 بزرگی گفته است پیر خدا ایم خدا شد ما ما کافر عشقیم خدا کافر شد  
 و خطای است که اگر معنی مشهور این الفاظ کنند بلا شک موجب کفر میشود  
 زیرا که معنی پیر و عرف مرشد و نادوی میباشد و چگونه روا باشد که بنده ترشد  
 و نادوی خدا تعالی گردد و همچنان اقرار کفر خود و کفر خدا کفر است پس  
 مراد و معنی اول آنست که پیر خدا یعنی بنده کانی ضعیف خدا هستیم کبی  
 توفیق و ارادت وی کاری در دنیا کردن نمیتوانیم و خدا تعالی مرشد یعنی او  
 است کبی هدایت و ارشاد وی را هیچکس از خلاصی نصیب نیست  
 بسم الله تعالی و حکام یابون و معنی هر دو هم اینست  
 که کافر عشقیم یعنی پیشبند و کشته عشق آنی هستیم و از طاعت و قرب

وی دور افتاده ایم و خدا تعالی کافر است یعنی پوشیده کننده و عیبت  
 که غشش آلهی بر نسبت پوشیده است و یا خدا تعالی پوشیده کننده گناهان  
 ماست که نسبت از زلی و است پنهان مقوله حضرت حافظ شیرازیست  
 ایام کل چه عمر و غن شتاب کرده و سانی بد و ر باد و کلک و شتاب  
 کن به کار صواب با و پرستی است حافظ و بر خیز و روحی ستم به کار صواب  
 ظاهر این شعرا بالکل مخالف شریعت است زیرا که شراب مطلق حرام است  
 چگونه روا باشد که با و پرستی کار صواب باشد چون مراد حافظ در اکثر اشعار  
 از باقی پیرو شد میباشد که بکلام عشق و معرفت الهی کاشد دل طالب را  
 بر می میکند بوده است و غرض از شراب شراب عشق و معرفت الهی است  
 که شرعاً هم این امر موجب صواب میباشد چنانچه از آیت وَالَّذِينَ  
 اسْتَوُوا لَشَدِّ حَبَّ اللَّهُ ظاهر است پس معنی مرادی شده

مذکور است که چنانکه کسوم بهار چپ در روزه وز و گذرنده است عمر  
 انسان نیز زود گذرنده است و شد را ضرورت است که کلمات عشق تحقیقی پیش  
 طالب زود آرد و بیان کند چسب که عشق و رزوی و رزفت اندوزی کار  
 صواب است که برای آن هر قدر که تواند تغییر ضرورت چنانکه برای نماز و توبه  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده **وَجَلُّوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْفَوْتِ**  
**وَجَلُّوا بِالْتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ** یعنی نماز را زودی کنید  
 قبل از رفتن وقت و او توبه را زودی کنید قبل از گشتن از این عالم  
**جدا الحاصل** چنانکه آیات تشبیهات معانی خلاف ظاهر سیدارند کلام  
 بزرگان طریقت نیز معانیها خلاف ظاهر سیدارند بلکه بر معانی ظاهر آن عملی  
 کردن موجب کفر است لکن بی علمان کوه فهم نظیر بطاهر الفاظ پیش کردن  
 اقوال صوفیه و بزرگان طریقت خود مخالفت شرع شریف ننمایند



و نیکو اند که معنی مرادی آنها حدیث همچنان کم علان از باب غلو هر بر  
 اقبال ضحایاب باطن خود پی نموده نسبت آنها بطن باطل میکنند و کافر  
 میگویند تا آنکه در شیخ الشیوخ حضرت محی الدین ابن عربی که شیخ اکبر از باب  
 طریقت اند قدح میکنند و حال آنکه مستند و مدان علماء و خواص هر مذهب بر کمال فضل  
 رحمة الله علیه است و چنانچه در دروختها بر وجه الفتوی محقق این بیان گفتم و له  
 مصنف الکلیفونها منها قصور حکمت و فوقها مکینه بعض  
 سائلها مفهوم النص والمعنی و موافق للامر الهی و الشرع النبوی  
 و بعضها مخفی غرایب اکام الظاهر دون اهل الکشف و الباطن  
 و من لم یطالع علی الغی المرام یحیی علی السکوت فی هذا المقام تقوی  
 و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر الخواد  
 کئل اولیک کان عنه مسئولا یعنی برای محی الدین

تصیفات بسیار اند چنانچه جمله آن فصوص الحکم و فتوحات مکی است که بعضی مسائل  
 آن معنی نص سه افنی اند و مطابق برای امر الهی و شرح نبوی صلی الله علیه  
 و آله و سلم و بعضی از آن معنی مخفی است که ادراک ارباب غوا و غیره اهل کشف و بیان  
 بدان نمیرسد و اگر کسی آگاه نشود بر معنی مقصودی شیخ واجب است بر آن  
 کس که سکوت کند در ان مقام بطریق حق تعالی **وَلَا تَقْفُ مَا لَكَ بِعِلْمٍ**  
 یعنی از پی مروانچیت مترابان دانش بدرستی که گوش چشم و دل همه اینست  
 از خود پرسیده شده فخر بر این که انچه بی علما و ارباب طریقت بسند ظاهر و باطن  
 بزرگان مخالفت شریعت میکنند و کم علما و ارباب شریعت بعد هم  
 سعی حقیقی قلع بر کلام بزرگان طریقت میکنند هر دو فرقه ناقصین اند  
 و از روزه ارباب طریقت و شریعت خارج اند و کامل همون کسان اند که در  
 همچون الفاظ بزرگان غیبه مشهور محل قایلینک موافق شریعت میکنند و شریعت را با

مطابقت میں ہے بلکہ شریعت و طریقت را لازم و ملزوم می انگارند چنانچہ  
 صاحب رد المحتار حاشیہ و الثبتا بحوالہ فتوحات قاضی ذکر یکافتہ الشریعة  
 والطریقة متلازمة لان الطريق الى الله ظاهر و باطن  
 و ظاهرها الشریعة والطریقة و باطنها الحقيقة  
 یعنی شریعت و طریقت ہر دو با یکدیگر لازم و ملزوم اند چہ کہ راہ بسوی  
 حق تعالی از ظاہر و رسم از باطن می باشد ظاہر راہ خدا شریعت و طریقت  
 است یعنی یکی را با دیگر مناسب کلی است ہرگز مخالفت و روایت و باطن  
 این را حقیقت میگویند چنانچہ در تعریف حقیقت در کتاب مذکور گفتہ ہجی  
 ضبأ هذه الرئوبية بالقلب یعنی آن حقیقت ویدن خدای  
 از چشم دل است پس برہم ضرورت کہ بر ظاہر و رسم باطن ہر شئی نظر کنند  
 و شریعت و طریقت را کہ ہر دو در لفظ و دو در معنی یکست جمع آرند تا حقیقت

از دست چنانچه پیش ما حضرت شاه محمد غوث کواری قدس سره در آوراد و نحو  
 فرموده شریعت و طریقت همچون پوست و منزانده طاهر است کبکی پوست منتر  
 قرار نمی یابد و پوست منتر نشود اگر کسی اکتفا بر شریعت کرد پوست یا نماز  
 یافت و پوست بی منفایده نگیرد و اگر کسی اکتفا بر طریقت کرد و گویا منتر  
 بی پوست خواست و ممکن نیست کبکی پوست کدامی منتر وجود گیرد و لهذا از قول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم را هر دو حال حاصل بود و هرگاه بشریعت ظاهر  
 گزیندی بیدال اشارت کردی و احسان یا بدو له یعنی ای طایف اذوان ده  
 تا بندگی ظاهر خدایت عالی ادا کنیم و هرگاه بسوی عشق حقیقی رجوع فرمودی  
 مخاطبه بام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما از شاه فرمودی کلیمینی  
 یا حمیرا یعنی ای بی بی سرخ رنگ از من کلام کن و غرض از آن همین بود  
 که از کلام معشوق مجازی بمشوق حقیقی پیروان زد و خط معرفت بر دار و این

کمال ولایت است که مشغولی مجاری بحقیقت پروازند چنانچه مولانا روم در  
 مشغولی خنده روده سه جلد مشغولت و عاشق پرده پرده زنده مشغولت  
 و عاشق مرده یعنی جمله موجودات عین مشغول اند یعنی ذات حق اند من  
 حیث الظهور پس ذات حق را در این مخلق دیدن باید حاصل بیان  
 و بمنحی انیت که ظاهر و باطن مراد از شریعت و طریقت است و در حقیقت  
 هر دو یک اند تفریق درین هرگز نبهت نیست لهذا من جمیع معنی ظاهر و  
 باطن برایت که درین کتاب مذکور میشود بیان خواهد کرد و ان شاء الله تعالی  
 قلمی الاکمال درین روشنی تطبیق خواهد داد و بنظر اینکه آغاز این کتاب در ماه  
 یازدهم شهر رجب سنه ۱۰۳۰ هجری بوده است و حروف اسم من سید حبیب الله  
 یازده حروف نام مبارک مرشد اعلی محبوب پیغمبر یازده بلکه حرف  
 اسم مجیب الله عودت هم یازده بوده اند و بعد از این کتاب نیز تفسیر یازده

قرآن مناسب دانست و در ضمن آن بنظر کثرت شیوانات جمالی و جلالی  
الکثرایات قرآنی را بطور دلایل و تمثیل بجهت تکریر در آورد و منحصر منتهی آن بیان  
کرد و وقتیکه کل بکل بگفت پروردگار منج از انسان که زنا گو  
چراغی بر آید و چون آغاز کلام از حکمت و جود ممکنات و ذوات و احوال و جو  
حضرت قدیم الصفات احسن بود بدار عایت ترتیب تمثیل بدین آیت پس بدین  
آغاز کردم ایت اول - قوله تعالی

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادُونَ

یعنی پیدا نکردم جن و انس را مگر برای عبادت یعنی حکمت خلق جن و انس  
محض برای آنست که عبادت و معرفت حق تعالی حاصل کنند و عبادت  
تاوتسبیکه معرفت در میان عابد و معبود حاصل نیاید عبادت نیست و قورع  
نمیرد پس برای همین فسق دانستن خود و دانستن ذات و صفات

الهی بر سر جن و انس واجب شد و این علم را اشرف علوم از ان میگویند  
 که اگر کسی حقیقت خود یا حقیقت دیگر کے خواہد دانست ابتدا در حدیث  
 شریف وارد است من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی کسیکه  
 ذات خود را شناخت پس تحقیق ذات حق را شناخت و آنرا که بعضی  
 از اولیاء امت در طریق سلوک از مشہود کلی افعال و کلی صفات ترقی فرمود  
 بہر تہ مشہود ذات حق رسیدند و در ان مشہود احتیاط از دست داده  
 خود را عین ذات حق تصور کردند تا وقتیکہ متنبہ شدہ معرفت حاصل کردند  
 و بشیریت مگر ایند نہ بجات یافتند چنانچہ حضرت بایزید رحمۃ علیہ کہ در تہمت  
 بیعت با عیسیٰ شکستہ و حضرت سیدہ الحالیہ جنید بغدادی رحمۃ اللہ  
 علیہ صافی الوہم و دیوی اللہ فرمودہ و حضرت معروف کرخی انا  
 وکم فاعبدونی بر زبان آورده بعد از ان متنبہ الحال شدند و برگشتند

بزرگواران من از اشرف علوم علم خداست  
 معرفت نفس را بر این علم شریف

بعبودیت گردن و زبان بگذشتند و بعبودیت خود و مذهب و دین حق مقرر  
 گشتند از وجهی که در تفسیر نیافتند بلکه از مرتبه سابق بالاتر و رفیعتر حاصل  
 کردند چنانچه کسی در شان حضرت معروف ره گفته اند **فشیتمکم در کفر و کبریت**  
**بسی است بیو بجز گو معروف معروف نیست** و حضرت منصور که در آن تکیه ایشان  
 از دست داده ذات خود را حق دانستند و **کلانا الحق** بر زبان آورده  
 با وجود جس مدتی متنبه احوال نشدند و **بانا الحق** باقرار انا العبد  
 رجوع نکردند و در تعذیر سنگاری و داکشی مبتلا شدند اما بدان وجه  
 که نماز مفروض قضایانیکرد بلکه نوافل در شب بار و ذری پنجاه گانه ادا  
 میکرد از سنگ کافه اسلام خارج نشدند غرض که پس را اولاد شناخت  
 خود و بداند از آن شناخت حق ضرورت و برای همین است که پینمبر **صلی الله**  
**علیه و آله و سلم** را اشاره بکلام **قل انما انا بشر مثلكم** فرموده و را



اقرار انا عبدك ورسوله بر زبان آورده و در ضمنی حدیث من  
 عرف نفسه اگر چه بسیار گونا قوال است لکن حقیقت احوال مختلف  
 و معنی آن متفق است که از ادنی تعور و تمق ظاهر بشود چنانچه یکی میگوید  
 عرف نفسه بالبقاء فقد عرف مرهه بالبقاء یعنی هر که شناخت  
 نفس خود را بقیاس تحقیق شناخت پروردگار خود را بقا و محیی میگوید  
 من عرف نفسه بالمعاد و عرف فقد عرف مرهه بالموجود  
 یعنی هر که شناخت نفس خود را بعد و م پس شناخت رب خود را موجودی  
 میگوید من عرف نفسه بالحدوث فقد عرف مرهه بالقدم  
 یعنی هر که شناخت نفس خود را حادث پس تحقیق شناخت پروردگار  
 خود را قدیم یکی میگوید من عرف نفسه بالمخلوق فقد عرف ربّه بالخالق  
 یعنی هر که شناخت نفس خود را مخلوق پس تحقیق شناخت

خود را خالق و یگانه میگوید من عرف نفسه بالغفر فقد عرف به  
 بالغنا یعنی هر که شناخت نفس خود را محتاج پس تحقیق شناخت  
 پروردگار خود را یعنی بی احتیاج از عالم دیگر میگوید من عرف نفسه  
 بالانقصا فقد عرف به بالکمال یعنی هر که شناخت نفس خود را  
 به نقصان پس شناخت پروردگار خود را به کمال و اینچنین معرفت اوست  
 حقیقت علم نافع میگوید چنانچه در لطایف شریفی روایتی آورده و حاجی <sup>آقای</sup>  
 المدائنی علیه السلام یا او تعلم النافع یعنی ای او داند  
 علم نافع آموزی وی پر سید الهی ما علم النافع یعنی ای پروردگار  
 علم نافع چیست قال ان تعرف عظمتی و جلالی و کبریا  
 و کمالی قدری علی کاشی فان هذا الذي یقربک الی  
 یعنی حق تعالی فرمود علم نافع آنست که بدانی عظمت و جلال و کبریا

و کمال قدرت برابر بر چهره پس این علم نزدیک میکند تا بمن یعنی در  
 هر چیز پر خوانی و هر آئی مرادانی تا بمن وصل کردی و از اینجا است که بر  
 گفته **ب** جهان ضرورت است و معنی دوست \* درین معنی نظر کن به اوست  
 بلکه خلقت موجودات و قدرت کائنات هم از بصر این دانش است چنانچه از آیه  
**لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ظاهر است و شاه اشرف  
 سنانی فرموده نزد حقیر علم نافع آنست که قطره را بدیاری رساند و جز را با کل چوید  
 و بدو از بحر ان بوصول و از بند با اتصال که اید قطعه تحب که از شرب  
 عرفانی باشد و در مذنب اهل عشق ایمان باشد و انکس که ندید قطره با کیمی \*  
 حیزن شده ام که چون مسلمان باشد اتفاق صحاب کشف و وجدان و از باب  
 شهود و عرفان است که حق تعالی را بی واسطه اسما و صفات و بی رابطه  
 کائنات نتوان دید چه ذات عالی سمات او را نوریست که ذره او محرق ابصار

کونین و فرق انوار خافقین بود ملتوی ای باد چون جمال آفتاب به نیست  
 مدرک ناظران را بلی سحاب به پس چنان آن نور خود شید جمال به بلی قیام  
 می در آید و خیال به الحاصل ازین همه تشبیحات پیدا است که مردم اول  
 ذات خود را از نقصانات دریابند تا بعد از آن کمالات ذات الهی متحقق شود  
 نه اینکه دانستن نفس خود عین دانست حق است چنانچه بعضی جهل اعتقاد  
 میکنند و در پروردگار عین حق بگویند بنابراین بزرگی گفته جوهری  
 جز خود شناسی نیست در بحر وجود به با بگردن خویش میگرددیم چون گرد آبها به  
 و انکه مولانا جامی قدس سره السامی فرموده به غیری که ذات در دو عالم  
 کو به لیست الکائنات الا هو مراد از آن وجود حقیقی او تعالی را است  
 و همه خانی اند و تصرف آن در همه اشیا و نفوس غیر از انتقال و حلول جاری  
 و ساریست کسی در وجود و قدره و علم و حکمت مثل او دیگری باشد نبوده است  
 چنانکه

و تفسیر کبر گفته لیست العالم احد یثبت لله شیر کایا شیر الوجود  
 و القدرة و العلم یعنی نیت در عالم کسی که ثابت کند برای حق  
 عز و جل شیر یکی را کبر بر شود خدا تعالی را در وجود و قدرت علم در همه آیات  
 قرآنی و احادیث نبوی که در سرق خالق و مخلوق و عالم مبدود و ثواب و عقاب  
 و غیره بوده اند معلوم و مرود و خوانده شد و ذکر است و نشود و در رخ و جنت هم  
 لغو خواهد افتاد پس در همه امور و اعتقاد و توفیق باید تا توحید در شریعت  
 و طریقت متحقق آید و این امر واجب است چنانچه حضرت شمس تبریزی علیه السلام فرموده  
 هـ شریعت را مقدم دار اکنون به طریقت از شریعت نیت میرود  
 کنی که در شریعت راسخ آید به حقیقت راه روی خود گشاید به حقیقت  
 شریعت و طریقت و حقیقت در مقدم بیان شده از آن واضح شده باشد  
 که ظاهر راه خدا تعالی شریعت و طریقت است و باطن آن را حقیقت بگویند

در شریعت  
 و طریقت  
 و حقیقت

هي اسم معنوی یعنی آن حقیقت سنویست در التماس گرفته المراد  
 من الثلوثه اقامة العبودية على الوجه  
 المراد من العبد یعنی مراوا از سرست یعنی شایسته و مطیع  
 و حقیقت قایم کردن بندگی بر وجه مراد از بنده است یعنی سر بنده را باند  
 فرض است پس باید دانست که در معنی آیت مصدره آنچه بعضی محققین  
 مفسرین مثل امام خمینی رازی و غیره معنی الا یعبدون الا الله  
 گفته اند حقیقت آن همکار اول تعین معرفت است چنانچه از حدیث قدسی  
 ظاهر است كنت كنزا مخفيا فاجبت ان اعرف  
 فخلق الخلق یعنی بودم خزانه مخفی پس دوست داشتم با اینکه بدانم خود را  
 پس پیدا کردم مخلوق را چنانکه تا وقتیکه ایجا و خلق بوجود نیاید غایت  
 غایت بظهور میرسد پس ثابت شد که تخلیق محض برای معرفت الهی است

بیان از اول نبی ص  
 علم سنویست

و همین جهت معرفت الهی را شرف علوم بر او داده اند و همین معرفت اصل علم است  
 باقی هر علم قسمی است از آن اصل و آنچه که علم بر او قسم است و منتهی یا غیر آن پس علم و  
 نیز بر دو قسم است اصل یا فرع و دانستن قسمی موقوف است بر دانستن اصل  
 و اصل علم علم کلام الله است زیرا که هر علم مستند است بآنست پس آن کلام الله  
 و لالت میکند بر وجود کلمه و آن ذات الهی است که آثار از ال زایل و منقطع الاشاره  
 و لاتعین و غیره نامهاست و این مقام ذات را در اصل محققین احدیت میکنند  
 که ذات در مقام شل خزانة مخفی بود و وحی است که آن الله علم یکدن محسوساً  
 منزه کوی را مراد از همین مقام است که ذات با همه اقسام غایب بود و این مقام  
 شل انتقام است که کسی در عالم خواب است و از شعوبی تصور لایق بود و قابلیت  
 همه صفات پیدا در دوسه گاه آن ذات را حسب ذاتی پیدا شد که معرفت حاصل  
 کند یعنی خود را خود داند یا خود را دیگر داند خلق را پیدا کرد یعنی لفظ عرف

اگر بپسند نتوانم خواند معنی آن بدانم میشود و اگر مجهول خواند معنی آن شناسانند  
 میگوید هر چه طریق در مقام ذات را قیاسات پیدا شد یعنی حیات و علم  
 و ارادت و قدرت و این مرتبه را از در باب طریقت بعین  
 اول و مقام وحدت میگویند و از حدیث فاحشیت آن  
 اعرف ما و همین مقام است که در اصطلاح محققین این مقام را بونرخ  
 الہوائی و حقیقت محمّدی و غیره بسیار نامها بوده است و حدیث  
 امان نور اللہ اشاره به همین مقام است که از این اثبات الوهیت و اعتقاد  
 به عبودیت و لزوم گفتن کلمه لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ میشود و این  
 کمال عرفان است که توحید و تعالی قایل شوند تا آنکه زبان بر رسالت آشور  
 نماند زیرا که بعضی کفار هم توحید را قایل اند مگر توحید آنها ناقص است  
 چرا که قایل رسالت نیستند لهذا در شان آنها اولیاء کا لانعام

در بیان کلمات حق و حقیقت  
 که توحید را برساند



بل هم اضل یعنی آنکسان شایسته پادشاهی اند بلکه از آن هم گمراه  
 واقع بگردیدند تفسیر کرده گفته اند که اقطاب کس الطلاق کرده اند و غیره و من لان الناس  
 فی الحقیقة هم الذین اعطوا الانسانیة حقها  
 لان فضیلة الانسان على سائر الحيوانات  
 بالعقل المرشد والفکر الهادی یعنی آدمی حقیقت  
 همو آنکسان اند که حق انسانیته داده شده اند و فضیلت انسانیته بر همه حیوانات بسبب  
 عقل رهبر و مقصد یاب بوده است پس هر که را عقل رهبر نباشد و از آداب  
 و احکام الهی غافل باشد از مروت و انسانیته خارج است و اگر کتب سیر مروت  
 که روزی حضرت سفیان ثوری رحمه الله علیه بفضلت پای چپ در سبزه پیش نهاد  
 از غیب ندانید یا تو در معنی ای کا و قدم درین حضرت بفرست نهادن پای  
 نه از پای او پی سفیان ازین ندایی بهوش شد و چون بهوش آمد طباطبائی به روی

خود میزد و میگفت ای سفیان یکقدم خلاف ادب برگزینی نامت از جریده انسا  
محو گردند و پوشش باش و دانسته قدم بجای نهاد و معرض عتاب نه ای پس گفت که  
حکم خدا و شریعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را ترک و مندر باز و دعوی شما  
کنند چگونه خواهد بود بلکه دعوی انسانی آنها صحیح نیست یا بد و آنست  
که حقیقتی انسان را بدترین صورت پیدا کرده و در آن مجید تقد  
خلقنا الانسان احسن تقویر فرموده و آن بشر تقویم یعنی بدترین  
صورت آنست که قابل توبه الهی و رسالت نبوت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم  
شود چنانکه اول آفرینش از بهشت و حدیث یسوع کلی و لودید و لستند  
علا فطره الاسلام عزت بردت پس چون کسی را اقرار  
رسالت نماند از انانیت خارج شده و کالایانام یعنی مثل سایر کرم دیدار کند  
و حدیث شریف آمده که کافر از احق محابین بهر صورت و جسم نخواهد آمد و بلکه مشرک

باین اقسام توحید  
ذات و صفت و صفات

سمع کر پنجم خواهد آورد پس هرگاه آنها را انسانیت باقی نماند توحید باقی  
نماند معرفت زیرا که توحید به چهار قسم است یکی توحید از روی ظاهر شریعت  
دویم از وجه طریقت سیوم از روی حقیقت چهارم باعتبار معرفت ارباب  
طواهر بر ظاهر شریعت آنسور گفته نموده اند و ارباب طریقت در ظاهر و باطن  
آنسور سعی میکنند و احکام حقیقت بر باطن شریعت شریف میشوند و احکام  
معرفت بر باطن ظاهر یعنی بر صورت تصف میگردند تفصیل این اجمال اینکه  
قسم اول که در آن صرف اثبات الوهیت و اعتقاد مبدویت بکفایت کلمه توحید است  
رویه یلف است که بآیات کلام الله و احادیث رسول الله بدلائل عقلی و نقلی میگویند  
که ویتالی بذات خود قدیم و حیات خودی بوسع خود وسیع و به لجه خود بصیر و کلام  
خود حکیم است پس آنها از ورطه شک و اتفاق امان یافته بر تبیین سلام میگردند و از  
مهلکات داین رکنکاری میبندند قسم دوم توحید توحید طریقت است آن

ایکم وحدانیت حق تعالی را در شواهد احوال و امکان ملاحظه می نمایند و ثابت  
واجب الوجود که به وسیله موجودات را مبدء و ممتد می بیند و از دلائل عقلی و نقلی بر  
مانده همه جانها و هستی واحد می دانند و همه را در هستی می بینند پس باطن  
ایشان نورایمان است و قاهر ایشان از غیریت سوخته می باشد و اینها  
بنور باطن خویش در مرتبه حق را می بیند و توحید این کسان در مقامات سنن ازل  
سیر الی الله یعنی سیر از خلق بسوی حق می باشد که درین سیر از ماسوی الله  
اعراض میکنند و از تلقی غیر اعتراض نمایند و همه غفرت و حرکات و سکون  
خود و سایر موجودات بنور علم الیقین می شناسند که موجود حقیقی و ماست حقیقی  
بجز ذات حق دیگر نیست ارادة و سمع و کلام و ظهور و انوار حق است که لا تحرك  
ذکر الا باذن الله تفسیر است و مدح و دوام و عطا و منع تجلی آن اسم  
است که والله خلقکم و ما تفعلون بیان است یعنی هر قدرت و فعل

که ظاهر از ظاهر است فی الحقیقت از حق در ظاهر است و برین بیان حدیث  
 بخاری و مسلم یعنی قول آنسور صلی الله علیه و سلم لست کعبهکم الی دیطغنی ربی  
 و یقیناً یعنی ششمین مثل صورت شاید کسی که من بخوراند ما پروردگار من و  
 می نشاند ما دلیل بین و حتی روشن است ششم سوم یعنی توحید حقیقت است  
 که نبوت وجود و احد و یقیناً است از وجود یافت خود و تقصید چنانکه  
 کسی در ظاهر صورت خود و آینه چنان استعق می شود که آینه را در ظاهر نیارد  
 و اینچنین حالت کبی بسور و ماضی الله علیه و سلم که در ظاهر و دیدار و چنانچه در تفسیر  
 کشف الحقایق آورده که روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها بر آنسور آمد چو  
 سوال کرده آنسور در آنوقت از خود بخود پرسید یعنی تو کدام است  
 فاطمه عرض کرد انا فاطمته من فاطمه ام حضرت پرسید فاطمه یعنی کدام  
 فاطمه است وی عرض کرد فاطمه تنبت رسول الله یعنی من فاطمه هستم

رسول الله ام و در روایتی آمده که سیده فرموده فاطمه زهرا یعنی فاطمه دختر  
 محمد ام انحضرت فرمود من محمد یعنی کدام محمد فاطمه گفت محمد رسول الله یعنی  
 محمد پیغمبر خدا تعالی انحضرت پرسید محمد رسول الله یعنی کدام محمد رسول الله  
 انگاه سیده دانست که انحضرت را حالتی است پس از پیش آنسر و رفت  
 بسیار روندگان درین مقام لغزش یافته مجذوب شده اند و از ترقی باز مانده  
 و بعضی خود را حق دانستی بدر قیاس کامل ازین راه بمنزل مقصود رسیدن  
 نمیتوانند و درین مقام نه وجود مانند و نه شبهه و نه سم و نه قدم و نه عدم  
 نه اثر و نه خبر که کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال  
 و الاکرام آیتی اینست که سالک در حصول مرتبه توحید  
 حقیقت از خود فانی شود و نزد آرباب طریقت فناء درجه است حتی فنا  
 افعال که هیچ فعل را از افعال هیچ احدی بوجه استقلال منسوب سازد بلکه

به اعمال رانی الحقیقت فعلی واحد و تخیلی واحد که هر جا بقصدی قابلیت انجامی باشد  
 بکشم به پیشمار و چنانچه مولای جامی فرماید رباعی در عالم سمائی که نباشد شبها  
 از ذوات خود و نیز خود که باشد به ستاره ز روی هستی یکجا نوریت علم شایسته  
 ز هم کرده جدا و دوم قنای صفات که نسبت آنها بخلاق کند که هر صفت احد بسبب  
 ظهور در قوای متکثره با سامی متوجه تخیلی فرموده یعنی جمیع تعینات وجودیه غیر متناهی  
 مطابق این نسب متعلقه در مرتبه واحدیت است چنانچه جامی گفته رباعی  
 هستی به مراتب چو متقل فرموده به جاز رخشان که پرده گشوده و در مرتبه با  
 پسین کائناتان بود به یک بشیون و صف مجموع نمود به سیوم قنای از اعان  
 حاصلت که ذوقا و جدا عدم اصلی ذوات را مشاهده میکند و به راعین ذلت حق  
 بیند و شک نیست که چون هستی ساکب بالکلیه از پیش بهره بصیرت فرود  
 در اشراق نور الانوار سرور و اندام بر آئینه وی حق بود و حق وی که در پناه

جامی علیه الرحمه گفته ریاضی آنرا که فاشیوه فقر این است و فی کشف  
 یقین صفت نیزین است و رفت و زیان هر خدا مانند خدا و العظمی اذا  
 تم هو الله این است قسم چهارم توحید و حید اهل معرفت است که خدا  
 را مقامات و مراتب بسیار الی الله یعنی سیر خلق بسوی حق و سیر مع  
 الله یعنی سیر حق با حق و سیر فی الله یعنی سیر حق مع حق و حق  
 نمود و در مقام عین الجمع و جمع الجمع که مقصد و مدتهاست رسیدن خود  
 بخود کرد و توحید حق مع حق را بواحدی ما و آید و در مقام ملک وجود سلوک  
 کرد و پس غریب غریب شده بگوید لا اله الا الله الواجد الظاهر یعنی که  
 من احد چهارم چنانکه باینید مع در آن حالت بجهانی ما اعظم شایقی  
 و لیس فی جنتی سوی الله فرموده و بکنای آن حال که پس خاکست  
 که در فناء و محض سوخته و یک اثر جراحت بر شیخ نیاید و مانع

هر که در معرفت الهی باشد  
 در این سیر و سیر حق با حق  
 در این سیر و سیر فی الله



در فتویٰ مفصله مرقوم فیصل آن اینکه فتویٰ بامریان آن فقیر محترم و بانی  
 آمد که بیزبان رسم و گفت ستارعیان آن وفنون و لا اله الا  
 ها فاجد و چون گذشت آن حال گفتندش صبح و چنین  
 و این نبود صلاح و گفت این بار اگر من این شدند و کار و مادر من پیدا اندم و  
 حق نشد از تن و من باتم و چون چنین گویم بایستادم و چون بای خودی  
 پروا نکرد و آن سخن را بانی را آغاز کرد و نقل را ایل تحریر در بود و آن  
 بوی ترک گفت کا دل گفته بود و نیست از جسام الا فها و حسب بوی در زمین و  
 سماء و آن مریدان بعد دیوانه شدند و کار و در جسم پاکش میزدند و هر یکی  
 طحان کرد و کوه و کار و دیر و میر خود را بی است و هر که اندیش می رفتی و فایده و بانه  
 گوناگون خود میدیدید و یک اثری بر تن آن وفنون و و آن مریدان خست  
 در فراق خون و هر که اسوی کلایش نغمه بود و خلقی خود میسریده دید و از

مرد و آنکه در انجمن اندوینند زود سینه اش شکافت شد مرده آید و آنکه  
 آنکه او را نه صاحب قرآن و دل نه اخش که زند خشم گران و مذکرت و  
 آن مردان کاسته و نوحه از خانه شان بنواستند پیش او آمدند را  
 مرد وزن و گاهی دو عالم در یک پیرین و ای تن تو گرتن مردم بدی  
 چون تن مردم زنجیر کشیدی و پس در مقام تحید اهل معرفت که سالک  
 از خود بخود مسلوب میشود غیر از بقا بالله پسیری باقی نیمان چنانچه مولانا رومی  
 عشوی با خودی با خودی دو چار شد و بخود اندر دیده خود خار زد و ای  
 زود بخودان تو زود الفعار و بر تن خود سینی آن پوشیدار و زانکه بخود فانی  
 است و ایست و تا ابد در اینی اوسا کن است و اعتباری گیر تا یابی مستقام  
 از مدون بنیاد اولیا و الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا یس  
 یحزنون یعنی بر ایند که سیکم دوستان خدا نیست بر اینها خوف

و نه فریاد آنکه فضل الله یوتیه من یشاء باید دانست که همین  
 اقسام از بعد توحید را بعضی محققین بنام دیگر چپ رسی گویند یعنی توحید  
 اقوالی و توحید افعالی و توحید احوالی و توحید ذاتی و توحید اقوالی آنست  
 که بزبان وجودی اضرار بوحیدانیت نماید که خداستغالی یک است  
 و رسول او فرستاده از سوی خداگان برای آنها را احکام او است  
 و ملائکه و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز قیامت و پست بعد از مرگ حق  
 است و این توحید عام سلامانان است و توحید اخصی آنست که بهم  
 کارهای عالم ممکن و واجب از و انداختن و بوی صاحب حال را شرب  
 خدای کوشش برید شخصی نیک بروی گذشت و ترجمه کرد و فان بوی داد و  
 پرسید کوشش تو کدام کس برید و چه جواب داد بر که مرانان داد و پرسید  
 نان کدام کس داد گفت هر که کوشش مرا برید و از نیازت که مرانان بود

باین نام چنانچه  
 در باب چهارم

مشوی باد و آتش میشوند از امر حق و هر دو سرست آمدند از جسم حق و آب  
 علم و آتش خشم ای سپهر هم ز حق سینه چو بختشائی نظر کردی بودی افت از  
 حق جان باد و فرق چون کردی میان قوم هاد و آورده اند درویشی سلطان  
 وشی از راه میگذاشت نهی را غیب آده قهار در درویشی مکر و انید و نه پرسید  
 که گشت و این چهار بن برای هدیت سفینه قدم چند رفت و شرمند شد و پیش  
 آمد و قدرت نموده و خواست درویشی پرسید که تو گشت گفت همان  
 بی ادبستم که ترا قهار دم درویشی گفت ما خود ترا در میان نمی بینم این بر من  
 رسیده غلط می رود و توحید احوالی آنست که هستی بر دو عالم را صفت و با  
 داند و گوید سواي هستی او چیزی نیست چنانچه شاه مردان که هم تبار  
 فرموده ما را رایت شیا الارایت الله صعه یعنی ندیمیم  
 شی را مگر اینکه دیدم خدا را با او سرور ماصلی الله علیه و آله و سلم فرمود

من رافقده الحق چنانچه مولانه در ثنوی سیر فایده گفت طوبی  
 من رانی مصطفیٰ والدی یمن و جمعی بی چون پراخی نور شمس  
 را کشیده بر که دید آن را یقین آتش دید و همچنین با صد چراغ از نقل شده دید  
 آخر قای اصل شده خواه بین نور از چراغ آخرین خواه بین نور شمس غایب  
 گفت پیغمبر که نقیضای حق اندرین ایام می آید بق و توحید ذاتی آنست  
 بر صفات که از ان ذات دانسته باشد در غیر تعین ذات اند و دومی که  
 زاید بر ذات باشد از ان در گذشته و بحر وحدانیت صرف چنان متفرق شود  
 که خودی خود فراموش نماید چنانکه در آیه تبارک گفته اند ما را ایت شبی الا  
 و ایت الله یعنی ندیدیم که اشیای اگر دیدیم خدا را و حضرت جامی علیه الرحمه فرمود  
 توحید یگانه گردانیدن است یعنی تخلص و تجرید از تعلق با سبوی لکن هم از ربی  
 طلب ارادت و هم از جهت علم و معرفت یعنی طلب ارادت و از هر مطلوبی

و مرآت متعلق که در دو جهت و معنای آن نظر بصیرت او متغیر شود و از هر دو  
 برگردد و بغیر حق بجای آنکس شود مانند ریاضی او حیدر بن صفی ای حسابیه اعظم  
 دست از تواجد و غیره و منی نهایت تعلمات ظهور و ظهور که منی متعلق **طریق**  
 در ولایت **معهده الایعبد** که بعضی غیره **محقق الایعبد** فون میکند و از آن  
 ظاهریم خلاف است چرا که در آن حدیث را خالق خود و خود را مخلوق و می محقق است  
 و استیانت غیره و از این است که گفته اند اگر مقام **العبد** را **قبحه** و **الودیه**  
**و خالق حق و الو** مقیدین بزرگترین مقام بندگی است و بندگی و بندگی و بندگی  
 بگویند این حق چون پروردگار و آنکه نصفی اهل حال را افعال خلاف ظاهر است و آن  
 در اصل قابل بهر حال است ظاهر پستان آن بی نصیب و بیجا حق و در یک است  
 ناز از امان بجهت هجوم است و ناز عارفان ترک وجود است و از این این است  
 ظاهر **ظاهر** عارفان را غرضیت بلکه مراد از آن انیت است که مراد از آن --

در کتب اهل عالم خلاف  
 در کتب اهل عالم خلاف  
 در کتب اهل عالم خلاف  
 در کتب اهل عالم خلاف  
 در کتب اهل عالم خلاف

نماز صرف سجده و رکوع کردن را میگویند و آن چنان نیست بلکه در نماز چنان موجود  
 باشد که وجود خود را فراموش کند و غیر از خدا تعالی خطره بدل خود را نداند و چنانکه  
 نماز خالص عبادت حق تعالی است و خیال غیر در آن موجب شرک است پس نماز  
 عارفان بدین قسم میباشد و اینچنین اعتقاد شد و علامه لایق قبول است زیرا که حق تعالی  
 در نص صریح فرموده **وَلَا يَشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا** یعنی  
 شریک من در عبادت خدای خود کسی را چرا که در عین نماز خیالات ماسوی الله  
 کردن کو یا شرک در عبادت اوست و اینجاست که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم حدیث کرده **وَاعْبُدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَتَلَاهُ**  
 یعنی عبادت کن پروردگار ترا چنانکه تو وی را میبینی پس اگر تو وی را نمی بینی  
 لکن وی ترا می بیند چرا که درین تصور هم نهایت هیبت و جلال الهی و خشوع  
 و خضوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب در دل پیدا میشود و از توجه

غیر بازوار چنانکه کسی و بروی باو شاه سرگون استاده است و بادشاه  
 او نکران است مرکز انگلستان و آن وقت بسوی دیگر نگاه کند و ناصر  
 خلاف بگوید همچنان مصلی این امر حاصل است و این مقام را در اصل <sup>قنین</sup> مصلی  
 شاه میگویند و در اینجا بلاشبه توجیه موجب شرک است و از اینجا  
 که ارباب معرفت گفته و ما لشعراء سوی الله فهو صانع یعنی  
 هر چیز که ترا مشغول کند بسوی خیر حق تعالی پس آنحضرت دوست چنانچه  
 در محاوره بنده زرد بنده دنیا میگویند پس در کلام ارباب شریعت و طریقت  
 یکجک فرق و خلاف نیست و آنست که موجب جهالت و احمق است و چنان  
 این شریعتی بود است <sup>س</sup> من است خرابات نماز که گذارم و در وی  
 نیقیامی اگر کسی نه سجود است و این نماز که مست شراب شستن ام در آن  
 انجام است و نه کسی که در سجود زیرا که در نماز را اینچنان محبت حق میشود



در کتب دیگر از او جداست

و تیز ارکان نماز است و نه شروط آن زیرا که عارفان به قسم میباشند یکی عام  
و یکی خاص عام آنست که در نماز بصحیحالت سکر میسند و از خود بیخود میشوند تا  
آنکه نیندازند که چنین خوانند یعنی فرض است یا سنت یا رکوع یا سجود یا صانع آنگاه  
که از سکر بصحی آیند و از خود بیخودی آمده و خدا تعالی را خاصه و بالحق و علی  
می بیند چنانچه امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده که لا اعبد من احدثی امره  
یعنی عبادت نکنم خدا را تا آنکه نمی بینم او را و در حدیث شریف آمده که آن  
سرور فرموده المصلی یناجی به یعنی نمازی با حق تعالی را زیگوید و معنی  
نجومی و رفعت با کسی را از گفتن است باید و انست که چنانکه اول  
رتبه سلوک را ذوق نامند آخر مراتب را وصول گویند و در مقام توحید میباش  
مخوفا نظر صوفی میباش پس بعد وصول باین مقام عبادت حکم شرک پیدا میکند  
چنانچه در الهات حضرت محبوب سبحانی زنده بوده است حق اراد العباد

در کتب دیگر از او جداست  
در کتب دیگر از او جداست

بعد الوصول فقد اشرك بالله العظيم بعبادته  
 بعد وصول پس تحقیق شرک کرد بخدای بزرگ زیرا که عبادت عابد معبود را نمیخواهد  
 و دوری درین مقام موجب شرک است بلا کلام باید و انشت که شرک  
 مراتب نماید و در زیر که شرک در ولایت عام و در ولایت خاص و در ولایت  
 اخص و در ولایت خاص انخاص میباشد و درین چهار مراتب باز سه بسمه قسم  
 شرک است که جمله دوازده میشوند و هومن خالص و ولی کامل آنست که خاص  
 خدای تعالی را ولی خود دانند چنانکه خود حق تعالی فرمود **الله ولی الدین**  
**اضو اینی** خدای تعالی دوست دارد آنکس را که بگوید **لا اله الا الله**  
**الا الله** بزرگان قایل و بدل مصدق توحید و تعالی شوند پس در مرتبه اول  
 ولایت عام که درجه عام بنشین است اول مرتبه شرک جلی است چنانکه پیشتر  
 آفتاب و مهتاب و ستارگان و دیگر تابان و غیره سوای عبادت معبود

باین منتهی است  
 و از شرک است

باین ترتیب که در ولایت

حقیقی که غیر وی دیگر حق تعالی نیست و شریک خاصه است و دوم شرک مخفی است  
چنانکه کسی گوید که تشکیلی است از آب دور شد و کسکی از طعام در معده از دو او در  
دل هم همین اعتقاد و شریک در قلب می خطور کند که موثر حقیقی جناب قیام و خلق  
است آب و طعام سبب اند سیوم شرک مخفی است چنانکه کسی عبادت برای حقیقت  
کرد لکن مقصود از آن مدح و ثنای خود از خلق مرکب و داشت پس آن عبادت است  
شرک است و لایشرک بعد از آن مرتبه احدی تفسیر است و اگر چه در  
شریعت طاهره محمدی عمل نیک برای خلق بر پا کردن جایز است لکن از باب  
تعویب آنرا منع می کند و از چنین عبادت همواره محترز می باشد پس مومن را باید  
که در ولایت عام از همیشه که احتراز نماید دوم یعنی در مرتبه دوم که شرک  
ولایت خاص است و احتراز از آن خاصه اولیاء است قسم اول شرک  
جمله است و آن سستی غیر حق در نظر سالک در آمد و وجود حق و وجود خلق و دنیا

اینکه شرک در ولایت خاص

و اگر کلام لا اله الا الله باثبات وجود حق نفی وجود غیر نماید شرک جلی است بلکه  
 سالک راه ولایت آنست که بخیر وجود و واجد جل شایسته شک را موجود و معبود و مقصود  
 نداند و از این شرک پاک گردد و قسم دوم شرک یعنی در ولایت خاص آنست که با  
 دلم و تحسید وجودی بر روی غالب است قایل به اوست می باشد و در حقیقت فحش  
 خلق را در نظر باقی داشته باشد با وجود آن خلق را عین خالق می پندارد پس در وجود  
 در میان داشته یکدیگر را عین دیگر دانستن شرک است بلکه باید که عارف را  
 وجود خلق و شهادتی در ظهور نماید تا از شرک خفیه خلاص گردد و قسم سوم شرک  
 اخفی مرتبه مذکور آنست که هرگاه سالک را شهود و وحدت و کثرت که مراد هر دو  
 از آنست در نظر مانده قایل به تحسید شهودی شود و در نظر خود وجود شهادت خود  
 نداشته هیچ چیز در دیده او نماند که یا که هرگز وجود نگرفته پس این اعتقاد شرک  
 است خفیه است زیرا که مرتبه تحسید شهودی که انتهای آن در وصولی مرتبه

تعیین اولست که از او حدت میگویند و که اسمی عارف بالامر آن که مرتبه  
 لائقین است تجا و زینت و اندیقه لائقین مرتبه لائقین که احدیت است نکند هنوز در شرک  
 است نخست پس یک بقیع عدم حصول مرتبه لائقین بقیعین مرتبه لائقین  
 پرداخت از شرک است خفای خلاصی یافت رسوم یعنی در رسوم مرتبه  
 انحصار که ولایت ملای اسمی و حصول هر چهار ملک مقرب است سهم  
 که شرک است اول شرک جلی حصول مرتبه شهود است زیرا که درین مرتبه کار  
 و بار اهل این ولایت انحصار نیامافت میباشد چنانکه میگویند ای برتر  
 خیال و قیاس و مکان و رسوم و از هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم -  
 پس نماند شهود و حصول در نظر در مرتبه شرک جلی است و شهود اگر چه  
 نماند و حواس ظاهر از ادراک آن بسمه و نمیدارد و فاسد و کلمات باطن  
 بالتدو و حصول معرفت مخطوط می باشد پس نظر از حصول شهودیه

باید داشت و بایمان بایست بوراء الوریع و در اء الوری باید بود  
 و قسم دوم شرک سیف مرتبه اخس ولایت آنست که اشتغال نبایافت  
 و اضطرار در حیرت صرف کند و حیرانی و یثانی بی تمکن و تحقیق برود و ایما  
 باشد چنانکه زلیخا در ابتداء خواب دیدن یوسف علیه السلام را گفته  
 چه گویم با تو از مرغی نشانه ده که با عتقا بود در هم آشیانه و عتقا پست  
 پیش مردم و مرغ من بود آن نام هم گم و سپس در نیرتبه نبایافت همچنان  
 تمکن و استقرار باید گوید که آن مرتبه رامی بیند و التذات هم میاید و نصیب عین  
 دوست تا از مرتبه شرک سیف این مرتبه خلاص باریچانچه کنستی که نه  
 عجبی نیست که گشته شود طالب دوست و عجب انیرت که من  
 و اصل در سر گردانم و قسم سیوم شرک سیف درین مرتبه اخس ولایت  
 آنست که تمکن و قرار در حیرت که بیند هنوز استقرار محبوب و توجه بوی باقی باشد

اگر توجه خود را در رنگ متوجه الیچون و مانند لاک در همین انتظار وجه فی الصقیت  
آزادی محبوب باقیست پس باقی ماندن انتظار وجه بنسبت شرک است زیرا که  
هر چه در توجه آید توجه با و متعلق شود اینچنین هم مثل انیکس مخلوقست چنانچه مستقیم  
و تمحیل و تصور و مدبر انیکس مخلوقست چنانکه الله تعالی فرموده است والله  
خلقکم وما تعملون یعنی خداست باری پدید اگر دشمار او آنچه شاعلم میکند  
از خواص ظاهره و باطنه و مطلق آنست که از توجه انتظار پاک باشد چنانکه گفته  
اند عفا شکار گرس نشود دام با چنین کاینجا همیشه با بدست است دام  
را بچسبند هر که در غیر تبه انتظار وجه بگرداز شرک است خفیه خلاص یافت چهارم  
یعنی شرک و ولایت خاص انخاص که ولایت انبیا علیهم السلام است قسم  
شرک است اول شرک جلی این مرتبه آنست که شفعان غیب نیافت نماید زیرا که  
واجب تعالی غیب نفسی یعنی ذاتی است و بذات خود مطلق غیر مدبر است

نسخه  
کتابخانه  
مخطوطات  
مجلس

زیرا که صفت غیبت لومعا بنیدار و شلا تسع را مقابل کرد بصیر را مقابل کرد  
 و اندر مطلق نباشد بلکه مقید کرد و از انزال انزال صفت وی بعلوم ازین چنانکه  
 بود اینک هم است که کان الله و لم یکن معشئ و کان کلکسان  
 بیان او است پس چنانکه از یافت خود را پاک کرده بود و از یافت هم پاک شود  
 که غلوی تمجید از حق ضروریست و از غیر حق چون توجه نماید حق مانند از شرک  
 جلی این مرتبه خاص اخلاص ولایت خلاص با قسم دوم شرک خفیه این مرتبه  
 خاص اخلاص آنست که درین مرتبه خلوت تمجید اگر چه حقیقت نیافت مشرف شده و  
 از انتظار و تمنای یافت مطلقاً ظاهر و باطن خلاص شده اما در علم حقیقت  
 این ایمان و معرفت حقیقت اطمینان سرود است و غیر از اطمینان سلب قلب  
 چیزی در خود نمیدارد و این ترو و معرفت حقیقت اطمینان و اقلین بمنزله  
 شرک است پس باید که برای اخلاص ازین شرک بوقت نظر فکر و تعلیم



مرتبه حقیقی دریا بد که ما را هیچ ادراک ذات و صفات باری تعالی نیست پس حضور  
 عظم او هست با او ذات مظهر ذات است و صفات مظهر صفات و کمالات بلکه کمالات  
 باطنیان و یقیناً حقیقت تا آنکه شرک مخفی این مرتبه که در در حقیقت اطمینان  
 قلبی بود خلاص شویم سوم شرک اسفند این مرتبه خاص اخص و لایست  
 که حضور ذات بصفت و این چنانکه گوید صفات غیر ذات نیست که حضور  
 بذات داشته باشد بلکه باید دانست که همون ذات است که با جمیع مرتب  
 و جویی و حقایق امکانی خود بخود بر خود ظاهر و آشکار است تا بسو سطر علم حضور  
 و حضور عالم و اصل مرتبه حضور شود پس در مرتبه حضوری عبادت که اشراف  
 بدورنی میکند چگونه شد که نتواند شد اما انبیاء و اولیا بعد و موصول  
 بر مرتبه حضوری و قرب عبادت حق میکنند تحقیقش آنکه ایشان از عبادت  
 و بندگی که سراپا خود رسیده اند کنی است این مرتبه حاصل شده و نفوس قدسیه

بیان عبارت اولیا و اولیا  
 در حصول مرتبه موصول

ایشان را بجزوینا زمرغوب تر کشته از مقام وصول زمانی منزل شده عباد  
حق سبحانه تعالی می نمایند و بعد انصراف باز بمقام مذکور می شتابند چنانچه  
مقوله حضرت یعقوب علیه السلام است **ح** کبھی بر طارم اسطیغ نشستم +  
کبھی بر پشت پای خود بنیستم + اگر ایشان از مقام وصول منزل شده  
عبادت حق نیکو نگردد ام بر همان مقام مانده و ترک عبادت ننمودند و دیگر  
کسان که باین مقام فایز نشده اند و بجای حدت کثرت رومی می بندند و می  
ایشان کرده و ترک عبادت ننمودند و ترک خود را ترک ایشان ننمودند  
و از راه هدایت برگشته بطلای می می افتادند و لهندا ضرورت که از مقام  
وصول منزل کرده و عبادت پروازند زیرا که خلق خلق محض برای بندگی  
او است پس معرفت و عبادت یک شئی اند و انانکه درایت صدر را برین  
لیعرفون انکار محض میکنند آنهان علم از شریت پیدا دارند و <sup>طالع</sup>

باز طریقت و سیم باید داشت که مردمان بر چهار صنف بوده اند قسم  
 اول ظاهر ایشان آراسته باشد و باطن ایشان خراب و آن متعبدان و نیاد  
 اند قسم دوم باطن ایشان آراسته و ظاهر ایشان خراب و آن مستان اند  
 سیمم ظاهر و باطن ایشان سحر و خراب و آن عوام خلق بوده اند چهارم  
 ظاهر و باطن ایشان آراسته آنها شیخ ملت و سالکان طریقت اند که ظاهر  
 و باطن ایشان معمور است و ظاهر و باطن عالم بر ایشان کشف اگر یکی از ایشان  
 زبیر ششم زمین است از بالای مقام آسمان خیر سید و شان هین کسان است  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العلماء اصحاب کتب بنی اسرائیل  
 فرموده در کتب صوفیه هم الله نوشته بعضی اولیاء الله را دوم شهید است  
 و بعضی را سه روز و بعضی را گاه گاه و بعضی را در شبانه روزی مقادیر  
 هزار بار و آن دوام شود که می باشد در تجلی افعال می باشد و این مرتبه عام

بیان تمام مراتب  
 در کمال لطافت

بر این نوشته در این باب

اولیا است زیرا که تجلی ذات بجز انصاف اولیا نباشد پس تجلی صفات برای خاص  
اولیا است و تجلی افعال مرتبه عام اولیا است و بعضی اینها را دایم صوم می باشد  
و بعضی را سبک لیکن اینها باز بصوم آیند پس اولیا الله را مقامی هست که همین  
و دیده ظاهر شده عالم غیب میکند زیرا که دیده ظاهر و دیده باطن او نشان  
برابر است چنانکه آنسر فرموده **صَوْمٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِ** فانی از یک جنبی  
**كُلٌّ لَمْ يَكُنْ فِيهِ** یار بندیشما صفاتی شما اینچنین است که من میسم شما را پس من  
چنانکه می بینم شما را پس من فرمود **جَلَلَتْ قُرْبُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ** یعنی  
چشم من روشن میشود و یاسر میشود و از دیدار خدا در نماز و این مقام اول  
ستقام با ائمه از همه مقامات است و بنای قبضه کتار ابو عبد الله بن یوسف  
بن محمد بلخه شافعی روایت که روزی حضرت علی کرم الله وجهه در  
مجلس عام خود فرمود **سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَخْضَعُوا لِي سَلَوْنِي عَنِ عِلْمِ السَّكَاةِ** ایها

زَقَاقًا زَقَاقًا وَمُلْكًا وَمُلْكًا یعنی سوال کنید مرا قبل از آنکه مرا گم گشته  
 و سوال کنید مرا از علم آسمان چرا که من دانایم از راه راست و گنجها  
 مروست که در آن هنگام شخصی از حاضرین درخواست گفت ای علی اگر  
 تو دین دعوی صادق هستی بگو که این وقت جبریل کجاست امیر ساعتی مهر  
 در کربان شد و بعد فرمود الخ طفت السعوط السبع فلم يجد جبرئیل و اطمن  
 انت ایها السائل یعنی من طواف کردم هفت آسمان را اما نیافتم  
 جبریل را و کمان میکنم ای سائل تو جبریل است و بی جواب گفت حج مخ  
 من مشاء یا ابنی بطل یعنی خوش باش و خوش باش با کدام است مثل تو  
 یا علی تو هم خداست که وی برابر سرشکان سهم شرف داده راوی گویدیم  
 و اینکه متعجب بود که سائل از نظر غایب شد همچنان بسیار اولی و شایع  
 هر وقت را احوال بوده اند و من عرف الله الهادی علی و السید

# آیت دوم قرآن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا إِلَهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ  
أَنْتُمْ تَعْبُدُونَ. الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَسْكَنًا وَزَادَكُمْ  
السَّمَاءَ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا  
لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

یعنی ای مردمان پرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش  
است کن آفرید کاری که بقدرت کامله میافرید شما را و از نیت پرست  
گزارید و میافرید نیز انحصاراً که بودند پیش از شما و نتیجتاً این امر آنست  
که شما را بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرستید از خشم و عذاب خداست  
آن خدا که حکمت باله ساخت برای نفع و فایده شما زمین را با ساطع باز

آیت دوم بیان می کند که خداوند  
پروردگار و پروردگار شماست

گفته

گسترده جهت آرام درود و حرکت برو کردانید آسمان را استغنی برافراشته و فو  
نمستاد آن آسمان یا از آب پرفایده یعنی باران پس بروی آورد  
بسیب آن آب و قیاس که با خاک آمیخته شد از انواع میوه مادونبات امروز  
ساخته و پرداخته برای شمایس بگریید و غذای امتیایان و انسانان در ملک  
و حال آنکه شما میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد چنانچه غیر او بر فرید  
مخلوقات و بطور آردن موجودات قادر نیست باید دانست که درایت  
اول این را بیان آنست که وجه خاص تخلیقندگان برای معرفت و عبادت  
است و آن بیان بطریق حکایت است نه برای امر خاص عبادت مانند آیت  
امر خاص هم واقع شد تا پیرده عقلیتیم بصرف فهم ظاهرین و عارفان رفته شود و آنها  
در پی معرفت روند و در عبادت خالق و مبدء حقیقی خود کوشند  
زیرا که کمال سعادت همون کس را است که معرفت حق تعالی حق عبادت

آن اداکنند اگر چه این سرود امر متعسرست و خود سلطان تحت رسالت  
 درین باب بان بجز کشاده و ماعرفناك حق معرفتك یعنی شناسیم ترا  
 حق شناخت و ماعبدناك حق عبادتاك یعنی عبادت مكرديم ترا  
 حق عبادت تو فرموده ما هم حتی الوسع و قدر امکان حصول معرفت و عبادت  
 این دو سبحانه بر همه عالیشان واجب لازم زیرا که بیان بحسن رسول الله صلی  
 علیه و آله و سلم خالی از نیست که مرتبه ذات حق چنان متنه صفات است که  
 زبان و اصفان بکلمه لا احصى ثناء عليك گویند یا اینکه  
 کند ذات پاک فوق از ادراک است چنانکه در حدیث وارد است تفکروا  
 فی الله و لا تفکروا فی ذات الله یعنی فکر کنید در مخلوقات و نه ذات  
 الهی و فکر کنید در ذات الهی زیرا که ادراک ذات وی بیرون از حاطه فکر است  
 و ذات متنه التثنیات است و همین اعتقاد را باب توحید است که موجود



حقیقی نه متخیرست یعنی در پیچیده و نه حال یعنی داخل و چیزی زیر که آنچه  
 متخیرست لایق انقسام میباشد و آنکه انقسام پذیر و محتاج است و موجود  
 حقیقی محتاج نیست پس متخیر شدن نمیتواند همچنان حال یعنی فرو و آمدن  
 و متخیر و آن محتاج ترست از متخیر پس ذات موجود حال شدن نیشاید چنانکه  
 اعتقاد و ارباب تشبیه است و ارباب تحقیق را درین باب پس گفتگو هست که  
 محل تحمل آن نمیدارد و محض تحریر صاحب انسان کامل است که ان الذات  
 عبارة عن الوجود المطلق بسقوط جميع الاعتبارات  
 والإضافات والنسب والوجوهات یعنی ذات عبارتست  
 از وجود مطلق بساقط کردن جمیع اعتبارات و اضافات و نسبت ها و  
 و سبب و جامی علیه الرحمه در شمع رباعیات گفته که رباعی واجب  
 که بود در کنشش اسمی بهرست از هر نسبت هستی اعلی : ماهیست

بان طلاق نسبتات که سبب است  
 عالم وجودی قدر که عبارتست از نسبت

من ان تظهر انیت اظهر من ان تخفی الیمنی حتی  
 حی سبحان تعالی از روی حقیقت و ذات از همه چیز پیشیده و سر است  
 و کنه ذات و غیب هویت او تعالی و تقدس بزرگ و مفهوم و شهود و  
 و معلوم بحکس نتواند بود و کما اخیر معنی نفی لفظ و لا محیطون به  
 علماً یعنی احاطه کردن نمیتواند بآن ذات بعلم زیر اگر پایه رفعت او اکثر  
 از خواص و قیاس تعالیست در زینه معرفت از افهام و ادغام نیست  
 نهایت محقول را در بدایت معرفت او بجز تحریف و تلاش و لیلی نی بر چه در  
 عقل و فهم و فهم و قیاس میکنند ذات و تعالی از آن مشبه  
 و تقدس است و سستی و بی پایداری از همه چیز است و پیشید از غایت  
 ظهور که در احاطت دریافت آن نمیدارند پس هیچ چیز را بحقیقت جز  
 هستی نیست بلکه همه هستها بر تو نور هستی او است و همه به ذات بلکه خود

هداوت و از انجا است که حضرت سید الطایفه فرموده صافی الوجوه <sup>دی الله</sup>  
 یعنی نیست در وجود صوابی الله تعالی و حضرت جامی در رباعی گفته است  
 مسایه و همشین و همه هداوت بود و حق که او اطلس شاهی هداوت بود  
 انجن بسوق و نهان هایت جمع و الله هداوت ثم بالله هداوت  
 یعنی در شش طوورات هداوت و قدرت فعل که ظاهر از ظاهر است  
 فی الحقیقت از حق در ظاهر ظاهر است پس اینچنین ذات محیط را کسی  
 نمیتواند که او را بگوید شیخ محی الدین ابن عربی که متقی ارباب تحقیق  
 است گفته التفکر فی ذات الله محال فلیبقى الا التفکر فی  
 الکلون یعنی تفکر در ذات خداست محال پس باقی ماند تفکر در کائنات  
 الحاصل من تفکرات از وجود مذکوره است یا انکه رسول الله صلی الله  
 علیه و آله حدیث مصدّر بکفر نفسی فرموده یا برائی قبیاحت تا کسی عموماً

دعوی معرفت ذات تواند زیرا که ارباب معرفت تفاوت مراتب بوده  
اند پس در حقیقت از حدیث عدم حق معرفت و عدم حق عبادت بخود معین  
نبودند و امر خاص بانحضرت حاصل است چنانکه قول حضرت صدیق مضاف  
بود است **الفرع عن الکلام ادراک الیمن بیان عاجزی از ادراک** -  
عین ادراک است و ظاهر است که ذات الهی را آنست که علی الله علیه و آله وسلم  
نزدند و حق عبادت وی او انقدر که ام کس میتواند که حصول آن نماید بلکه  
کلام الهی که امر متعالی بالهیا الناس و لا یحکمهم بوده است امر برای حصول  
معرفت بعموما مردمان بوده است تکلیف بالایطاق و لغوی میگردید پس نسبت  
شد که عبادت حق بندگانه اوقات است و آن عبادت در حقیقت توحید  
افعالی است که بندگی و ادای شکر معنی آن بوده است پس باید دانست  
که عبادت در حقیقت شکر است بمقابل بر بومیت و تعالی نسبت این بنده

بیان بودن عبادت در حقیقت توحید  
و در خصوص بیان شکر و ادای شکر

ویدان و مادران این که از گتم عدم بمنصه وجود آورده و از صلب پدر  
 در شکم مادر نطفه گردانیده و پس آن نطفه را در یکجای علقه و در چله دیگر مصغه  
 نموده و پس از آن حکمت بالغه و قدرت کامله دست و پا و گوشت و پوست در  
 دستخوان و تمامی اعضا متناسب و عروق و عصاب ترشح پیدا کرده و  
 از تمامه جوارح و گوش و بینی و زبان و لب و دندان و غیره بموجب  
 لقد خلقنا الانسان في احسن تقویر زیبا بی کمال داده و از موسم  
 بهر خوار و تاب موسم جوانی که هنگام نشاط عمر و خدا و الهی است رسانیده -  
 پس بعد از آن است که شکر این نعم که عین عبادت و است بجا آرید و از باب  
 تفسیر کفیه تو را الذی جعل لكم الارض ان که ذکر گردانیدن زمین  
 بساط و آسمان سقف نزول باران در میانین گاه و آشجار و میوه  
 و غیره درین آیت محض برای تصدیق نعم خود و آدای شکر بقاء آن

بوده است و سیم برای این که اقرار فعل این قسم نسبت ویتعالی بموجب  
 براءت از شرک است بغیر وی لهذا آیتین مقدمات حق تعالی بآوردن  
 تعلیق حرف فام با و فرموده فلا یجعلوا لله انداداً و انتم تعلمون  
 یعنی نکرانید برای خداستعالی شریک که ویتعالی سائل اینها افعال است  
 و سزاوار نیست بندگی غیر از وی و سزاوار نیست اورانید یعنی هست  
 برای صدور اینچنین افعال و در تفسیر محی الدین ابن عربی گفته اند  
 تعالوت ای فتعبد و مع علم که هذا فعلاً و هذا انما هی  
 للصانع و هو المتجلی فی صورته الصنع یعنی عبادت بکنید  
 اورا با علم خود با این نعمت اعدا کو پس عبادت اینها نیست مگر برای  
 صانع پیرو دکار ایشان که تجلی فرموده است و صورت صنع اذ کل  
 عابد لا یعبد الا ما یفرح به چه که هر یک عابد عبادت میکند که آنرا که

میداند و لایعزت الله الا بقدر ما وجد من لا الوحیه فی  
 نفسه و درسته میشود خدا تعالی مگر بقدر آنکه یافته شد از الوحیه در  
 آن و نیم ما و نجد و الا الفاعل المختار عبود و انشای  
 مکر و تعالی را فاعل مختار پس بدگی کردند ویرا و غایه هذه العباد  
 الوصول الى المحجة على کمال عالم الافعال و نهایت این عباد  
 رسیدت بسبوی صفت و این کمال عالم فعالست فالله محمد  
 اراضی نفوسهم و بنی علیها سموات ارضهم و انزل من  
 تلك السموات ماء على توحید الافعال فاخرج به من تلك الارض  
 نبات الاستسلام و الاعمال و الطاعات و الاخلاق  
 الحسنة ليرزق قلوبهم منها ثمرات الايقان و الاحوال  
 و المقامات كالصبر و الشکر و التوکل

یعنی الله تعالی عبودت کرده و زمینهای دل عبد گنا و ناسا خست  
 زمینها دل آسمانهای ارواح ایشان فرو فرستاد و انسان آسمانها  
 آب علم توحید افعال یعنی عبادت لیس برآورد و انسان زمینها  
 رو بیکه پای اسلام و اعمال بندگی و اخلاق نیک تار و زری دید  
 ایشان را از ان میوه یقینا و احوال و مقامات مثل صبر و شکر و توکل  
 و برکات ثابت شد توحید طلب دلیل نموده آید بر اثبات نبوت تا از  
 هر دو اسلامش صحیح شود و چرا که اسلام صحیح نمیشود مگر شهادت توحید  
 و نبوت و مجرد توحید حجاب است که میسرانند بسوی زندقه و مجرور  
 بقول فضل رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بغیر از اقرار توحید و ان  
 مردم را بر مثل مجوس و شیو بر پس سلام طریق است در میان که جمیع  
 قول لا اله الا الله و قولنا محمد رسول الله اعتقاد و مظهر است از تعالی

اسلام که در این صورت  
 از این جهت است



برای میرا فعال چرا که افعال بندگان به نسبت فعال الهی باشند  
 است پس نسبت روح و چنانکه مصدر فعل روح است و آن فعل روح  
 نمیرسد مگر بحسب تمجید حق تعالی است و آن فعل ظاهر نمیشود مگر  
 از خلق پس ضرورت شد از رسالتها زیرا که خلق را بسبب حاجت بعد  
 نسبت حصول معارف از پروردگار پس واجب شد واسطه مختصر  
 چنانکه روح حاضر باشد بدراگاه الهی و محالط باشد بخلق بنفسی  
 تا فیضان کلمات ربانی بدریعه روح بر دل قدسیه حاصل فرماید  
 تا بنفس خود بخلق تلقین فرماید و خلق بواسطه عنایت نا قبول کنند  
 و ازینجاست که حق تعالی بآیه و استغوا الیه الوسیلة امر برای طلب  
 وسیله موده و آن وسیله بوجه کمال وسط الهی و مفيض فضیلت  
 یا منتهای عبادۀ مبدء وجود و جلالت شهنشود و نور چرخ بنشین مبدء

جمیع آفرینش پیش گذار و سبّح بالعشی و اکبار صلوات  
 اشجار و المستغفرین بالا شجار مقرب بارگاه انبیا محمد رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم است نعم ما قیل ه هر دل که ز سر معرفت  
 آگاه است ؛ با بدرقه عنایتش همراه است ؛ نور کیه زلاله لا  
 است ؛ تا بان محمد رسول الله است ؛ در تفسیر ابوالسودره گفته  
 یا ایها الناس اعبدوا یا حوث نداست که وضع کرده شده برائی  
 عبیده و گاه می بفریب هم ندان میشود بطریق قایم کردن قریب بجای  
 و این امر را برای تم واقع میشود چنانکه مثل یا الله یا رب و حال آنکه  
 الله تعالی از همه نزدیک تر است و سخن اقرب الیه من جبل الود  
 سیف مایه یعنی من نزدیک تر ام بسوی آن از کجایان یا آنچنین ام  
 اکثر بود که نفسی و دانتن خود و راز مخافش تدبیر من منزل

معتبرین واقع میشود و یا عرف مذکور برای تنبیه است که بعد از آن احدی عظیم  
 و شایان فخر مذکور میشود و آن خطاب عبادت بحق ناسبت و مراد از  
 لفظ ناسبت کسیست که مکلفین موجودین معین زمان بوده اند زیرا که بر لفظ ناسبت  
 الف لام جمع و تقسیم داخل است و صحابه که امیرین تاویل استدلال  
 کرده اند و گمان که از دین و خطاب مشاء داخل نیستند ضرورت تحت  
 این حکم داخل اند زیرا که همه احکام بنظر خطاب بر حاضرین مکلفین بین  
 و در آن ضرورت تمامی اهل دین تاقیامت شامل اند و آنانکه قبل از ولایت  
 ایچکم عبادت عبادت مشغول بودند پیش از ایمان آنها هم شریک اند  
 و بعضی مفسرین گفته اند که مراد درین آیت از عبادت همه اعمال اند که  
 تعلق آن بدل است چه که آن عبادت عبارت از  
 نهایت تدلل و خضوع و خشوع است و در فتح العزیز گفته که کمال

و در کمال عبادت  
 بیان عبادت

عین الیقین سریم حق الیقین پس علم الیقین آنست که خدایتعالی  
 بی چون و بی چگونه بدلائل قرآن و احادیث رسول انیر و سبحان  
 حق و امر و نهی و وعده و وعید و ترغیب و ترهیب و قیامت و حشر  
 و نشر و پراشت و توزیع و مافیها هر از حق دانند و این مرتبه عام  
 مسلمانان است و عین الیقین آنست که پسر و مرشد کامل شده یافت  
 ذات و صفات و وحدانیت حق تعالی از راه یقین حاصل کنند و آمو  
 موت و قیامت و ثواب و عقاب و راضعایه شود و خطرات  
 ممکن در فقرش آید و حال باطن بر روی مکتشف گردد و این مرتبه  
 خاصان است بجز کس حاصل نمیشود چنانچه مولانا روم مفسر مایه  
 مشکوی تفسیری نیست آن عین الیقین و این یقین خواهی  
 در آتش در نشین و کوش چون ناقه بود دیده شود و در نقل در کوش

پیچیده شود - و حق یقین آنست که مراتب یافت ذات و صفات نیست  
 اولاً با تمام رسانیده یقین کنند که جمیع موجودات ظاهری و باطنی نیروها  
 و عین ظهور حق است چنانچه جامی و فرموده رباعی در کون و مکان نیست  
 عیان بسند یک نور - ظاهر شده آن نور با انواع ظهور با حق نور و تنوع  
 ظهورش عالم با تحسید نیست و در کدام و غور با این نور وجود حق است  
 تفاوت افاضی تا به نور محسوس است و حقایق و عیان ثابت به هر که  
 بکینه متلونه و تنوع است و تنوعات ظهور در آن چون الوان مختلف است  
 که حجاب است و در نفس الامر اولونی نیست نمایندگی صاف در مبین  
 بر یک اینجه است و نور حق از لون و شکل مجسم و موافقت مشهور  
 بس مثال و شرح خواهد اینکام با لیک رسم تا هنوز فهم عام با تا  
 یک و دینکوبی بادی با اینکه گفتم تم نبه جوی خودی با پای کثر را کشف کثر

بهتر بود و هرگز از دست نگه برود و پس نظر کلام جا بدان بی علم  
 و عارفان نگاه از معرفت و فهم تقلید کردن و از عبادت حق که لازمه  
 هر عبادت است باز ماندن از کمال انسانی محروم ماندن است  
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ  
 خدا و رسول را و این عبادت تفسیر یا ایها الناس اعبدوا  
 گفته اند که هر چه در قرآن من العبادة فمعناها التوحيده  
 یعنی بر جا که وارد شده است در قرآن ذکر عبادت معنی آن توحید  
 است و بعضی مفسرین گفته معنی اعبدوا وحدوا و اطیعوا  
 ربکم الذی خلقکم یعنی معنی اعبدوا اینست که توحید کنید و  
 فرمان برید و پروردگار شمارا که پدیدار شمارا و امام محرابین شمارا  
 و تفسیر کبریه و یا ایها الناس اعبدوا ربکم

بیان آیه من معنی عبادت  
 معنی عبادت اینست که توحید  
 و اطاعت کردن خدا را

امر برای عبادت تمام بندگانتان العبادۃ عبارة عن تعظیم  
 الله و اظهار الخشوع له چه که عبادت عبارت از تعظیم خداست  
 است و ظاهر کردن پستی برای او تعالی و بعضی گفته درین خطاب کفار  
 نیستند زیرا که آنها ماورین بایمان نیستند و معرفت الله تعالی که  
 حقیقت علم اوست با جهل محال است و اگر صد و ریاد تکلیف بالایطاعت  
 میشود و این محال است و چون کفار از معرفت متمنع اند چنانچه از عبادت  
 متمنع اند چنانکه امر زکاة مشروط بر ملک نصاب است همچنان علم عباد  
 مشروط بر نشئه و معرفت است اگر کسی که ید اهل ایمان خود عبادت  
 میکند پس امر بر مومنان تحصیل حاصل است و این امر از خداست  
 محال است خواهش نیست اما نمیکند عبادت شغول اند آنها را با هم در یاد  
 عبادت علم است که زیاد و کمتر عبادت است و عبادت است چنانچه بر حسب عقل و

بلاشباهل ایمان درین امر شریک اند و بعضی مفسرین گفته اند -  
 عبادت یکی مردمان مومن عموماً بوده است ملائکین جنات و یونان  
 و یهود و مسلمانان غیر قاصد و محض بلکه الله تعالی  
 الاوسعهما شتی بوده اند و بعضی ازینها گفته مخصوص  
 در حق عبودیتی غلام است که مبادا اشتغال خدمت مولی  
 که واجب است از عبادت حق تعالی محروم نماند و قاضی گفته -  
 این آیت دلالت میکند و آگاه نماید بوجوب عبادت رالیه  
 کردن خدا تعالی است و او انعام کردن بر ما چنانچه فرماید بکم  
 الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
 جمهور این سنت و جماعت میگویند الحلی عبارت عن الایجاد  
 و الانسار یعنی خلق عبارت است از اینکه او موجود کردن و



و خالق آن غیر از خدا دیگر نیست چرا که آنچه از عدم بوجود می آید ضرورتاً  
 برای وی موجود باشد و این غیر از خدا دیگر می شدن نمیتواند بنا بر آن  
 خدا تعالی اکاه نمود و حکم کرد **وَأَعِدُّوا لَهُمُ الدِّينَ خَلَقَكُمْ**  
 یعنی عبادت کنید پروردگار شمارا که پدیدکننده شما هست و این صفت  
 خالقیت خود برای آن گفت که این صفت قریب بفهم است و برای  
 ثبوت وجود صانع کدامی دلیل ازین وصف قریب بفهم نیست چنانچه  
 در کتاب دیانات العرب آورده که انس و رسولی الله علیه و آله وسلم روایت  
 بعباد بن حنین پرسید که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یعنی چه را اند برای تو  
 خدایان گفت عَشْرَةٌ یعنی مراده خدا بوده اند آنحضرت پرسید  
 دین خدا را برای دفع غم و الم تو و مصایب و مشکلات تو چند اند وی  
 بر آن دفع مصایب من غیر از الله تعالی دیگر نیست آنحضرت در جواب

بیان صفت خالق  
 شکر و سپاس از آن

فرمود صلاک من الله الا الله یعنی سزاوار نیست ترا از الهان  
 غیر از خدای واحد زیرا که خالق همه خیر و شر مومنست و مروت  
 چون ابوخیفه امام عظمی را برای سیران مثل سیف بود آنها کین جو  
 و متظرفرست بودند که ویرا قتل کنند روزی امام در مسجد خود تنها  
 نشست بود جماعتی از آنها با شمشیرهای برهنه در رسیدند و خواستند  
 که قتل کنند انگاه امام گفت که اولاشما در سید مرا جواب دهید بعد  
 قتل کنید گفتند بگو امام پرسید اگر کسی کوید شما را که من در دریا  
 سفینه را دیدم از مال بارگران در موجی متلاطم هوای مختلف میرود  
 بگو دایم آنرا ملاغیت و نه نخبان که از امواج و باد مخالف برکنار برد  
 لکن انخشی خود بخود برابر دریا جاریست و بسوی کنار سارست  
 پس از روی عقل انجین میتواند یا گفتند هذا شیء

لا يقبله العقل یعنی اینصورت چیرت که عقل از قبول  
 نمیکند نام جواب داور سبحان الله چون جاری شدن شستی بی ملکه  
 قرین عقل نیست پس چگونه میتواند که قیام این دنیا با این ختلافات  
 احوال و تغیرات اعمال و وسعت اطراف و انکاف بغیر از خالق و فاعل  
 درست باشد و پیرای چون اینکلام شنیدند از رازار کرستند و گفتند  
 راست میگوی پس مشیر ما را بمیان آورند و تائب شدند الحاصل  
 معرفت وجود رب باین صفت خالقیت نیرین بفهم بودند ادرین است  
 بصفت خالقیت ندکور شد تا ثابت شود و معلوم کند که جمیع  
 اجسام و اجرام محتاج به شرفا دارند که وی جسم است و نه عرض بلکه  
 به جسم وجود و عرض موجود است و اصول اینهمه از خلق و ایجاد  
 تعالی شانه و ظاهر است که عرض از دلایل قرآنی مجادله و مباهلت

بلکه غرض از آن صرف حصول عقاید حق و هدایتی حقیقی است  
 لهذا حق تعالی صفتی که قریب به فهم بود درین آیت ذکر فرمود و در نه  
 کسی نمیتواند که اسرار ربوبیت دریابد آوره اند که ربوبیت  
 اسرافیل علیه السلام را نمائند که بر اسرار ربوبیت اطلاع دارد  
 بر عرش نه میگردند و انظر الى العرش یعنی ببین بر جانب عرش  
 اسرافیل قوت ملکی هزار سال بجانب عرش طیران نمود و مانند آنست  
 که سر عرش چیست انکجا با خود گفت که عرش مخلوق از خلق <sup>باین</sup> است  
 است بطیرانی هزار سال بکجه آن رسیدیم پس خدایتعالی که خالق  
 است چگونه از سر ربوبیت او مطلع خواهیم شد و لفظ لعل  
 درین آیت محض برای امیدوار داشتن مومنین و اشتیاق آنها  
 چنانکه شان ایمان بین الخوف والرجا بوده است چرا که

هرگاه خدا ایتعالی خود را قدرت بر فعل خیر و شر داد و آنها را عقل  
 و تمیز آن مرحمت فرمود و حیوانات را سبب نجات کرد و آنید پس هر که  
 از شر باز ماند و عبادت پر و اخلاص بلا شبهه انکس امید و افضل  
 خدا می باشد و رجاء او موجب فضل بگیرد و اگر بعضی معنی لعل  
 بعضی کی میگیرند و خواب آنها میگویند صحیح نیست لکن کلمه لعل  
 برای طمع و امید است و او سر که خدا ایتعالی طمع میدهد مانند لعل طمع آنها  
 خود جاری میکند و قول حق تعالی **لَا تَجْعَلْ لَكُمْ دَارًا** و فرستاده  
 تصدیق آن میکند که مسلمانان عالم اند به سید اگر درون خدا ایتعالی  
 زمین و آسمان و غیره را برای منافع خود و مال پس چنین میداشد  
 بندگی وی کنید **فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَدَاً** یعنی  
 کم و اندک خدا ایتعالی را همتایان و شریکان در ملک وی

پس درین آیت حق تعالی دو چیز یکی عبادت و دیگر توحید  
 امر فرمود عبادت برای آنکه خلق انسان بمن محض نباشد  
 عبادت است و توحید برای آنکه توحید بشیاء و عبادت هم پس  
 معنی آیت چنانست هو الذی خلقکم هذه الدلائل الباهرة  
 فلا تتخذوا للمشركاء یعنی آن پروردگار که پیدا کرد برای  
 سامع شما این دلائل روشن پس بگیرد آنرا شریکان بعضی  
 گفته اند که معنی ند المثل المنازع یعنی مثل تنازع گفته  
 چنانکه کافران بتان را آله میگویند گویا اعتقاد آنها این بود  
 که بتان با قاور اند بر مشرعت و ستعالی و اعتقاد تنویر است  
 که آله و اعتقاد میکنند یکی حکیم که فعل خیر از امید اند دوم سفیه  
 که فعل شر از و منسوب میکنند و در اعتقاد و همین آله بکثرت

این آیه را در تفسیر  
 توحید و عبادت  
 تفسیر کرده اند

اند و سواى خداى تعالى بندى كه انما نمى كنند و قول صاحبين  
 آنست كه الله تعالى ستارگان را سزايد اكرده و انهار را مبرر  
 عالم گردانيد پس مناسب است كه بندى كه اكب كنيم و آنست  
 بندى كه خداى تعالى بجا آورده چنانچه انهارى بندى كه عيسى مى كنند  
 واجب الله مى گويند و شركان بندى كه بتان بر خود واجب  
 ميدانند اما دين بت پيرسان از همه قديم تر است چنانچه  
 حق تعالى در قرآن مجيد فرموده **وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ  
 وَلَا تَذَرُنَّ وَدَّاءَ وَلَا سُوءَاعًا وَلَا يَغُوثَ  
 وَيَعُوقَ وَنَسْرًا** يعنى قوم نوح عليه السلام  
 گفتند كه مقلد اريم خدايان خود را و نه سواع و نه يغوث و نه يعوق  
 و نه نسر را كه اين نامهاى بتان اند پس خداى تعالى از اين بت

نهی فرمود که بندگی غیر از سپردن کارشما مکنید که او خالق  
 همه است و او را شریک میارید زیرا که قدرت کامله او بر همه  
 ظاهر است گو از کثرت تئویر ایشما مخفی باشد چنانچه جائی  
 فرموده **ه** ظهور جمله اشیا بضدست و ولی حق را  
 نهضت و نه ندست و چو ذات حق ندارد نقل و تحویل و نیاید  
 اندر و تغییر و تبدیل پس ازین دلایل از روی عقل هم بطلان  
 قول کافران میشود زیرا که عالم همه محتاج صانع مختار اند و  
 منزله از جسمیت است و انتم تعلمون ای ابناء و احد خالق  
 هذه الاشیا یعنی شما میدانید که خداست تعالی بمعبود شما  
 یک است و پیدا کننده این همه اشیا پس ازین بیان بخیر  
 پیدا است که باتفاق ارباب خواهر و برادرین عبادت الله تعالی



هر کس همواره تاحیات لازم است و انگنیده تا حصول مرتبه دفع  
تشبه میکنند و میگویند که بعد یقین عبادت ضرورت است تا سر خلاف  
اهل ملت ظاهر و باطن است چنانچه چیزی تصحیح این امر  
در ضمن تفسیر آیت اول در گذشته است **مهم**

### آیت سوم قوله تعالی

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ إِنَّمَا تُولُوا فَقْرًا وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ  
اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی خدا ایر است جای بر آمدن آفتاب  
و جای فرو رفتن آن پس هر کجا که روی آید پس آنجا وجه خدا  
است یعنی جهت طاعت او است بدستیکه خدا ایتعالی بزرگ مغفرت  
و بسیار عطا و دانا بمصالح حال مسلمانان است بسبب نزول این است

و در آیت سوم در بیان  
که توبه کند که از لغت معنی

آنست که شبی تاریک لشکریان حضرت رسالت پناه در سمت قبله  
 اختلاف کردند و هر کسی تحریری کرده برای خود و ممراب عبادت خدا  
 و چون روز روشن شد خطوط محایر ایشان از سمت قبله بیرون  
 بود پس چون بدیده رسیدند با عادت و قضای آن نماز حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله سلم اجازت خواستند انگاه این آیت  
 نازل شد که بجز تحریری عادت نماز ضرورتی چرا که همه جهات از آن  
 اوست و حقیقت فایما تولوا فثم وجه الله  
 یعنی هر کجا روی آری پس آنجا وجه خداست یعنی جهت بندگی  
 اوست و محققان در تحقیق این آیت نکته ما است از آنجا که آیت  
 که مولانا در مفسر خود نوشته اند از اینها تولوا خوان و ثم وجه الله  
 شش قسم دان و یعنی آنکه روی قصد آری و تاحق بندگی

بگذاری و وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا بسوی او گرد  
 هیچ جا را نکرد استیسا پس بود عین حق عیان هر جا عارف  
 حق شناس را باید که بهر سوی روی بکشد و بیند آنجا جمال  
 حق پیدا و نکند از جمال حق قطعاً و محی الدین ابن عربی در تفسیر  
 گفته مراد از مشرق عالم نور و ظهور که آن جهت نصاری و قبله آنها  
 است در حقیقت و آن باطن خداست و مغرب مراد عالم  
 ظلمه و اخفا که آن جهت یهودیانت و قبله آنها در حقیقت و آن  
 ظاهر خداست و فاینا تو لو یعنی هر جهت که توجه کنند از  
 ظاهر و باطن فتم و جبر الله پس آنجا تجلی ذات خداست و جمیع صفات  
 است یا آنکه برای خداست و روشن کردن دلهاست  
 بظهور و آن و تجلی بران دلها بصفه جمال و تعالی و تبت

شود و قنای شما و غروب شدن در آن پوشیده بودن -  
 آن بصورت ذرات پوشیده بودن آن بصفت جلال خود  
 وقت بقای شما بعد قیام هر طرف که توجه کند آنوقت آنجا روی می  
 است و نیامد چیزی مگر و یغالی و حده بدست خداست یغالی -  
 شامل جمیع جهات و جودات است و داناست همه علوم معلوم  
 چرا که و یغالی وجود مطلق است و که امی شی بدون وجود -  
 و یغالی یافته نمیشود و جودات مینه صفات و اسماء است  
 برای ممتاز شدن آنها بقیامت خود اما که این تعینات امور  
 امکانی اند و عدمی نیستند یعنی باعتبار عقل پس  
 آن وجودات باعتبار تعینات خود خلق و باعتبار حقیقت  
 خود حق اند و از اینجا است که مولانا روم در ستره فرموده

ذکر وجود مطلق و یغالی  
 در ستره و حدیث و کلام

هـ بر خطبه شکل آن بت عیار برآمد در پرده نهان شد به مردم  
 بلباس فرکر آن یار برآمد که پیرو جوان شد به که عالم دگر زاهد دگر رند  
 خرابات بر دم بلباسی چون در صفت مختلف آثار برآمد سرشور  
 از ان شد به یعنی جان ذات واحد حق است که بصورت ممکنات  
 ظهور کرده و ذات ممکن فی حد ذاته موجود نیست و چنان حضرت جلی  
 فرمود هـ ذات ممکن پیش ششم شهود به نیست فی حد ذاته موجود  
 و چنان سلطان الحقیقین محی الدین ابن عربی فرمود و اللمکنات  
 لیست لها راجحة الوجود یعنی به سبب که ممکنات به نبوده است آنها  
 بوی وجود بلکه آنچه موجود است آن ذات واجب است فقط و قول  
 صاحب انسان کامل است الموجود نوعان موجود محض  
 وهو الباری و موجود ملحق بالعدم

وهو ذات الممكنات یعنی موجود و دونهی است شیخی موجود محض  
 و آن ذات حق تعالی است دوم ذات ممکنات و آن موجود  
 با حکام و آثار خود اندنه بالذات و بحق بعدم اند چنانکه **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 صفت اوست و از اینجاست که بزرگی گفته رباعی هم کردم این  
 موجودم کدرم یستم از حقیقت خویش خبرم هم بودم و هم نبودم  
 این نادینم هم هستم و هم نیستم این مظهرم که این مقام بس نازک  
 و از موی باریک تر است اکثر گسان بدقیقه آن نرسیده بگوئی صفت  
 می افتند و میگویند خالق و مخلوق چه در ظاهر و چه در باطن عین  
 یک دیگر اند و بعضی میگویند که خالق پیش از موجود شدن خود عین  
 حق بود بعد از موجود شدن غیر حق گشت همچنان بسیار اعتقادات  
 است و حق انیت که این عینیت ممکنات با ذات حق اندر صفت

نه اتحادی یعنی از روی اندراج عین او نبیند نه آنکه صور علیه حقایق  
 است یا که بصفت نقصان مقتضی کفر و عصیان اند عین ذات حق  
 باشد زیرا که ممکن نیست که مقید مطلق شود و مطلق مقید پس ثابت  
 شد که این توحید واجب ممکن مجازی و اعتباری است یعنی  
 غیرت حقیقی من حیث الذوات و عنیت من حیث الاندراج است  
 که این را در اصطلاح ارباب حقایق کثرت در وحدت و وحدت در  
 کثرت میگویند چنانچه جامی فرموده **هـ** بود کلی جهان در دست  
 کرده در کل بذات خویش ظهور یعنی درین بیت مصرعه اول دلالت  
 بر کثرت در وحدت میکند یعنی این علمیت بی حلول و اتحاد پیش  
 از موجود شدن عالم است در خارج و مصرعه دوم دلالت میکند  
 بر وحدت در کثرت و آن بعد موجود شدن عالم است در خارج

ورنه اگر ایمان ثابته راعین حق گوئیم پس جهان کدام دور و چه  
 چیزست و برود که مولانا گفته و مفاد کایطیبه لا اله الا الله  
 و محمد رسول الله چه و چون تمامی ارباب شریعت <sup>نقش</sup> و طریقت  
 بر شهادت لا اله الا الله و شهادت محمد رسول الله اتفاق است پس یوحنا  
 ذات واجب ممکن ملائجه کجا باقی ماند و که آمی از اهل شریعت  
 و طریقت نیست که اقرار شهادتین نکنند لاکن درین شهادت  
 ارباب شریعت و اصحاب حقیقت توفیق و اذن و کلمات ارباب  
 حقایق برابر ارباب شریعت تطبیق که درین کار است مشکل و  
 هر کس را ممکن نیست که اینکار از روی بظهور آید چنانچه حضرت  
 سید محمد بنده نواز فرموده **هـ** کار است سخت مشکل اندر در حقیقت  
 از صد هزار مردم یک مرد را همین است و مقوله عافیت

جهان را که طایفه ارباب شریعت  
 و طریقت پس از این اقسام و  
 حقیقت و اذن و کلمات  
 ارباب حقایق برابر ارباب  
 شریعت تطبیق که درین  
 کار است مشکل و هر کس  
 را ممکن نیست که اینکار



در کفی جام شریعت در کفی سندان عشق به سر پوسنای نماند  
 جام و سندان بافتن به محض بسا و که شریعت راه ظاهر است و حقیقت  
 راه باطن و از آن باب حقایق آنکه راه ظاهر اختیار کردند کلمه به انوکت  
 بر زبان آوردند و آنکه بر راه حقیقت رفعت نغز و به اوست اختیار  
 کردند و حضرت ما محبوب جهانی رضی الله عنه در الهامات خود فرمود  
 که مرا حق تعالی فرمود یا غوث الاعظم کل طویر بین  
 الماسوت و الماسکوت ففی شریعة و کل طویر بین  
 الماسکوت الجبروت ففی طریقة و کل طویر بین الجبروت  
 و الماسکوت ففی حقیقة یعنی ای غوث بزرگ هر چه در عالم ماسوت است  
 تا به ملکوت آنرا شریعت میگویند یعنی این صور محسوسات که ادا اعیان  
 ممکن نیست میگویند در تحت امر شریعت است بسبب آنکه ظاهر است

و بنحو اولی که علی و السلام سخن نمک بالظاهر فرموده اند  
 در باطن بجهان از حد ناسوت تا ملکوت عالم کون و فساد یعنی اقسام  
 و اجرام است و این را در عرف شریعت میگویند و هر چه در میان ملکوت  
 تا جبروت است آنرا اقلیقت میگویند زیرا که عالم ارواح و عالم عقول  
 و نفوس در تحت طریقت اند و قابل تجزیه و تقسیم هستند و هر چه از جبروت  
 تا مجرد لاهوت است یعنی ذات صرف وجود مطلق آنرا حقیقت میگویند  
 و لاهوت را لاهوت از آن میگویند که جبروت یعنی مرتبه وحدت که  
 ذوالعبارت است یعنی مرتبه فوق آن احدیت و تحت آن اثنی عشرت است و آن داخل است  
 چنانچه بزرگی گفته فیض اول از عالم لاهوت به سیر ساند تا عالم  
 ملکوت به مراتب گذر کند انگاه به پهنین تا عالم ملکوت به عالم ملک  
 ظاهر و پیدا به اسم کرد و از عالم ناسوت به یعنی چشم در مقام ناسوت است

و دل در میان ملکوت و روح در منزل جبروت و سر در موضع لاهوت  
 هر که از ناسوت در گذشت بملکوت پیوست و هر که از ملکوت در گذشت  
 بجبروت لاحق شد و هر که از جبروت وارست به مقام لاهوت درآمد و در  
 احاطه لاهوت بر جبروت و احاطه جبروت بر ملکوت و احاطه ملکوت  
 بر ناسوت است که واللہ علی کلشی قدیر مفسر آنست پس بر اراده  
 که در لاهوت بوجود آید و جبروت و ملکوت و ناسوت ظاهر کرد و لاهوت  
 مثل تخم است و دیگر مراتب مثل شاخ و برگ و گل قبل از ظهور تمام درخت  
 در تخم موجود است و بعد ظهور تخم در درخت و مولوی شیخ صفیاء صاحب در  
 نورالقلوب گفته پیش از ظهور این عالم خلق بود و بعد ظهور آن حق در باطن  
 خلق شد اما الیسین کالعیان یعنی گفتن دیگر است و دیدن دیگر و  
 چشیدن دیگر بنابر آن حضرت عین القضاة و قصیده گفته که

مختار آن نیست چه چشم کشا که جلوه ولداره متجلی است از درود  
 سخن اقر و البیاده است و در افتاده تو از پندار و کل شیء محطی منم  
 انجمنی بنشین نقش نگار و شاهد که الا هو پیش تو سپرده کرده از  
 رخسار و کاروان نفوذی و جی بسری تو بر کشاید بار و ثمر و جبر الله  
 آیت بنفر و وهو حکم نماید دیدار و بین تا شاو بخبری کوئی و الیس  
 فی الدار غیر دیار احد است آن اگر تو بشماری و واحدیت رسالت  
 بنه من ان فقد را الحق از چه رو گفت احد مختار و کنایا احد  
 بلا میم از زبان مبارک مختار و تم باذنی و قیاد الله شریک  
 نعمت از لب یار و قل هو الله وصف احد و ان از میانش و یکیم  
 بار و شعبا بطن بر بیت پرواز کن بطایر عبودیت اقرار و چون  
 دومی از میان برداری و تو غانی و او کند اقرار و هر بود باطن

تو بایل حق پستی تو بدل شو بخمار پامی پسر در شریعت فرض  
 عشر تا ده بود بدینا دار پد در طریقت گذشتن از لذت و حقیقت گذشتن  
 از انکار پتو اگر مد این خجسته بری پد امن کاینات خود بردار پستی  
 خویش را از کعبه بده بر سر دوتی بکن اشار پد بعد بگردید باید تفرید  
 یعنی از آخرت شدن بنیز از فارغ الدین قارک الدنیا پند فرقا  
 فرو افتار پد گذر شرک خفی خلاص شوی پد خوشتر را تو در خلاص انکار  
 جان من وقت را غنیمت دان پد اما ابو الوقت خواندت ابرار الحاصل  
 اگر غور کرده شود سر و فریق براه حق اند چه از قول سر و ذات جواب  
 و ممکن با وجود توحید جدا ثابت میشود چه اگر در کلمه است او است هم  
 اثبات است یعنی اطلاق است بر یکی است و هم بر یکی بباران ایمان  
 دو قسم نموده اند یکی ایمان شرعی دوم ایمان حقیقی یعنی ایمان شرک رویت

بذات حق و بعد معرفت آن هر دو که ذات حق وجود محض هستی صرف است  
 حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و شادان و اندک  
 همه صفات ذاتی اویند و ذات عبد صور علی حق و اعیان ثابت است  
 موصوف بصفات نقصان از عدم و مردگی و جبریل و کوری و کوری  
 و ناتوانی و محتاجی و غیره که صفات ذاتی ممکن اند نه اطلاق این صفات  
 بران ذات پاک می آید و نه اطلاق آن صفات واجب برین ممکن صادق  
 سیکر و دو تمامی سنگین و محققین برین اصل متفق اند و ایمان حقیقی متقد  
 اوست چنانچه تفصیل این در مقدمه کتاب در اقسام توحید ذکر شده  
 پس کلام هم از دست بحسب ظاهر شریعت است. بعد از دست بود  
 باطن شریعت است باید که طالب صادق ایمان بهر دو درجه مسل  
 کند و گرنه ایمانش از یک درجه ناقص خواهد ماند چنانچه کریمه الهی الله

اَسْوَأَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بَرِّئَ اِمْرًا يَدْعُو سَيَكْفُرُ بِعَمَلِهِ  
 فَرَايِدَ اِيَّيْكَ اَنَّهُ اِيْمَانُ كَمَا اَزَاهِلُ اِيْمَانُ شَرْعِي اِنْدَ اِيْمَانُ اَرِيْدُ اِيْمَانُ  
 اِيْمَانُ حَقِّقِي نِيْضًا خَالِصًا كُنْ بِاَصْحَابِ رَسُوْلٍ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -  
 تَابَهُ بَعْضُ كَمَالِ اِيْمَانٍ رَسُوْلُهُ بَعْضُ اَرَبَابِ طَرِيقَتِ كَفَتْ اِيْمَانُ شَرْعِي اَسْلَمُ  
 وَاِيْمَانُ حَقِّقِي فَرَعِ اَنْ اَكْبَرُ اَصْدِيقِ اَصْلُ نَمُوْدُنْ وَاَنْكَارِ فَرَعِ وَرَزِيْدِ  
 مَوْجِبِ سُوْرَةِ خَاتَمِ اَعَاذْنَا عَنِ سُوْرِ الْخَاتَمَةِ وَاَزَا اِيْحَاثِ  
 اَنْ اَكْبَرُ كَلْبُ اَنْ اَكْبَرُ شَرِيْعَتِ اَصْلُ فَرَعِ اَكْبَرُ حَقِّقَتِ ۞  
 مِيَانِ اِيْنِ وَاَنْ اَكْبَرُ طَرِيقَتِ ۞ وَتَمَنَّى طَرِيقَتِ رَا وَاِيْفَقُنْ اَسْتِ  
 وَاَنْ مِيَانِ شَرِيْعَتِ حَقِّقَتِ اَسْتِ اَكْبَرُ اَكْبَرُ شَرِيْعَتِ اَسْتِ  
 اَزْ حَقِّقَتِ اَكْبَرُ كُنْ اَوْ كَاْفِرُ طَرِيقَتِ اَسْتِ اَكْبَرُ اَكْبَرُ حَقِّقَتِ خِيَا  
 كَرُوْدِ اَزْ اِيْمَانِ شَرِيْعَتِ اَكْبَرُ كُنْ اَوْ كَاْفِرُ شَرِيْعَتِ اَسْتِ اَكْبَرُ اَكْبَرُ

اَكْبَرُ اَكْبَرُ شَرِيْعَتِ اَسْتِ

میان شریعت و حقیقت کار را باب طریقت و معرفت حق است  
 و ازین رو است که سلطان الاولیا حضرت سیدنا طایفه فرموده  
 کل الحقیقة مردت لها الشریعة فهو زندقته یعنی حقیقت  
 که از اشریت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم رو کند پس معتقد آن  
 چنان حقیقت از زندیقان است صاحب آسار المعرفت گفته است  
 همه ادب حقیقت است هرگز خلاف شریعت نیست بلکه مطابق شریعت  
 و عین شریعت است و این غنیمت شریعت و حقیقت مثل غنیمت غنچه  
 و کل است یعنی در اصل غنچه عین کل و کل عین غنچه است زیرا که همان  
 است که بعد شگفتن کل میشود پس شریعت مثل غنچه است بر سر حقیقت  
 مانند کلیت شگفته و چون شگفتن غنچه موقوف بر دریدن نیم بهار است  
 همچنان شگفتن غنچه شریعت متعلق است به ترمیگه بنزد نیم بهار است



و این تربیت بدست کس نیست بلکه فضل حق است یونقیده من بشأ  
 اشارتی در تفصیل این اجمال است که چون حقایق ممکنات در مرتبه  
 وحدت مندرج نبودند پس حق تعالی ایشانرا بقدرت کامله خود اول بعلم  
 وجود بخشی فرمود و بعد بوجود خارجی آورد و بموجبیکه بهیئت شکل بعظم  
 بودند بعین نمودار گردید و در آن مراح صوفیه صافیة ایمان ثابته  
 که بالذات وجود داشتند اول بعلم وجود بخشی فرمودند و این  
 تقدیر میگردد و وجود بخشی خارجی نفس مقدس نماسد غرض ظاهر  
 کلام حضرات صوفیه است چنانکه ایمان ثابته در علم حق بے جل جلال  
 است همچنان است و ایشان نیز از سعادت و شقاوت و غیر  
 ذالک بذاته است نیز بجل جلال آن وجود ایشان بذاته نیست بلکه عارض  
 است از جهت چنانچه جامی علیه الرحمه فرمود ای زبور

وجود همه پاد بود تو سر مایه بود همه پاد مبدع نو و کهن مآتوئی پاد  
 هست کن نیست کن مآتوئی پاد و ازین بیان ثبوت همه از دست  
 پیدا میشود لکن فهم همه دست بس دقیق است و حالانکه همه از با  
 طریقت محال آن اند چنانچه مقوله عین القضاة است  
 چشم بکشا که جلوه دیدار پاد متجلی است از در و دیوار پاد و حضرت مغزی  
 گفته ز دریا موج گوناگون برآمد پاد زنی چونی بزرگ چون  
 برآمد پاد و حضرت مولوی روم فرموده هر خطه شبکی آن است عیا  
 برآمد پاد دل پاد نهان شد پاد و ازین کلمات ظاهر میشود که حقیقا  
 بصورت ممکنات ظهور کرده و اصل صورت ظهور را و تعالی آشت  
 که حقیقی بقدرت کامله بصور گوناگون و ترتیب منزل حسب آن صور  
 علمی که در علم آواز ازل ثابت اند خود را نموده و هو علی

اینکه در این آیه از دست پاد  
 و ازین بیان ثبوت همه از دست  
 پیدا میشود لکن فهم همه دست  
 بس دقیق است و حالانکه همه از با  
 طریقت محال آن اند چنانچه مقوله  
 عین القضاة است چشم بکشا که  
 جلوه دیدار پاد متجلی است از در  
 و دیوار پاد و حضرت مغزی گفته  
 ز دریا موج گوناگون برآمد پاد  
 زنی چونی بزرگ چون برآمد پاد  
 و حضرت مولوی روم فرموده هر  
 خطه شبکی آن است عیا برآمد پاد  
 دل پاد نهان شد پاد و ازین  
 کلمات ظاهر میشود که حقیقا  
 بصورت ممکنات ظهور کرده و اصل  
 صورت ظهور را و تعالی آشت که  
 حقیقی بقدرت کامله بصور گوناگون  
 و ترتیب منزل حسب آن صور علمی  
 که در علم آواز ازل ثابت اند خود  
 را نموده و هو علی

ن در در ده نهان شد

ماه و علیه و حالانکه وی بحال خود است یعنی چنانکه بر تبه  
 تنزیه بود همچنان بوده است بصفت تشبیه این قسم ظهور از حق تعالی  
 فعل عجب نیست زیرا که آن قسم ظهور از بعضی ادیان و فتنه گران نیز بوقوع  
 آمده چنانچه در تائیدی کتب سیرت و قوم است که قصب البیان موصی در آن  
 مجلس بصورت مختلفه ظاهر میشد و با هر سخن مختلف میگفت و بجای خود همچنان  
 می بود که بود و بعضی بزرگان خود را بصورت شیر نموده ذکرش موجب تطویل  
 و جبرئیل علیه السلام در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بصورت  
 وحیه کلمی نمودار گشته و حالانکه هیئت وی چنانکه بود بود و حضرت محبوب  
 رضی الله عنه در ماه رمضان وقت فطار و در نهاد و جاد و عوت قبول  
 کرده حاضر بود اما بجای خود هم موجود بود و چنانچه در مناقب مذکور  
 پیش قسم ظهور حق در ممکنات چه موجب غیبت است بلکه غیرش غیر را

هرگز ننگدار و چنانچه بزرگی گفت **ه** غیر تشنم جهان نگذشت  
 لاجرم عین جلوه شایسته و عقائد ارباب وجود نیست که وجود  
 خارجی عین وجود حق سبحانی بدل و تار و پود نیست  
 و لکن **الله** محیی یعنی حق تعالی با تسبیح و تکیه دنیا مذمت تیرا نویسی که  
 بنیمن هرگاه که اندختی از لاکن آن تیرا خدا تعالی انداخت  
 یعنی فضل تو در حقیقت فضل خداست و کریم هو الاول و الاخر  
 و الظاهر الباقی یعنی اول همه شما اوست و آخر هم اوست ظاهر  
 هم باطن است و کدای شی غیر اوست و حدیث لودلی احکم  
 الی الارض السابعة لعل علی الله یعنی اگر گذارند  
 و لو که ام یک از شما بسوی زمین بنفتم هرگز نرسد و آید بر خدا تعالی  
 و حدیث و اذ امرضت فلم تعد لی یعنی هرگاه بیمار شدم و

بزرگوار و جود

حیات و علم و ارادة و قدرت و سمع و بصر  
 و کلام از مفهومات عامه است چنانچه ملائق این  
 مفهومات بر حق و هم بر خلق و قدیم و حادث می آید همچنان  
 اطلاق مفهوم وجود بر اینها می آید و نزد ارباب شهودیه وجود خارجی  
 غیر وجود او تعالی است بدلیل آن الشَّيْطَانُ لَكُمْ عَدُوٌّ وَ اتَّخَذُوا  
 عَدُوًّا لِنَفْسِهِمْ یَسْتَكْبِرُونَ شیطان بر اشیاء دشمن است پس بگیرد  
 او را دشمن آیت اَلْاَلْفَتَةُ اللّٰهُ عَلَی الظَّالِمِینَ یعنی اگر اهل بشید  
 که لعنت خدا بر ظالمین است و حدیث کل الناس فی ذرات الله  
 حقیقی فی معرفت یعنی همه مردمان در پی معرفت ذات خداست  
 بی عقل اند و غیره از دلایل آیات و احادیث میگویند ظل غیر ظل  
 است و عکس شر شخص بخنان وجود خارجی غیر وجود الهی بوده است

و آثار اینست بر دو مرتب میشود **کاحاصل** اکثر صوفیه متقدمین و متاخرین  
و شیخ محی الدین ابن عربی و اتباع ایشان چندی از تکلمین هم زبان اند  
که وجود که مبداء آثار شده وجود حق است تعالی شان که عین حقیقت خود است  
لا غیر خیا پنجه جامی علی الرحمن فرموده رباعی ای غیر ترا بسوی تو میری  
خالی ز تو مسجدی نه دیری نه بدیدم همه طالبان مظلومان را به خود  
جمله توئی و دیران غیری نه پس ممکنات موجود بوجود واجب اند  
یعنی ذات را با شیا علامه معینی واقع است که آن معیت مجهول الکلیف  
است هیچ احدی از ارباب تحقیق از انبیا و اولیا و کمپانی بستران معیت  
و حقیقت دی نبوده اند غایتش آنکه جمعی از افراد انسان که مطلع شده اند  
تمشیل بقدر استعداد خود مثالی برین عیلاق بیان میدارند نه آنکه فی الواقع  
چنان باشد حاصل کلام بزرگان وجودیه آنکه وجود عظام مانند

حیات و علم و ارادة و قدرت و سمع و بصر  
 و کلام از مفهومات عامیت چنانچه ملاق ابن  
 مفهومات برحق و هم بر خلق و قدیم و حادث می آید همچنان  
 اطلاق مفهوم وجود بر اینها می آید و نزد ارباب شبهه و وجود خارجی  
 غیر وجود او تعالی است بیل ان الشیطان لکم عدو و اتخذ  
 عدوا یعنی بدستیکه شیطان بر شما دشمن است پس بگریز  
 او دشمن و آیت الا لعنة الله علی الظالمین یعنی اگر اهل بهشتید  
 که لعنت خدا بر ظالمین است و حدیث کل الناس فی ذات الله  
 حقیقی فی معرفت یعنی همه مردمان در پی معرفت ذات خداست  
 بنی عقل اند و غیره از دلایل آیات و احادیث میگویند نزل عن نظر  
 است و عکس بر شخص نمایان وجود خارجی غیر وجود الهی بوده است

در غفقه و در غفقه

چہ نہ شہود علیٰ علم عکوس اسما و صفات بہت یعنی چون موجود و کون  
 تعالیٰ و تقدس غایت کہ ایجاد موجودات و تکوین مکونات فرماید  
 پرتوی از صفت وجود در مراتب عدم اندخت و معدوم معلوم  
 کہ لیکوس دیگر صفات ممتزج و مخلوط فی العلم بود موجود خارجی نیست  
 شہودی خلق را چون آب و ان صفات و زلال پانندرو  
 تا بان صفات ذوالاجلال پانہرچہ در وی می نماید وصف  
 اوست پانہرچہ عکس کا نذر آب جوست پانہرچہ محو ظلال و  
 عکوس غیر منقطع حاصل کلام شہود یہ انیکہ در تمثیل اثبات وحدت  
 و ہوا لازم می آید کہ حق کل بود و عالم اجرا پیدا شدن عالم از حق  
 و از دیا و آن موجب تغیر و نقصان و زوال و حدوث در وی است  
 پانچنان در صورت عینیت محتاج الی الحیز و المكان



لازم می آید پس در میان بعضی از اصحاب وجودش بود خلافی واقع و  
 در بعضی توفیق پس طریق متوسط و توفیق در میان نیست که عینیت  
 من حیث الظهور و وحدت ذات ادعای است که بصورت ممکنات بلکه در پیش  
 کرده که و هو الظاهر عبارت از است یعنی اوست ظاهر بصورت  
 پس این ظهور بصورت ممکنات مطابق شرع شریف توان گفت نه غیر زیرا که  
 چون او ظاهر است بجز او ظهور حق نمیشود یعنی بطایر صوت همه اوست بلکه  
 یعنی ذات حق همه اوست پس آنکه همه اشیا را یعنی ذات حق میداند بجا  
 کفر است پس ازین همه بیانات ثابت شد که عینیت اشیا که هست من حیث  
 است نه من حیث الذوات بر همین شیخ محی الدین ابن عربی  
 تصریح فرموده هو عین الاشياء فی الظهور و لا هو عین الاشياء  
 فی ذاتها و لا هو و الاشياء اشياء یعنی حق تعالی باعتبار ظهور بصورت

اشیا عین اشیا است نه من حیث الذوات بلکه از حیث ذوات  
 وی است و اشیا اشیا که بر کز عین یکدیگر میخورند و لغیم عاقل  
 ه آن یار عین است نه از روی اتحاد و اینها نه پراز دست  
 و لیکن نه از حلول چه معنی اتحاد و دو برابر بلاکم و بیشی یک شدن است  
 چنانکه آب با شیر و این امر نسبت خداست چنانکه شد عاقل و حقیقت  
 و حلول در آمدن یک شیء در شیء دیگر را میگویند چنانکه آب در کوزه و  
 این امر نسبت خداست چنانکه حایز و ظهور حق مخالف این حلول و  
 اتحاد است بلکه آن ظهور مثل ظهور صورت در آینه است و این امر  
 بدیهی است که آنچه صورت در آینه نماید همچون شخص نیست بلکه  
 عکس است و عکس را کسی صاحب عقل عینش نفس نخواهد گفت  
 و اگر چه این ظهور حق بصورت ممکنات در بابی النظر مخالف امر

برای عین ظهور

شریعت معلوم میشود لکن بعد تعمق تر که مخالف شرع شریف نیست  
 زیرا که این ظهور که منعی هو الظاهر است نه حلول است و نه اتحاد  
 اما محذوران بد اعتقاد و کم علمان که تفسیر و بدنها و فرق درین امور  
 نمیتوانند اعاذنا الله بسوء الاعتقاد

### آیت چهارم قول است

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثَلِ نُورٌ كَمَثَلِ نُورٍ  
 فِيهَا مَصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا  
 كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ  
 لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَلْمَسْهُ  
 نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ

آیت چهارم در بیان  
 نور است

اشیا عن شیا است زمین جیث الذوات بلکه از جیث ذوات  
 دی ویت و اشیا شیا که هرگز عن یکدیگر نشود و نعم عاقل  
 ه آن یار عن ماست نه از روی اتحاد و اینخانه پر از دست  
 و لیکن نه از حلول به معنی اتحاد و دو برابر یکم ویشی یک شدن است  
 چنانکه آب باشد و این امر نسبت خدا تعالی نه شرعاً جائز و حقیقه  
 و حلول در آمدن یک شیء در شیء دیگر را میگویند چنانکه آب در کوزه و  
 این امر هم نسبت خدا تعالی غیر جائز و ظهور حق مخالف این حلول و  
 اتحاد است بلکه آن ظهور مثل ظهور صورت در آینه است و این امر  
 بدیهی است که آنچه صورت در آینه نماید همچون شخص نیست بلکه  
 عکس است و عکس را کسی صاحب عقل عینش شخص نخواهد گفت  
 و اگر چه این ظهور حق بصورت ممکنات در باطنی النظر مخالف امر

برساخته حلول اتحاد

شریعت معلوم میشود لکن بعد تعمق بر کفر مخالف شرع شریف نیست  
 زیرا که این ظهور که معنی هو الظاهر است نه حلول است و نه اتحاد  
 اما مجیدان بد اعتقاد و کم علمان کویفسر و بد نهاد فرق درین امور  
 نمیتوانند اعاذنا الله بسوء الاعتقاد

### آیت چهارم قوله تعالى

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثَلِ نُورٌ كَمِثْلُوهُ  
 فِيهَا مَصْبَاحُ الْمَصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةِ كَانَهَا  
 كَوْكَبٌ دَرِّيٌّ يَوْقِدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ  
 لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَلْمَسْهُ  
 نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ

آیت چهارم در بیان  
 نور و کیفیت آن

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ  
 یعنی الله تعالى نور آسمانها و زمینهاست یعنی نور نامی از آنها خدایتعالی  
 است باعتبار شدت ظهور آن و ظهور آشیای بدان کمالات و الله  
 یظهر بذاته و یظهر الاشیاء یعنی خدا یساقی آنست که ظاهر میشود  
 بذات خود و ظاهر میشوند آشیای بدان پس هرگاه ظاهر شود و چون  
 خود و ظاهر کرد و بظهور خود بدلاشبه آن الله فاعلم السموات و الارض  
 است یعنی مظهر سموات و ارض و زمین اجساد آن وجود مطلق است  
 که یافته شد بدان هر چه یافته شدند از موجودات و در شرفها پس  
 باید دانست که نور کفایت است که با صره اولاد را در یابد و  
 بعد از آن بواسطه آن جمیع اکوان را ادراک میکند هر چند غنیم  
 اطلاق هم بر ذات ویتعالی جایز نیست لکن چون حقیقتا نام خود

نور گفته زان بعد چاره نماند مگر اینکه بدان صفت گفته شود و بعضی محققین  
 مفسرین درین آیت مضمرات و تاویلات آورده اند چنانچه حسب  
 کتاب گفته الله نور السموات و الارض (ای ذوالنور السموات و الارض)  
 یعنی الله تعالی خداوند نور آسمانهاست و زمینهاست و سرچشمه درویشی  
 زیرا که احسن اشیای عالم هستی نوریکه دارند خواه ذاتی باشد یا عرضی  
 جمله عطیه فیض اوست چنانکه گفته اند در ظلمت عدم همه یوم  
 بی خبر نور وجودی که شود از تو یا تقسیم پس درین آیت معنی  
 بمعنی فاعل مثل نزدیک عدل بوده است یعنی زید چنانکه از بهشت  
 کثرت عدل خود عدل است همچنان ذات بکثرت تنویر خود نور  
 پس آن منور کردن آسمانها از ملائکه مقرب است و منور کردن  
 زمینها از انبیاء مرسل و یا منور کردن دلها می ساکنان آسمان زمین

از نور معرفت و توحید است چنانکه در نور معرفت نباشد  
 مثل سی در کورتاریک است و یا کافری در عالم تصویر انداختن  
 کفر اینجا می متعدد در سبب انجلیت و یا نماز نور گفته و تغییر از برای  
 اخراج آنها از خلقت بسوی نور فرستاده و یا تها خطای کرده  
 لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یعنی پیغمبران برای آن فرستاده ام  
 تا بر آید شمار از تاریکی کفر بسوی نور ایمان و آسمان نفسی یعنی  
 نور المصفا (نور المصفا) گفته و آن تنویر یا قسام بوده است یعنی  
 الله تعالی آراینده آسمانها است بصواعق بلکه کرام و آراینده  
 زمینهاست بمساجد اهل اسلام یا آراینده آسمانهاست انوار  
 و قمر و ستارگان و آراینده زمینهاست با انبیاء و اولیاء و علماء  
 صالحین مومنان و یا آراینده آسمانهاست بر جمیع و آراینده



و آراینده زینهاست تبذیر حاجیان و گبیره غازیان و یا آراینده آسمانها  
 بیت المهور و آراینده زینهاست بکبش شریف و بعضی مفسرین  
 اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ (مدبر السموات و الارض)  
 گفته یعنی الله تعالی تدبیر کننده امور اهل آسمانها و زمینهاست که  
 همه از حسن تدبیر وی ساخته و پیرداخته شده و همه از عطیات  
 تدبیر وی بموجب کُلْ خَرَفَ بِمَا لَدُنْهُمْ فَرَحُّوْنَ شادانند چنانکه  
 گفته است از زبان غلام احسان تو همه جا همه کس و کل حرف و جو  
 نند زری لطف عظیم و ربنا گفته الله نور السموات (ای مدلول  
 السموات) یعنی الله تعالی آسمان زمین را مدلول وجود و غیره  
 خود کرده چه هر دلیل از دلایل قدرت و بواع حکمت وی در آسمان  
 و زمین واقع است و الهی واضح است بر وجود و قدرت و علم و حکمت

او تعالی جلش نیچنانکه گفته اند **ه** **فَیْ کَلَّمْنِیْ لَعَلَّیْ نَعْلَمَکَ عَلَیْ اَنْوَاعِ**  
 یعنی در برش برای وجود ذات الهی نشانست که آن دلالت میکند  
 بر اینکه آن حکمت و آبن عباس رضی الله عنهما فرموده هادی اهل  
 السموات و الارض یعنی الله تعالی رهنمای اهل آسمان و زمین است که  
 بهدایت او بستی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا می بینند  
 و هم باین معنی بعضی علمایکویت نور آنت که روشن گردانند خیر ماراتا  
 یا صره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان کرده است  
 برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بدور راه برده ایم پس  
 او را نور توان گفت **نعم ساقط ه** چون تو پنهان شوی از من  
 همه تاریکی و کفر و چو تو پیدا شوی بر من سلمانم بجان چسبم اگر در  
 زمان ظلمت پیکس ساکن را از متحرک نمیشناسد و علو از سفلی تمیز نمیکند

و قبح از هیچ باز نماند چون رایت نور ظهور نمود خلیل غلام روی  
 بانبرام آورد و در وجودات و کیفیات ظاهر گردید و صفات از کرد  
 و عرق از جوهر میرشدند و در که انسانیه و اندک که استفاده این دانش  
 و تمیز نور کرده اما در ادراک نور تیر باشد چه داند که عالم از نور  
 مخلوق است و او مخفی ظاهر بدلات باطن بالذات پس حق سبحانه تعالی  
 که مابدولت و ادراک یافته ایم و بهر تیر تیر رسید و نور او را  
 باشد که ادراک نور گویند پس اندر محقق نور حقیقی هستی حق است که هر  
 موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مخفی چنانچه جامی قدس العالی  
 در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی بدو گشت و  
 و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی از غایت ظهور مخفی ماند  
 چنانچه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیائی است که محیط است

این نور حقیقی و ظهور  
 ذات حاکم عالم

با نهاده شراط است در رویت و با وجود این بیننده در ادراک آنها  
 از ادراک ضیا غافل میشود و بغیت ضیا معلوم میکند که در اسی آنها  
 امری دیگر مدرك بوده که ضیا است همچنین نور مستی حقیقی که محیط است  
 و الوان و اشکال و بیننده به جمیع موجودات فنی و خارجی قیوم همه است  
 و ادراک شیئی بی ادراک او محالست اگر چه از ادراک او غافل باشی  
 و آن غفلت بواسطه دوام ظهور است و اگر این نور نیز چون ضیا  
 غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات با مریکه که  
 نور وجود حق بجا نه است نیز مدرك بوده رباعی سستی که بذات  
 خود هوید است چون نور و ذرات کمونات از ویافت ظهور به حضور  
 که از فروغ او افتد و در در ظلمت نیستی مانند ستور و دام محمد غفر  
 رحمة الله گفته بعد از تحقیق ثابت شد که معنی بودن الله تعالی نور است

انه خالق العالم وانما الخلق الذي الكبرياء المتعالي خالق قوه دراک  
 است و از اینجا است که **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و ارد شده و  
 در رساله حق الیقین گفته که پس خدا تعالی پدید است از همه هستیا است  
 زیرا که او بخود پدید است و پیدائی سایر هستیا بدو است **نُورُ السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ** یعنی همه اشیا پیش هستی او عدم محض است و بعد از  
 او اک هستی است و است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک  
 و هر چه او را که گویی نخست هستی مدرک بشود و اگر چه از او را که این -  
 او را که غافل شوی از شدت ظهور مخفی نماید **سَمِيعٌ عَلِيمٌ** نور است  
 پدید آنکه گویا او گرد و از عالم هویدا به زنی تا دان که او خورشید تابان  
 بنور شمع جوید در بیابان و از اینجا است که گفته اند **لَيْسَ شَيْءٌ**  
**اَظْهَرُ مِنَ اللَّهِ** یعنی نیست که اعمی شئی را برتر از خدا تعالی

فلا يعرف الحق الا بالحق ولا يظهر الحق الا بالحق

یعنی دانسته نشود خدا ایستگاه کبریا ایستگاه و نمایان نشود خدا ایستگاه کبریا  
چنانکه رویت آفتاب بغیر از آفتاب نمیتواند پس در حقیقت خدا ایستگاه  
نور مطلق است و الخلاق نور بر غیر خدا ایستگاه اضافی و مجازی است  
زیرا که غیر ذات همه خلقت اند که پیدایشی آنها از نور الهی است چرا که  
عالم همه پدید آمدن از نور ظاهر مینماید و باطن عقلی که منبع اول آن نور است  
است لا شریک له پس در حقیقت همه نور است و از اینجا است  
که گفته شد **اللَّهُ نُورٌ لِّلنَّاسِ وَالْأَرْضُ مِثْلُ نَارٍ** چنانست شبها نور  
آفتاب را در روشن کردن و پیر تو ماه آئینه را عکس آئینه مذکور آئینه دیگر را  
که بر جدار خانه بود و عکس آن آئینه آئینه دیگر اند و در همه تاریک  
و از آن عکس عکس تاریک روشن گشت پس در حقیقت در همه تاریک

حجره تاریک از آن آفتاب است که آن نمودار نیست همچنان از نور نبوی  
 صلی الله علیه و آله و سلم از نور الهی متجلی است و از نور نبوی عالم همه متجلی  
 اند چنانکه آن نور و فرموده انما من نور الله و کل شیء من نوری  
 یعنی موجود و ادراک عالم از نور نبویست و نور نبوی از تجلی ذات الهی است  
 پس بلا شبهه الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یعنی بودن این عالم  
 نور آسمانها و زمینها ثابت شد که خود متجلی آن در عالم اجسام مضطرب  
 مَثَلُ نُورٍ صفت نور که منسوب یا اوست یعنی صفت وجود و  
 ظهور آن در عالم بطور خود با آن مانند روز نیست در دیوار که نیست  
 او بکار چاره انداز مثل طاق یعنی این لفظ مشکوة اشاره است  
 بسوی جسد بود چنانکه آن در نفس الامر و روشن بودن آن بود  
 نه فیها مصباح در آن طاق چه اغی افروخته نیک

فرموده مراد از نور ایمان است که حق تعالی از ابسیه نمودن تشبیه کرد  
و گفت **لِشْكْوَةٍ** و دل ویرا در سینه بقندیل زجاجه در شکوه و  
مصباح روشنی ایمان است که در آن قندیل افروخته اند و آن قندیل را  
بگویم درخشنده تشبیه نمود چرا که در آن چهره ایمان روشن است  
و سحره مبارک مرله از کلمه اخلاص است که بین **المخوف** و **الرجاء**  
بجوده است و تشبیه نور ایمان بچراغ محض برائی آنست که در خانه  
چراغ باشد و فونی آید بچندین همه و لیکه ایمان باشد شیطانی را  
بدور آید باشد که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** علیهم سلطان  
برای دلیل روشن است یا برای آنکه چون چهره در خانه روشن  
باشد شعاع آن از روزنهائی بخارج هم نور نهد همچنان نور ایمان  
در و لیکه باشد شعاع معرفت بر روزنهائی حواس درآمده و طاعت



بر اعضا و جوارح پدید می آید چنانکه حق تعالی فرموده سیم  
 فی وجههم من اثر السجود یعنی علامات و نشانیهای  
 آنها در جهت آنها پدیدست از تاثیر سجده و بهم دل مومن را  
 با بگینه از آن شبیه فرموده تا از سنگ ظلم و جفا آنرا  
 نشکنند اگر شکنند آن زخمی خواهد کرد که مرهم نپذیرد  
 و از اینجاست که کسی گفته چون آگینه این دل مجروح  
 نازکم از هر چند بیشتر کنی تیره تر شود و بعضی گفته نور نورتر  
 اسرار آن هست یعنی حسیه را غم موفت و زجایه دل عارف  
 و مشکوه سینه اوست که افروخته است از برکت زیت تلقین  
 شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که وی نه شرقی است  
 و نه غربی بلکه یکی است و بعضی صوفیه گفته که آن سبانه تشبیه داد

سینه را بحراب و دل را بقندیل و معرفت را بچراغ و آیین  
چراغ روشن است از شجره مبارک و آن الهامات ملائکه است  
چنانچه حق تعالی فرماید *يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ*  
یعنی نازل میکند فرشتگان را با روح از امر خود و تشبیه  
باشجره مبارک محض بوجوه زیادتی منافع آنهاست و تشبیه  
به بودن آنها غیر شرقی و غربی بآن سببست که آنها روحانی اند  
و صفت آنها بلفظ دیگر در *يَتْلُوهُمْ ذُنُوبُهُمْ* و *يُؤْتِيهِمْ مِنْ رِزْقِهِ*  
نزدیک است که روشن انداختن روشنی و دفعش خود را اگر چه  
پرسیده باشد بوی آتشی یعنی درخشندگی فرشتگان برین  
صفت برای کثرت علوم آنها و زیادتی اطلاع آنها بر اسرار  
ملکوت الله تعالی است و آیین ظاهر است که شبیه غیر مشبه بهیچ

و بعضی گفت مثل نُفُورِکَ یعنی مثال نور ایمان در دل محمد  
 صلی الله علیه و آله و سلم مثل محراب است که در چراغ است محراب  
 مراد صلب حضرت عبداللّه پدر رسول الله است و قندیل نظیر  
 حبه انسور و چراغ ایمان دل وی و نظیر ستاره درخنده  
 بنوة ولیست و نظیر روشن شدن از شجره مبارک یعنی ملت  
 ابراهیم علیه السلام که نماز میخواند بطرف مشرق مثل پیودیان  
 و نه بطرف مغرب مثل نصاری بلکه نماز میخواند بسوی کعبه و کعبه  
 گفته زیت مراد نور نبوی است که آن روشن بود به مردمان  
 قبل از آنکه بومی کلام کنند و هرگاه بومی کلام فرموده نُفُورُکَ  
 عَلٰی نُفُورِکَ یعنی نور بر نور شد و حمی الدین ابن عربی رحمه  
 در منی لا شَرْقِیَّةَ وَلَا غَرْبِیَّةَ گفته شجر که روشن شد

در بیان پنج نور کلامه نور و علم نور و مدخله نور و عجز نور  
 نور مصیره الی النور لیسر القیمة یعنی کلام من  
 نورست و عمل آن نور ظاهر و باطن آن نورست و بازگشت آن  
 روز قیامت بسوی نورست پس اهل سنت و جماعت میگویند که حقیقتا  
 بعد از بیان این دلائل نهایت ظهور رسید که زیاده ازین حد  
 بیان جایز نیست یَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ هِدَايَتٌ مِّمَّا كُنْتُمْ  
 بنور خود یعنی بوضوح این دلائل صَافِیَّتاً هر که را که بایست  
 خوست زیرا که بدون پیدا کردن خدا تعالی ایمان در دل کسی  
 این دلائل کافی و نافع نیستند و بعضی گفته مراد بنور راه حجت است  
 برای کسین یعنی هدایت برای بعضی حجت است و برای بعضی نیست و محلی این  
 ابن عربی گفته هدایت میکند الله تعالی بنور خود که ظاهر نبوت است

بسیار است و نیز در این کتاب

و ظاهر کنند ما سوامی خود است بتوفیق هدایت و فیض  
 الله الامثال للذاس و میزند خدا تعالی مثال را بر امی و  
 مراد از ان تکلفین خاص مرد یعنی انبیا علیهم السلام است و تفسیر  
 فتح الغریز و غیره گفته که معنی هدایت نشان دادن مطلب است یا باهام  
 مثل مکیدن پستان بی تامل و لمذخیا نکه طفل را از حق تعالی القا  
 میشود یا بدادن حواس ظاهره و باطنه یا بهدایت عقل و دلائل نظریه  
 یا بارسال رسولان یعنی هدایت را مراتب بوده اند یکی هدایت  
 الهامی چنانچه طفل را در حالت طفولیت حاصل میشود و دوم هدایت  
 احساسی که چون حواس آدمی در ظاهر و باطن قوت میگیرند چیزهای  
 نیک و بد را می شناسد و آنچه حواس بان نمیرسد برای درایت  
 آن عقل ضرورت است سوم هدایت عقلی است که از درکات حواس ظاهر

و باطنه کلیات آنها را انتزاع نموده بکار می برد چنانچه هدایت  
 نظریست که آنچه عقل بدان نمی رسد از دلائل نظریه استنتاج آن می نماید  
 پنجم هدایت ارسالی است که هر آنچه از عقل و نظر خارج است و حسن و قبح  
 از قوت و نظر دیگر شدن نمی تواند یا ادراک آن دو هم و خیال  
 بان معارضه میکند برای دریافت و حصول هدایت آن چیز یا پیغمبران را  
 و ستاده اند و کتاب ها نازل کرده اند و این هدایت ارسالیست  
 یعنی هدایت پیغمبران و کتاب الهی بر دو قسم بوده است یکی عام  
 دوم خاص عام آنست که راه خیر و شر را واضح سازند و باز این هدایت  
 عام بر دو قسم می باشد بتیانی و توفیقی بتیانی شرح ما جابر الی رسول  
 بعدیکه هیچک احتمال و شک شبهه در فهم ما در راه نیاید و این را درج  
 فقها مبتلانا مند و توفیقی آنست که سبب هدایت در حق آن شخص

پیغمبران  
 و کتاب الهی

چنان فراهم می آرد که بان تمسک آسان سعادت ابدیه و اهل  
در مقام برگزیده مشرف میشود و فتنهای این هدایت توفیقی دریافت  
حق گردد و دنیاست یا بهشت و آخرت و هدایت خاصست که نور می آید  
عالم ثبوت و عالم ولایت که **لَقَدْ يَكْفِي اللَّهُ لَكُمْ** مراد از آنست  
بر هر که شخصی بر تو می اندازد و انکشاف حقایق علی مآهی علیه  
حاصل آید پس این هدایت خاص درجه سیدار و یکی **مِنْ أَعْيُنِ اللَّهِ**  
است چنانچه فرموده **قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ فَرَقَ اللَّهُ بَيْنَ الْيَسَارِ وَالْإِسْرَارِ** یعنی بگو ای محمد بزرگوار  
هدایت خدا تعالی آن هدایت است غیر دوم **وَمِنْ أَعْيُنِ اللَّهِ** است  
چنانچه فرموده **أَنْدَرُ مَا يَرَى الْبَصِيرُ** که **إِنِّي بِرَبِّكَ عَلِيمٌ** یعنی بدین  
من رونده ام پس خدا می بیند که هدایت یا بند شیوم  
است چنانچه در حدیث شریف وارد شده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا أَهْتَدَيْنَا**

بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی اگر خدایتعالی نبودی یا بنندگان هدایت نیافتی یعنی امداد و هدایت  
 خدایتعالی که در نشان سیر سلوک و ترقی از مقام بمقام و دیگر حالات فحال  
 و مقامات بعد مقام به بنندگان حاصل بشود و در تفاسیر نوشته اند اگر از  
 هدایت و کلام خدایتعالی نشان دادن راه مرادی باشد انرا بکلمه  
 الی متعدی میکنند چنانچه در آیت **الْیَ ذَاهِبِ اِلَی رَجُلٍ**  
 مذکور شد و اگر از وصول راه مرادی باشد انرا بکلمه لام تعدیه  
 میکنند چنانکه در آیت **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ** واقع است و اگر مراد  
 از ان قطع کناییدن راه و رسانیدن بمقصود می باشد متعدی به نفسها  
 می سازند چنانچه در آیت **اِنَّ اللَّهَ يُهْدِي مَنِ يَشَاءُ** واقع است بحال  
 این آیت **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ نِّسَاءٍ** متعدی بلام از ان واقع است  
 تا بداند که بنندگان با کمال عاجز و ناتوان اند صرف نشان دادن



راه کافی نیست تا آنکه مبدء هایت نور و تعالی دلیل راه و فراق  
 او نباشد و توسط نور او که انبیا و اولیاست در میان نیاید هرگز  
 هدایت کامل نمی شود و تفسیر السعوره گفته یَهْدِي اللَّهُ  
 لِلنُّفُورِ یعنی هدایت خاصه وصل الی المطلوب میکند الله تعالی برای  
 کردن این نور متضاعف عظیم الشان ذاتی خود من نشاء  
 هر که را که خواهد از بندگان خود متوفیق فهم از دلایل حقیقه است از نزد خود  
 از معجزات و انجاء غیب و غیره موجبات ایمان پس گوید درین آیت  
 اشاره است بان که امور مذکور صرف بشیئیه نیست چرا که ویرا دخل  
 بسیار است در باب ارشاد و ضرب امثال ازین آیت عامه و اللَّهُ  
 بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی خدا تعالی داناست هر شی را خواه مقولی باشد  
 یا محسوسی ظاهر باشد یا باطن از مقدمات تقدیری و می از هر کس

لایق تحقیق از مردمان بودن در آیت عامه بر فنون مختلفه و طرق متعدد  
 و در تفسیر کثیر گفته که این آیت مانع و عید است برای آنکه عبرت بگیرد  
 و تفکر نکند و همچون کسان خود و نظر نکند در دلایل آن و معنی الدین  
 ابن عربی گفته خدا شایسته داناست مثالها و تطبیقهای انرا و ظاهر  
 میکند تحقیق آن بر او لیا خود پس میدانند وضوح آن و بعد آن  
 از شبهات و در تفسیر حسینی ملاحصین و اعطاء کاشفی مرقوم که علما را درین  
 آیت و تمیيزات گفتگو هست چنانچه مذکور شد و در روح الارواح  
 آورده که مراد نور درین آیت نور محمد است صلی الله علیه و سلم  
 و مشکوة حضرت آدم علی نبیا و علیه السلام است و زجاجه نوح و قزوه  
 ابراهیم علیهم السلام است یا مصباح یحیی علیه السلام حضرت ابراهیم  
 و زجاجه اسماعیل علیهم السلام است یا مصباح حضرت رسالت صلی الله

این آیت را در  
 روح الارواح  
 آورده که مراد نور  
 درین آیت نور محمد  
 است

علیه وآله وسلم و شجره شجره بنوت است که حق تعالی آنرا با استعارات  
 و کنایات در قرآن ذکر فرموده و این بحال بلاغت قرآنی است چنانچه  
 مولانا روم در شئوئی میفرماید **س** خوشتر آن باشد که سر دلبران **پ**  
 گفته آید در حدیث دیگران **پ** و در عین المعانی فرموده نور نور محبت  
 حبیب الله با نور خلعت خلیل الله است که تصریح آن علی نور بوده است  
 و از اینجاست که بزرگی گفته **س** پر نور و سپر نوزیت مشهور **پ**  
 از اینجا فهم کن نور علی نور و در کتاب مقصد الاقصی گفته که نسبت نور  
 با ظلمت همچنانست چنانکه روغن در شیر و همین وجه است که صفات نور  
 ظاهریت و مثال نور که در آیت مذکور شد مشکوة فیها مصباح  
 مصباح روح است که نورانی است و مشکوة قالب آدمی است که ظلمت  
 پس آن روح را مراتب بوده اند یکی روح نفسانی که در دماغ جملة اولیا

در کتب معتبره از اهل بیت علیهم السلام  
 در کتب معتبره از اهل بیت علیهم السلام  
 در کتب معتبره از اهل بیت علیهم السلام

و حیوانات است چون هرگاه آنرا تبرک عزالت و کم خوردن و کم خفتن و  
 کم گفتن قیمت داده شود بر تبار روح انسانی می رسد و از صفات بهیمی  
 و سیمه خارج شده باوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آراسته  
 گردد و همچون مصباح در شکوّه می تابد و روح بناتی که در جگرست بشابه  
 ز جابه است و روح قلبی که در دل است بشابه فیکه است و روح نفسانی  
 که در دماغ است بشابه روغن است که اندرون سالک را روشن  
 گرداند تا چیزی را بجای می بداند و به بندگی گذر نیاید یعنی **لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**  
 بیان اوست و چون روح انسانی که آنرا روح اضافی میگویند  
 با روح نفسانی پیوست **نُورٌ عَلَى نُورٍ** گردد و باید دانست  
 که روح انسانی را روح اضافی از آن میگویند که حق تعالی آنرا  
 بخود اضافت کرده و در قرآن مجید فرموده **فَاِذَا سُوِّتُوهٖ وَخَلَقْتُمُوْهُ**

فِيهِ مِنْ نَفْسٍ بَعْضٍ بِرُوحٍ قَالِبٍ أَوْ مَرْتَبٍ كَرَّمْ دَرَانِ رُوحِ  
 نَفْسٍ مِثْلِ مَعْنَى اَيْنِ رُوحِ نَفْسٍ مِثْلِ مَعْنَى نَفْسٍ مِثْلِ مَعْنَى  
 مِنْ فَوْرِي. بوده است و در حقیقت نَفْسٍ مِثْلِ مَعْنَى  
 بوده است بلکه اَيْنِ رُوحِ اضافی را چند نام دیگر نیز بوده اند یکی  
 جوهر دوم عقل سیوم روح اعظم چهارم روح اضافی  
 پنجم روح محمّدی و از نجات است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 در اولیت مخلوق از نور الهی جاسی اَوَّلِ مَا خَلَقَ اللهُ الْجَوْهَرَ  
 وَ جاسی اَوَّلِ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ وَ جاسی اَوَّلِ مَا خَلَقَ اللهُ  
 الْقَلَمَ وَ جاسی اَوَّلِ مَا خَلَقَ اللهُ رُوحِي وَ جاسی اَوَّلِ مَا خَلَقَ اللهُ  
 نَفْسِي. فرموده پس از این بیان تعریف مختلف ثابت شده  
 که هر یک بسیار مذکور با اولیت در حقیقت همه شیء واحد اند که هر وقت

در بیان مکرر از روح و نفس و جاسی و  
 جاسی و نفس و روح و جاسی

ملفوظی دیگر گفته شدند و بعضی گفته اولیت نور رسول مصلی علیه و آله  
 و سلم تحقیق است و اولیت دیگر اشیا اضافی پس از او خلق عالم از نورش  
 و انتشار آدم هم از دست و در تفسیر فتح الغزیز گفته که اصول عوالم هم از  
 دو عالم است یکی مملک و دوم ملکوت ملکات عالم حساب است  
 از عرش تا فرش ملکوت نام ارواح است از قلم اعلی تا نفس طلق است  
 و حضرت حق تعالی را در هر دو عالم تصرف با دستان هاله و تدبیر الکنان  
 ثابت است و باعتبار تصرف در عالم ملک او را به تبارک و وصف  
 فرموده اند که معنی کثرت خیر دایمی است زیرا که این عالم موزن و بروز  
 دراز و یاد و افزونی است و اوضاع عجیب و ترکیبات نادره دم بدم  
 از کسین قوت و استعداد بر فضیلت بروز ظهور میکنند و باعتبار شیخ  
 عالم ملکوت به قضای اراده خود تسبیح که معنی تنزیذ و تقدیس است

در این عالم حساب و ملکوت  
 در این عالم حساب و ملکوت  
 در این عالم حساب و ملکوت

وصف فرموده اند زیرا که تنزه و تقدس با کی مناسب علم ارواح است  
و علی کلشی قلیبر یعنی او بر همه چیز خواه موجود باشد خواه نباشد  
خواه متناهی باشد یا نباشد قادر است و از آنجست است که صور  
امکانیه هر موجود نهایت نمیدارد و نزد خدا تعالی خزاین همه امور  
آنچنان مهور است که او را کسی استیغانی تواند چنانچه خود و تعالی  
در قرآن مجید خبر فرموده **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا**  
**نُنَزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** یعنی نیست از شیئی مگر اینکه نزد ما خزان  
است و نازل نکردیم آنرا مگر بقدر مقرر یعنی همه شیا و انفس بقصبه  
قدرت حق تعالی اند بعضی را مصد خیرات گردانیده و بعضی را خیر  
مشمل افلاک و آنجم و عناصر و معاون نباتات که این همه بی اختیار  
مخص اند و بعضی اختیار می یارند اما ضعیف و از ان وجه مورد مرجح

و ذم نیشوند مثل حیوانات و بعض اختیار می میدارند اما اختیار  
 خود را مجبور اند و در حضور خداوند خودمانند بی اختیاران مقهور  
 مثل ملائکه و ارواح مدبره مگر انسان کامل را حق تعالی قدرت  
 و اختیار و شعور و ادراک کلی عطا فرموده و را خلیفه خود یعنی  
 نمونه صفات خود گردانیده و در حق او فرمود **فَاِذَا سَوَّيْتُهُ**  
**وَلَفَّحْتُ فَيْهٖ مِنْ رُّوحِي** یعنی پس هرگاه قالب آدم را برابر  
 و تیار کردم و در روح خود دمیدم **فَقَفَّوْا لَدُنَّ سَاجِدِيْنَ**  
 پس بر زمین برابر شدند برای آدم سجده کنندگان پس روح  
 روح گیسگو باست آری بابت لغت و بعضی ارباب تفسیر مثل  
 صاحب معالم و غیره میگویند که روح بالضم جان و قرآن و وحی  
 و جبرئیل علیه السلام و عیسی السلام و نوحه و حکم خداست و ملک است

در این آیه روح  
 از نفس متعالی  
 و روح حیوانی  
 و روح نباتی  
 و روح انسانی  
 و روح ملائکه  
 و روح ارواح  
 مدبره



که روحی او چون روی انسانست و تن او چون تن ملائک  
و ارباب معقول گفته الروح مجرد خالی عن المادة  
و ساری فی البدن کسریان الماء فی الروح

یعنی روح جوهرست خالی از ماده و گیرنده در بدن چنانکه آیه

و ارباب علوم ظاهر گفته که چون سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم را <sup>حقیقت</sup>

روح پرسیدند این آیت بر خواند قل الروح من امر ربي

یعنی بگو که روح از امر رب است و اصحاب محققین میگویند روح را

اقسام است بهر قسم نامی علیحدہ مقرر است و بعضی آن ارواح را

قدیم و ازلی میگویند و بعضی حادث و مخلوق چنانچه در اسرار النقب

آورده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله خلق الارواح

قبل الاجساد بالانعام و رواه فی عام و فی طایفه بالف انعام

یعنی حق تعالی پدید کرد و روح را قبل از اجساد بیک هزار سال و دو  
 روایتی بدو هزار سال و دو روایتی به هزار هزار سال و حضرت امام  
 جعفر صادق رضی الله عنه فرموده سخن اناس من مردیون  
 یعنی نامردان قدیمی آنیم هر چه است بعد ما است مراد از ان عالم روح  
 است و در شرح فصوص گفته فاعلم یا جیبی ان الروح  
 عند الصوفیة قدس الله امرهم لم یکن زمانیا  
 یعنی روح نزد اصحاب صوفیه زمانی نیست بلکه قدیمی است مگرفرق  
 در میان ازلیته خدا تعالی و ازلیته روح است که ازلیته روح صفتی است  
 است که بقید و وام روح بدوام وجود الله تعالی است و ازلیته تعالی  
 صفتی سلبی است یعنی برای وجود و تعالی آغازی از عدم نیست  
 و بعد فاسی همه باقی مانده است و از همین وجه میگویند که روح از

امر بربست و امر کلام و تعالی است و آن کلام غیر مخلوق است  
 پس روح قدیم است و روح خاص اضافی بحق که در آیت و نفیست  
 فیه عن روحی مذکور است قدیم و بلاشک عین حق است  
 وقال المحقق الكاشي في الاصطلاحات  
 الروح في اصطلاح القوم هي اللطيفة الانسانية  
 المجردة وفي اصطلاح الحكماء هو النجار اللطيف  
 المتولد في القلب القابل لقوة الحياة والحس  
 والحركة ويسمى هذا في اصطلاحهم النفس المتوسطة  
 بينهما المدرك للعمليات والقلب  
 یعنی محقق کاشی در کتاب اصطلاحات گفته روح در اصطلاح  
 قوم لطیفه انسانیة مجروده است و در اصطلاح حکما آن روح بخا

لطیف است که پیدا میشود در دل قایل است برای قوه حیوة  
 و حرکة و نام نهاده میشود و بخار و عطلات حکما نفس متوسط است  
 آن در میان قوه حیوة و حرکة چنانکه ادراک میکند کلیات قلب  
 و الحکما لا تفرق بین القلب الروح الا و یسمونه  
 النفس الناطقة یعنی حکما فرق نمیکند در میان  
 قلب و روح و نام می دهند قلب را نفس ناطقة و قیصری میگوید  
 نفس ناطقة در بدن ساریست مثل سرایین وجود مطلق در موجودات  
 و آن از زوجی عین بدست و از زوجی غیر بدین و اهل الکمال  
 یتکلمون مع الناس بقدر عقولهم و تفاوت  
 سمعهم یعنی اهل کمال کلام میکنند با مردان بحسب عقل و فهم آنها  
 و تفاوت سماعت آنها و اما میگوئیم چون حضرت رسالت صلی الله علیه

و کبر و جبر و سب و التذلل و جبر و سب  
 بودن اسامی حضرت و تفاوت  
 مختلف اخبار

و آنکه در سلم هم مظهر ذات حق بودند لهذا آنحضرت را روح نام کردند و خود را  
 باعتبار تجلی ذات در حضرت تنویر که ظاهر مظاهر بود فلما جرم اسم او  
 نوز شد و باعتبار تجلی صفات در حضرت علم که مدرک کلیات آمد فلما جرم اسم  
 او عقل شد و باعتبار تجلی ذات در حضرت ایجاب جزئیات از روح محمدی  
 اسم او قلم آمد زیرا که موجودات بواسطه روح محمدی از منبع وجود ظاهر  
 میشوند چنانکه حروف سبجا بواسطه قلم از منبع ودات سر میزنند و وجود  
 قلم مقدم است بر وجود حروف الا کوان و کلمات الله پس در حقیقت  
 روح و نور و غیره شئی واحد اند و باعتبار تجلیات نامی علیحد و علیحد  
 یافته اند و در تجلیات رحمانی سید محمد علی الحسینی القادر علی الصنعة الهی  
 فرموده که در اولیت مخلوق از احادیث اگر چه از یکی روح رسالت  
 و از یکی عقل و از یکی نور آنسر و در از یکی قلم واضح لکن در حقیقت اوست

این آیت در توضیحی از روح و نور است  
 چنانچه با اعتبارات و تفصیل در کتب دیگر آمده است

کہ امی یک شی را خواہد بود پس ولایت ہر یک ازین اشیا مذکور  
 اعتبار است کہ تفصیل این اجمال و تشریح این احوال نیست  
 کہ اول ہمیشہ یار و ج محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است و روح نورانی  
 بی کیف و بی جہت و بی چون و بیگون کہ از بطون باطن بطور ظاہر جلوه  
 و آئینہ جمال سمیال ذواجلال و ابجال شدہ تا خلق موجودات عین  
 خود را با جمیع کمالات کہ محلاً و مفصلاً در خود و در علم خود بود درین  
 آئینہ دریا بد و آبدار آئینہ ازل کہ این کمال و گیر است نہاید و گنہ  
 اورا کہ از خلق استغنا ہوہ است آیت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یعنی **عَلَى الْعَالَمِينَ**  
 دلیل روشن است پس آن نور چون و بیگون و بی شبہ و بی نمون  
 بی مادہ و بہت ظہور فرمودہ مادہ جمیع مخلوقات کہ در تحت کن واقع  
 اند گردید و این نور صفت و بی چون عبارت از نور محمد صلی اللہ علیہ

و آله و سلم چنانکه آنسرور فرموده کنت نبیا و آدم  
 بین الماء و الطین ای بین  
 العلم و العین و بین الغیب و الشهادة  
 یعنی بودم نبی از آنوقت که هنوز آدم علیه السلام در میان آب و خاک  
 یعنی در میان دانش و بش و در میان عالم غیب عالم شهادت بودند  
 پس چنانکه آدم علیه السلام ابوالاجساد و اند رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ابوالارواح اند آدم و سایر عالم از نور محمدی اند صلی الله علیه و آله  
 و سلم و آن نور که ظهور و است آنرا علم مطلق لاحق شده روح الروح  
 نام یافت و باعتبار فعالیت خود بعقل کل مرسوم گشت و  
 چون آن نور را علم مفعولیت خود پیدا آمد بقلم اعلی نام گرفت  
 و این قلم اعلی نفس محسوس است که نون و القلم عبارت ازین قلم

کدامی یک شئی را خواهد بود پس ولایت هر یک ازین اشیا را مذکور  
 اعتبار است که تفصیل این اجمال و تشریح این احوال اینست  
 که اول همه اشیا روح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است و روح نورانی  
 بی کیف و بی جهت و بی چون و بی چگونه که از بطون باطن بطور ظاهری جلوه  
 و آئینه جمال سمیال ذواکمال و اجمال شده تا خلق موجودات عین  
 خود را با جمیع کمالات که محملاً و مفصلاً در خود و در علم خود بود و درین  
 آئینه در یابد و آید و آئینه ازل که این کمال دیگر است نباید و گن  
 اورا که از خلق استغنا بوده است آیت ان الله لخی فی العالمین  
 دلیل روشن است پس ان نور چون و چگونه و بی شبه و بی تنون  
 بی ماده و مدت ظهور فرموده ماده جمیع مخلوقات که در تحت کن واقع  
 اند گردید و این نور صفت و چون عبارت از نور محمدی صلی الله علیه و آله



وآله وسلم چنانکه آنسرور فرموده کنت نبیا و آدم  
 بین الماء والطین ای بین  
 العلم والعین و بین الغیب والشهادة  
 یعنی بودم نبی از انوقت که هنوز آدم علیه السلام در میان آب و خاک  
 یعنی در میان دانش و غیث و در میان عالم غیب عالم شهادت بودند  
 پس چنانکه آدم علیه السلام ابوالاجساد اند رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ابوالارواح اند آدم و سایر عالم از نور محمدی اند صلی الله علیه و آله  
 و سلم و آن نور که ظهور در اوست آنرا علم مطلق لاحق شده روح الروح  
 نام یافت و باعتبار فعالیت خود بعقل کل موصوم گشت و  
 چون آن نور را علم مفعولیت خود پیدا کند بقلم اعلی نام گرفت  
 و این قلم اعلی نفس محمدیت که نون و القلم عبارت ازین قلم

اعلی است پس محمد صلی الله علیه و آله وسلم از ذات مطلق خالق برحق  
 ظهور شده از کمال جلای فیض قدس کمال استجلا فی فیض مقدس و دل  
 فرمود آن نور محمدی را روح عظم و روح اقدیه نام میکنند چرا که  
 از همه مقربان بارگاه جلال عظم و اقدم و اقرب اوست و نیز این  
 روح عظم را روح القدس میگویند که منزله از آلائش کونی حکم  
 حق اوست و بموجب و ایدناه روح القدس آن روح حاکم  
 همه موجودات و مظهر همه مخلوقات است و کل کائنات را فیض از او  
 و همه را حاکم و قایض اوست و نیز آن روح عالم الله میگویند  
 و امر حق اگر چه مأمور حق است اما امر و حاکم کل کائنات اوست  
 و ازین امر کن ظاهر شده همه عالم را بطاعت و فکون موجود گردانند  
 پس فکون آفریده کن است و این روح را روح قلیل

هم میگویند از آنکه ظهور امر کریم است و امر کلام دوست و کلام منجمد صفا  
 است که آنها را قدیم میگویند که بذات قایم اند لیکن ظهورش در خارج  
 حادث است از غیبت حقان بر قدش میروند و اهل شرع حادث  
 میگویند پس در خصوص حق مراد این روح روح قدسی الهی که  
 قدیم است برده است و تخیل آن در آدم حادث است پس آن  
 روح حادث باعتبار ظهور است و قدیم باعتبار بطون و نیست  
 و اوست مرکز دایره موجودات و قطب فلک مخلوقات و این  
 مرتبه را عالم امر و مرتبه محله میگویند که اجمال بهیمنیات  
 من الازل الى الابد است که حق وجه عین حق و حق  
 غیر حق است و این نور بکبریت و جمیع ملائک اعلی و اسفل  
 قطرات این کبریت و این روح عظم آئینه است و تمام ظهور حق

در و بذات و صفات اوست و در مخلوقات دیگر ظهورش  
 از حیثیت مغلوب بعضی صفات و نیست چنانکه نور نظر ناظر در دیده  
 ناظر اگر چه تشخص شخص قایم است لیکن ظهورش در آئینه شهود حادث  
 و عارض این دیده و شهود اگر چه ازلی نیست اما وجودش ابدیت  
 چنانکه گفته اند رباعی در آئینه گر چه خود نمائی باشد پیوسته  
 ز خویشش جدا نمی باشد خود را بمثال غیر دیدن عجب است این  
 بوالعجبی رخداد می باشد حاصل آن نور صرف بی چون و چگونه  
 و بی شبه و بی نمون و بی ماده و مدت ظهور فرموده ماده چون و چگونه  
 گردیده است و آن نور صرف عبارت از نور محمد است صلی الله علیه  
 و آله و سلم و از اینجا است که گفته است تو اصل وجود آدمی باز  
 دیگر چه موجود شد فرع است و بعضی عقیدین در تفسیر و تفسیر

وَتَقْبَعُوا السُّورَةَ النَّبِيَّةَ كَقَمَّةٍ كَمَا مَرَادُ الْفُطْرَامِيِّ مَا خَوَانَهُ وَتَاوَنَتْ  
 نِيتَ زِيرِ كَمَا تَحْضَرَتْ خَوَانَهُ تَحْتَمِي عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لِمَ يَعْلَمُ  
 بُوْدَهُ اِنْ خَاطَبَهُ بَرَكِي دَر شَانِ اَنَسْرِ وَگَنَسَتْ كَا رَمَنَ بَكْتَب  
 نَفْتِ وَخَطِ نَوَسَتْ اِنْ بَعْزُهُ مَسْأَلَةُ اَمُوْصِدَر دَر دَرِشْتِ اِنْ بَلَكَمَ لَفْظِ  
 اِيْ بِمَعْنَى اَصْلِ سِتْ چَا كَمَا كَمَا اَلَا اَمُ الْقُرْىِ وَقَرَّانِ رَا اَمُ الْكَلِمَةِ يَأْتِي  
 وَبَيْنَ اَلْمِثْلِ اَنَسْرِ وَرَا اَنِ سَبَبُ كَلْفَتُهُ شَدَّ اِنْ اَنْزَكَ اَصْلُ مَوْجُوْدَاتِ  
 وَاَوَّلُ هَيْكَلِ مَوْنَاتِ اَدَسَتْ وَكَلَمَةُ كَوَا لَاتِ لِمَا خَلَقْتَ الْاَمَلُوكَ  
 اَشَارَتْ بِدَوَسَتْ وَهَيْمِنْ وَجْهَ اَنَسْرِ دَر اَرْوَحِ عَظَمُ كَيْوَسِيْدَ اَيْنِ  
 رُوْحِ عَظَمُ رَا بَا عَقْبَا اَلْمُوْجُوْدِ حَسْبُ اَلْمِثْلِ اَلْطِيفُ وَرَا اَيْنِ اِنْ كَرَمَةُ  
 قُوْتِهَا يِ اِيْ مَنْتَهِي اَسَتْ كَمَا كَرَسِنْ اِرَاكُ قُوْتِ خُوْدَا زَقْوَا يِ اَدُبَارِ اِيْ  
 اَدِيْكَرَ نَامِيْدَه مِيْشُوْدُ وَبَوَصَفِ دِيْكَرِ شَاخْتَه مِيْكَرُ دُوْدَا نِ رُوْحِ عَظَمُ

وَلَمْ يَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
 دَر اَوَّلِ اَمْرٍ اِنْ اَدْوَا حَاجَتِ  
 دَر قُوْتِ اِيْضَاحَاتِ كَيْوَسِيْدَ

ازین حواس عشر یافته میشوند از آنجمله پنج در ظاهر هفت که محسوس  
 میشوند یکی سامعه<sup>۱</sup> دوم باصره<sup>۲</sup> سیوم<sup>۳</sup> ذائقه<sup>۴</sup> چهارم شامیه<sup>۵</sup> پنجم  
 پنج در باطن وجود اند که محسوس مری میشوند از آنها یکی مشترک<sup>۱</sup>  
 دوم خیال<sup>۲</sup> سیوم<sup>۳</sup> حائظ چهارم و اجماع پنجم متصرف است و ازین  
 حواس باطن حس یگرسید میشود یکی ذاکره<sup>۱</sup> دوم تنفکریه<sup>۲</sup> سیوم<sup>۳</sup>  
 پنجم حس مشترک<sup>۴</sup> این یعنی ارو که آنچه از در چشم می بیند و بدو گوش  
 میشود و چیزی که ادرک نمیکند و اگر در حس و می خطلی شود یکی را در  
 و با حول موسوم میشود و خیال نیست که آنچه دیده یا شنیده  
 باشد اگر او حاضر نباشد او را در خیال خود حاضر دارد پس  
 خیال را در طور استیجابی آنکه اجسام و الفاظ در خود تصور کنند  
 و آن بهام خیال متصل نامیده میشود و اگر از اجسام و

و معانی الفاظ را تصور کنید بنام خیال منقصل موسوم میگردد و دواهم<sup>۳</sup>  
 آنست اگر دیده باشد یا ندیده او را تصور آرد چنانچه شجر را برگ  
 سرخ و گل سبز تصور کند این حواس ظاهر و باطن مسخر ایشان میشوند و هم  
 اکثر مسخر میشوند و روح از همین قوتهای حواس عشره ظاهرست  
 اگر چه دهم نیز صفت روح است چنانچه ادم علیه السلام را همه  
 فرشتگان سجده کردند و ابلیس علیه السلام سجده نکرد و از غلبه هم که دهم  
 جز خاک هیچ نیافت نور حق بر دست و کشت چنانچه حق تعالی فرموده  
 فسجد الملائكة الا ابليس ابی و استکبر و کان  
 من الکافرين یعنی سجد کردند ادم علیه السلام را و فرشتگان  
 اگر ابلیس بخندد از قوه و همی خود غرور کرد و در برابر ادم سجده نکرد  
 نیامد و از کافران شد و از اینجا است که گفته است اگر بپرسی

نور جوهر اید که سبب و مکتبی خلقتی من فاعل و حافظه آنرا گویند  
 که هر چه دیده یا شنیده یا شده او را در خود نگاها دارد و متصرف است  
 که هر چه در حافظه باشد از خیال یا از وهم در آن تصرف کند و نیز  
 و تفصیل شلای شیر را بر سر شاخ تصور کند و یا آهوارانی شاخ در تصور  
 آورد پس اگر این متصرف بموافق عقل باشد بنام ذاکره و متفکره نامید  
 میشود و اگر حکم و هم است بنام مخیل و موصوم که در میان این دو است  
 که محسوسات را در خیال در اول دماغ اند و متصرف در اوسط دماغ  
 و حافظه در آیه در آخر دماغ اند و این روح نفسانی اولی که  
 است هر جسم را از انبجیت ادراک جزئیات میکند و محل روح حیوانی  
 در صنوبر است و مکان روح نباتی جگر و مثزل روح نفسانی  
 دماغ است و بعضی اطلاق روح بر این هر سه قوت دل و جگر

تفصیل حالات روح و ادراک  
 و موصوم  
 و محسوسات  
 و جفت



و مانع میکنند و آن روح انسانی قوت دهنده همه قوای  
 هست و آن روح از حلق پیداشده و در صورتی روحی  
 مقتضای هر امر بدن تصرف میکند و از فکر و عقل همه را معلوم میکند  
 و درک کلیات و جزئیات خود است و از قوت بدن صوت بدن  
 بنورانیت خود گرفته بنام قلب نفس موسوم است نفس شئی  
 یعنی ذات شئی است و قلب را سوای قوای ارواح مذکوره قوت  
 کامله عاقله که درک کلیات و جزئیات خود است و از آن قوت  
 در میان تصورات و تصدیقات فکر نموده نتیجه دیگر برمی آرد و در میان  
 اکل کائنات است و اگر آن قلب تحت کلیات صرف را دریا بدهی قسم  
 نقل از بدن دارد و روح انسانی نامیده میشود و این روح انسانی  
 را سوای قوای ارواح مذکوره قوت است که در ظهور و نظاره ذرات کمال

روح در کمال  
 و در کمال  
 و در کمال

استغراق کلی در یابد و اگر آن روح انسانی در شهود و وجود  
واجب الوجود خود را بالکل فراموش کند هیچ تعلق از خود ندارد  
بلکه یافت هم از وی فراموش شود بستر انسانی موسوم شود  
و این سر انسانی ظهور محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم در روح محمدی  
ظهور روح قدسی الهی است که آنرا وحی الله میگویند و از اعتبار بطن  
و جبهه الله نور ذاتیت که با ذات قدیم قایم و دائم است باین اعتبار  
محققان بقدمش میروند که او روح همه واح است و روح ما و شما  
حادث و مخلوق است اهل شرع که اطلاق روح بر ظهور میکنند بطلان  
خلاف محققانست پس روح یکی است بحسب ظهور و مراتب باقیها  
نمذکور گرفته مناسب هر قوسه بنام دیگر نامیده گردد و بصفت دیگر  
شناخته میشود و در تنقید روح بسیار کس باعتبار یافت خود سخنها

میگویند آنایف اولیت که از یافت یافت یافت یافت  
 تا بیشتر برسد و بعضی روح خون و میگویند چرا که بعد از کرب  
 در بن حیوان مخفی باشد حق نیست که ایشان را هم در حق  
 روح هستند و قوی برین رفته اند که روح جامع در خودشان  
 یکی در دل دوم و دیگر سیم روح بعضی تا علم بر هر حرکت  
 مجموعاً روح بوده است و کشف بعضی است که روح جمیع را در یک  
 اخوای لطیف است و آن جسم لطیف است که در بدن انسان است  
 چنانچه آب و صحرای باشد و هر چه می باشد در این عالم  
 روح حیوانی را روح هستند و در یک جسمی که روح را در آن  
 و آن جوهر است قایم نبات و غیر منقسم و علم ظهورش در عالم است که  
 از هر چه او را که میکند پس روح و قوی که در بدن است روح اضافی

منور شده است حکما و اراقیم نبات یافته دانستند که روح را از راه  
 قفل شناختیم و از نیاج است که گفتم پای استدالیان  
 چون بود پای چوبین بخت بی تکلیف بود و این روح نفسانی  
 که از پر تو روح انسانی است قسمت پذیریت پر که کرب  
 از اجزای جسمی نیست و قومی میگویند روح گرمی بدست که چون  
 انسان بمیرد گرمی با کلید بر بدنش نماند و بعضی روح دوم را میگویند  
 چون دم میروند آدمی بر آتیه میوز روح حیوانی را روح دانسته  
 اند و قول حق تعالی در کیفیت خیرین ترویجی که بوده است آن روح  
 است که در قالب آدم علیه السلام منفوخ گشت و قالب وی  
 که مرکب از عناصر را بعد بود هرگاه آن روح بگردد آدم رسیده  
 به شکلی و صورتی منور شد و یافته و از این صفت موصوف شده

اجزای بدن را قوت انجا بخشید و بنام روح جمادی موصوفه گشت  
 و چون از گردن بگری رسید و گرمی و تری عنصر باد را یافته بود  
 صفت موصوف شده اجزای بدن را قوت نمود و بنام روح  
 بناتی نامیده گشت و چون از جگر بدل صنوبری رسید و غلبه  
 گرمی و خشکی عنصر آتش یافته از آن صفت موصوف شده و در همه  
 اجزای بدن سار گشته بدن را در حرکت آورد و بنام روح حیوانی  
 مخاطب گردید و چون از گرمی دل صنوبری که غلبه عنصر آتش است  
 خواست از بدن بیرون رود و روح آن از دل تا بدماغ شده  
 و در بدماغ غلبه سردی و تری عنصر آب را یافته آرام گرفت و در  
 اجزای بدن چه ظاهر و چه باطن محیط شده همه حواس باطنی و ظاهری  
 را قوت ادراک بخشید و نگاه بنام روح انسانی موصوفه گشت

پس روح منفوخ که در آیت مذکور است بصفت هر چهار عنصر  
 موصوف شده بمناسبت هر عنصر قوت جداگانه در بدن ظاهر گردد  
 نامی جداگانه گرفت لکن در حقیقت همه یک و تعلق آن روح از همه  
 بدن است اما بیشتر تعلق از دل صنوبریت چنانچه احاطه حقیقا  
 همه جا است لیکن خاصش کرده الرحمن علی العرش است و فرمود  
 و در حدیث و سیحی قلب المؤمن یعنی در کعبه مراد دل مومن فرمود  
 زیرا که در اجسام عرش و دل مومن سرچ و لطیف تراند و حقیقا  
 نیز لطیف است و لطیف با لطیف مناسبت تمام میدارد و چون  
 از تعلق روح حیوانی در قلب جسمانی که عبارت از مصغه است  
 تدبیر و تصرف ظاهر شده صورت بدنی با نورانیت مستصف شد  
 آن روح بنام نفس ظاهر شد و نفس را محبت آتش اماره

روح  
 بیان نفس و طلاق

و بصحبت باد لو آئمه و از صحبت اب سلمه و از صحبت  
 خاک طینه کشت و باعتبار تعلق صرف بی تصرف بود  
 انسانی مسمی شده و باعتبار رفع همه تعلقات به سر انسانی نام  
 گرفت و آن سر انسانی بجز وجود ذوالوجود واجب الوجود تعلق ندارد  
 که حدیث قدسی لانا انسان سرگذا ناسرگم مفلس است و این سر  
 مرتبه عظیم تر است از آن هم فخمیم تر چنانچه حضرت ما جناب محبوب عالمی  
 و قصیده خمیره فرموده و لوالقیست سری فی بحار  
 لصار الکاف غور فی نروال و لوالقیست سری فی بحال  
 لدکت و لخت بین الرمال و لوالقیست سری فی قونار  
 لحدت و انطف من جبال و لوالقیست سری فی قوسیت  
 لقام بقدر المولود لعالی الحاصل روح باعتبار یک ظهور

این سر انسانی  
 مرتبه عظیم تر است  
 از آن هم فخمیم تر  
 چنانچه حضرت ما جناب  
 محبوب عالمی

از دست روح محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم و باعتبار بطون که  
 ظهوری شی و روی ملحوظ نشده روح قدسی الهیست که مرتبه  
 غیب است چنانچه مقتضای فرموده و ایدناه بروح القدس یعنی  
 تأیید کردیم او را بروح پاک و کسانی که روح را قدیم گفته اند  
 از غلبه حال است و مراد ایشان روح قدسی است نه روح با  
 و شما و باعتباریکه آن روح را علم مطلق لاحق شده آنرا  
 روح الروح میگویند و باعتبار علم باری تعالی که فاعل خود است  
 عقل اول میگویند و باعتبار علم خود که موجود شده است  
 قلم و باعتبار سرایت وی در همه جا بموجب آن شی  
 طبیعت کل و باعتبار سرایت وی در همه جا بموجب آن شی  
 خود قابل ظهور هم صورتهاست هیولا میگویند از وی

حاصل ظاهر اینست که روح محمدی در مرتبه غیب است



همیشه شکلات از پرده عدم بوجود آمده اند و ازین اعتبار که خود  
 شکل کل است و احتیاج لازم شکل است باین واسطه او را  
 جیم کل می نامند و اگر آن روح در قالب سکونت دارد  
 در خواب جدا نشود به روح حیات نام کنند و همین روح را  
 موت است و اگر آن روح آمد و رفت در حید میدار یعنی  
 وقت خواب میرود و باز می آید آنرا روح منزه میگویند و برین  
 هر دو روح قرآن نیز مطلق است چنانچه حق تعالی فرماید الله  
 يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في  
 منامها فيمسك التي قضى عليها الموت  
 ويرسل الاخرى الى اجل مسمى از ذلك  
 لا يات لقوم يتفكرون یعنی حق تعالی نفس را میگیرد

نفس و حیوان  
بر نفس

نفسها را هنگام موت ایشانرا و فرو میگيرد و نفسها یکی نموده  
است در خواب و آنام محی السنه در معالَم فرموده که هر آدمی  
و نفس است یکی نفس حیات دیگر نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند  
از وی نزدیک مرگ و بر و ال و نفس تمیز زایل میگردد و نفس تمیز  
نیز مفارقت مینماید وقت خواب و بر و ال او نفس حیات زوال  
مندی باید و در احقاف از ابن جعفر منقولست که حق سبحانه  
جمع میکند ارواح احياء و اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان  
میدهند پس نگاه میدارد خدا تعالی در العالم آن نفس را که قبل  
ازین قضا کرده است بر و مرگ و تنفیض است دیگر نفس را که ازین  
زندگانیست بآبدان ایشان تا وقتیکه اجل ایشان برسد  
و نزد جمیع مفسران امساک و ارسال به نفسی است که در خواب

قفس کرده باشد آن فی ذلک لایات لقوم متفکرون  
 یعنی بدینستیکه در توفی نفوس نگارستان و بیدان فرستادن  
 بر اندیشه علامتهاست بر کمال قدرت حق تعالی و نشانهای برای خسرو  
 نشر و بعث برای گروهی که تفکر کنند در امر امانت که شاید نفوس است  
 و اینجا که همانست بر قطعه سبزه در دو تغییر چینی گفته که در تورات  
 مذکور است که ای فرزندان آدم چنانچه در خواب میروی و چنانچه بیدار  
 میگردی بر اینچشمه نشیوی پس باید دانست که روح حیوانی را  
 بر روح حاس در روح بدن نیز سبک کنید و روح نفسانی را بر روح  
 خیالی مانند که خواست لذات و طلب حاجات بدوست و روح  
 انسانی را بر روح فکری و روح ایمانی سبک کنید که با وجود تعلق بدن  
 در فکر و یاد فاعل خود می باشد و حقیقت هر یک روح است که در

با تعبیر روح و نفوس  
 و این روح و نفوس  
 در این کتاب مختلف

همه شیا از عرش تا فرش بمناسبت شیا قوت شیا گشته است و  
 هر شئی بقوت راجع نفس آن شئی می شود و روح با خدیر قوی  
 خدیر کی می شنیت که در هر محل و مکان قوت آن محل گشته بمناسبت  
 محل نام دیگر گرفته است و خود از محل منزله است و بهر یک اعتبار  
 بنام دیگر موسوم خیا پنجه روح محمدی و امر الله برای  
 تکوین هر شئی و همی میدارد افعال امره اذا اراد شئی ان یقول  
 له کن فیکون یعنی جز این نیست که امر خدا تعالی هرگاه  
 اراده کرد شئی را باینکه گفته میشود و آن شئی را بشویش همانوقت میشود  
 و امر الله ظهور وجه الله است کما قال الله تعالی اینها قولوا  
 فثم وجه الله یعنی هر طرف که روی آید انظر روی خدا یعنی قبله  
 توجه شماست و آری باب تحقیق گفته الروح فی البدن کالدھن

فی اللبَنِ یعنی روح در بدن مانند زرده است و شیر و برای  
 همین تخیل است که حق تعالی بنمیزد آیت <sup>اَوْ هُوَ</sup> اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ  
 وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَيْسَكٍ فِيهَا مِصْبَحٌ لِرَسُولٍ خُوداگاه  
 کرده چنانچه تشریح آن سابق گذشت است الحاصل نور  
 روح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که جامع همه ارواح علوی  
 و منفی و اصل همه شیاست و سایر عالم فرع و بند که یحیی الله  
 النُّورَ مِنْ نَيْسَانَ تَفْصِيلُ وَ سَيِّدُ الْاَلَمِ اجْلَانِ مِنْ لِحْدِي  
 لنور امین هر چند بعضی تفسیر این آیت را از آیات مشابه است  
 شمرده لکن درین امر خلاف نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم نور خدا اند چرا که خود خداست تعالی درایت دیگر تهرج فرموده است  
 لَقَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ یعنی هر آینه تحقیق اند شما را از خدا

بیان توحید بودن رسول الله صلی الله علیه و آله

نورینی محمد صلی الله علیه و آله وسلم تا شمار از ضلالت کفر و ظلمت  
 شرک را نائی دهد و بر معرفت و ایمان هدایت نماید زیرا که این  
 هر سه شئی یعنی ایمان و معرفت و هدایت از جنس انوار است  
 و از همین جا است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در حق  
 سوسان فرموده اتقوا فخر المومن فانما یظهر بنور الله  
 یعنی بپیش پند از دانائی مومن که وی می بیند از نور خدا تعالی و  
 انسان هم اطلاق بر اهل ایمان میکنند و غیره را که هر که را ایمان نیست  
 وی انسان نیست چنانچه تفصیل این در بیان سابق گذشت  
 و انشا الله تعالی درایت ما بعد هم خواهد شد بدانکه انسان نام  
 جوهر مرکب از نفس و بدن است و انقاس هر چند متعدد و اندک باشد  
 بیانش در گذشته لکن نفس انسانی اشرف نفوس موجوده در عالم

و از شریف معراج و من انسان از عالم  
 و منی و این شئی هم از جنس نور است  
 و از این جهت بر نفس خدا را ترجیح

سفلی است همچنان بدن انسانی اشرف اجسام است چرا که در  
 نفس انسانی سوای قوت خمس طهری و باطنی قوه عاقله زاید  
 و مختص با انسان است که از آن حقایق اشیا را کماحقه میدانند  
 و از آن ادراک نور معرفت خدا تعالی در وی تجلی میکند و صوکر بر  
 در آن میباشد و از آن بر هر ارعالم خلق و امر اطلاع می باید و با تمام  
 مخلوقات الهی از قسم ارواح و اجسام کماحقه احاطه میکنند و این قوه  
 از جواب قدسیدار ارواح مجرده الهی پیدا میشود و این شرف یکدلی  
 قوه خمس نباید حاصل نیست و همچنان بدن انسانی اشرف اجسام  
 عالم است زیرا که در شان وی و لقد کرمنا بی آدم ثما آخر  
 این آیت و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفصیلا  
 وارد و آیت ان الله خلق آدم علی صورته بر شرف  
 وی موبد تر است اگر چه بعضی علما این آیت را از قضا بهایست گفته

و در معانی آن تاویلها کرده و ضمیر صورتی را عاید بسوی  
 آدم نموده میگویند که خداست تعالی آدم را بصورت اخری وی  
 چنانکه از لطف و علاقه و مصلحت و جبین و رضع در گذشت مری  
 کامل نشود و نقد و اول و بعد بدان صورت وی پیدا کرده لاکن  
 دیگر آن میگویند تحقیق نیست که خداست تعالی آدم را بصورت خود  
 پیدا کرده و ویرا خلیفه خود گردانید چنانکه قدرت حق تعالی  
 و در جمیع اجسام عالم نافذ است همچنان تصرف انسان در جمیع اجسام  
 ارضی حاصل است در هر وقت و هر زمان حکمتهای عجیب و  
 کارهای غریب درین عالم از وی ظاهر میشوند و هم اینجابست که  
 حق تعالی با وجود فرمان خود آن را تعذف! الا ایاه  
 فرشتگان را امر سجده آدم کرد و ابلیس را بسبب این که



تأقیسات ملوق لغت بکردن انداخت و از اینجا است که حضرت  
 رومی فرموده است که نبودی ذات حق اندر وجود  
 آب و گل را کی ملک کردی سجده و ایستادن بر حق اطلاع نمیدانستی  
 محض نظر بصورت طاهر آدم نموده ابا کردی اگر چه بطاهر آن سجده  
 بآدم بود لکن در حقیقت بحضرت حق بود بنابراین در حق الطیغ  
 و آیه وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ نازل گردید

ببین و هم سجده برادران یوسف علیه السلام را نیز و بعضی از باب  
 شریعت سجده تحیت برای غیر خدا نیز جایز است چنانچه در قوی  
 قاضی خان و غیره مرقوم و فی الملتقط و یقال ما  
 كان السجدة لها طرفان طرف التیة  
 و طرف العبادة فالتیة كانت لادم و العباد

لله تعالى آية ابن عباس سجدة الحجة بمنزلة  
 السلام ولا بأس بوضع الحذین بین یدی الشیوخ  
 یعنی در کتاب منقطع است هر سجده را گفته میشود که دو طرف است  
 یکی تحیت دوم عبادت سجده که با دم علیه السلام بود سجده تحیت  
 بود و سجده عبادت خاص برای خدا تعالی است غیر احرام است  
 و ابن عباس گفته که سجده تحیت بمنزل سلام است و نهادن خسار  
 پیش مرشدان خوف نیست و در قنای تنبیر و سر اجی و خانی و کانی  
 و مرصا و نوشت پیش مشایخ که سبزه ریس می نهند سجده نیست  
 بلکه آن تعظیم و تکریم نور ذات و صفات معبود حقیقی است که ارباب  
 شیخت و ولایت بر آن نور تجلی اند و بعضی دیگر ارباب شیخ و غیر  
 بنظر نکردن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سجده خاصه ایست  
 با وصف جانزدشتن آن از دیگر حیوانات و عبادات و غیره

فرموده اند و اکثر شایخ که پابند شرع شریف اند بجای نعلین  
 و مصافحه و قدوسنی را برای مرشدان و بزرگان دین واجب و  
 داشته اند چنانکه تقبیل اقدام برای پدر و مادر شرع جایز است  
 و فتویٰ دالمخارم همین است زیرا که مرشد قایم مقام پیغمبر و  
 طریقت است که انشاء الله تعالی تصریح این بر محل خواهد شد  
 و کتاب لطایف اشرفی نقل کرده که حضرت ابوسعید ابوالخیر مرشد  
 حضرت محبوب سبحانی برپا سوار از راهی سبک داشت از طرف  
 مریدی هم وارنی آمد شیخ را دیده از مرکب خود فرو داد و فرمود ای  
 شیخ را بوسه داد شیخ فرمود نه و تر بوسه باید داد و ای ساقی  
 بوسه شیخ فرمود فرو تر باید بچپان بار بار مرید فرو تر بوسه داد  
 شیخ از آن هم فرو تر بودی تا آنکه مرید هم برپا سوار شود

پنج پرسید میدانی که چرا انا بقدرت تو منزل دادم گفت نمی شنخ  
 فرمود هر قدر منزل که از تو بوقوع آمد انقدر تخرج میدیدم قطع  
 میدان را منزل پیش سپران بهر نوعیکه شد معراج باشد  
 رود هر چند بود و در تک بحر باید بر سر و بر تاج باشد  
 بدانکه چون ذات حق تعالی سه مرتبه دارد اوله نیافتی  
 دوم یافتی محمل سیوم یافتی مفصل که منم چنان و چنین و نیز  
 ثلثات را و نهست که چنین و چنان اند باز بعد رین مرتبه خود را  
 یافت که من در فلان چیز است و درست نمایم و در فلان چیز  
 چنان و چنین و چنانچه شخصی در خود تصور نمود که اگر من دانسته  
 خود را بینم راست و درست بی کم و کاست نمایم و اگر در آب  
 بنم خود را اکنون یا او نیز انکام بطولانی شش مایل و بعض

در کمال است که ذات حق تعالی  
 سه مرتبه دارد و در هر مرتبه  
 یافتی محمل سیوم یافتی مفصل که منم چنان و چنین و نیز  
 ثلثات را و نهست که چنین و چنان اند باز بعد رین مرتبه خود را

آن عریض کند الگ در هر شئی بحسب آن محل خود را بنمودند و این  
 همچنان حضرت حق تعالی بتعلیم خود در این عینه حقایق اشیا که  
 در علم حق ثابت و متحقق بودند ملحوظ یافت و انجمن را بسجای  
 کرده همچنان خود را در هر شئی برای العین بصورت مختلفه بحسب اقتضا  
 آن محل در هر شئی خود را یافت همچنان در انسان که صورت  
 آدم است و آخر خلقت خود را راست و درست یافت و خلق  
 آدم علی صورته بود و برای همین صورت آدم آخر  
 خلقت است و جامع همه و در حدیث شریف آمده ان فی  
 جسد ادم مضغته و فی المضغته قلب و فی  
 القلب فواد و فی الفواد روح و فی الروح  
 و فی الروح نفوس و فی النفوس انا یعنی در جسد آدم پاره از گوشت

است و در گوشت قلب و در قلب و در دل و در روح و در روح  
 سر و در سر و در نور و در نور و در اینجا است که بزرگ گفته قطعه  
 صورت درویش کرد چجاب حق فرد و آید معنی بر نقاب  
 دیدگان معنی بیدار از سورتش دیدۀ حق و الله اعلم بالصواب  
 این همه تقیر بر علمی است و آخرین تقیر بر علمی عینیت علمی مشهود دیگر  
 نه مشهود عینی و نه مشهود عینی را مراقبه در کار است و طریق  
 مراقبه جز از ارشاد مرشد کامل که طریق مراقبه را سلوک نموده باشد  
 اینست بعین الیقین حاصل نموده میسر و محصل نمیکرد و در مرشد باید  
 مناسب بنمیرد لهذا در حدیث شریف آمده الشیخ فوق کالنبی  
 فی امتة یعنی مرشد در مریدین خود چنانست که بنی و بیان است  
 که تصفیة قلب بی بدایت و صحبت شیخ حاصل نمیشود و ذلک فضل الله

بِقُوْتِهِ مَرْيَسَاءُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی تَفْصِيْلُ اِسْنِ اَحْمَالٍ وَدَرْ تَفْسِيْرِ اَيْتِ  
وَيَكْرَهُ مَكْرُوْرًا هُوَ اَشَدُّ مِنَ اللّٰهِ الْمُسْتَعَاْزِ وَالْيَدِ الْتَكْلَا



يُرِيْدُوْنَ لِيُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَ اللّٰهُ  
مُتِمُّ نُوْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ

یعنی میخواهند یهودیان با فم و تشاند نور خدا را بتعالی بلکه دین و  
کتاب اوست یا پیغمبر او مدینهائی خود یعنی بمقتضای آنچه در آنجا  
بی ادبانه و خدا تعالی تمام کرده اند و است نور دین و روشنی  
شرع متین سید مریدین را قبل قیامت اگر چه گمراشته اند  
کافران از اتمام آن چرا که گمراشته ایشان اثری نیست

باین کیفیت اطفال کافران با نوح خدا را در  
شکر او و در حفظ نوح یا پیغمبر و در  
بودن کافران در است و عو اله و

در اطمینان چنانچه صدق و صواب همچون اراده خاش  
 که غیر موثر است و بنا بر این و کردن نور آفتاب جهانباب و در تغییر  
 ابوالسعود گفته یزید و ن (ای یزید و ن الا فتراء)  
 یعنی اراده میکند اقرار را لیطغوا نور الله تابشاند  
 نور خدا یعنی دین یا کتاب او را یا دلائل روشن او را با خواهم  
 بطعن خود و دران دین و کتاب و الله متهم لغیر و خدا  
 رساننده است بنایت شهرت و رجحان و بلند کننده است  
 در سایر عالم و لو کفر الکافرون (ای ارغما لهم)  
 یعنی برای بر یکدیگر کافران و در تغییر کسب گفته مراد از نور دین  
 و کتاب و بهم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که این  
 هر سه از ان مطلع است که انرا زوال نیست و ان حضرت الهی است



و ازین هر سه هدایت عالم است و ازین وجه حق تعالی و نشان  
 انور و نور بوده و ما از سنانك الارحمة للعالمین  
 یعنی نغمه ستاد مژگانی محمد مکر برای رحمت عالمیان و بهم نور  
 با حضرت از آن وجه میگویند که اسم الهی از وی ظاهر شده و  
 بواسطه آن حضرت خلق هدایت رسیده و اضافت آن نور  
 رسالت بسوی حضرت الهی از آنست که از نور هدایت انور و  
 اطراف عالم روشن شده و جن و انس در است انور داخل  
 شده و نوسان امت تابع اند و کافران است دعوت اند  
 و لو کره الکافر و ان اگر چه کراست دارند کافران بیود  
 و نصاری و مشرکین مکه و غیره و در تفسیر دارک گفته یزید و ان الح  
 تقدیر عبارت ان اینست یزید و ان الکذب لیطفئوا

نور الله یا فواهمم (ای بکلایم) یعنی اراده  
 میکنند کافران دروغ را نافروشانند نور خدا را بدین معنی  
 یعنی بکلایم های خود مثل هذا سحر یعنی این جادوست والله  
 متهم نوره (ای متهم الحق و مبلغ غلبه) یعنی الله تعالی  
 تمام کنند حق و رساننده ان بعلیه و همچنان کشت که چون  
 دین اسلام ظاهر شد کداحی دین با ناکه که مقهور گشت و از انجا است  
 که حق تعالی در شان سرور و اصلی الله علیه و اله و سلم فرمود  
 وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا یعنی هست فضل خدایتما  
 به تو بزرگ و بهم از اینجاست که کسی گوید  
 مصطفی اند جهان انکه کسی گوید عقل انشا الله رفیع جی میسها  
 یعنی پیروی عقل و ما را در ان مان بود که شریعت مصطفی

بود چون اینوقت دین مصطفوی موجود است هرگز گشتن  
 که پیروی عقل کند چنانکه جایکه آفتاب نباشد و شناسایی  
 اینجا است و جایکه آفتاب موجود است کدام کس سحر اینجا  
 و این نصیحت خاص پیغمبر است و دین فضل انور کسی  
 بجز اولیاست نصیحت نیست و همین کسان خلفا و ورثه و  
 اخوان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و حجت  
 فاشوقا الملقاء اخوانی یعنی چه شوقست مرا برای دیدن  
 برادران من در شان آنها وارد است و همین کسان است انور  
 مثل انبیای بنی اسرائیل اند که حدیث العلماء امتی  
 کما نبیاء بنی اسرائیل و حق ایشان باطوق است بلکه است  
 وَمَنْ خَلَقْنَا امَّيِّهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

در این بیان خطا و شبهه است  
 و در این بیان خطا و شبهه است

خاص در شان ایشان ناز است یعنی حق تعالی میفرماید  
 از آنحسان که آتشیده ائمه گروهبی اند که راه می یابند بحق و  
 بحق عدل میکنند چنانکه پیغمبران سابق باید دانست که نزد  
 بعضی اولیا بدو قسم بوده اند یکی مردود و دیگر کامل و دوم  
 مستهلك کامل قسم اول یعنی اولیا مردود و کامل شش  
 و قسم دوم یعنی اولیا مستهلك کامل است مانند ایشان را چون  
 از بیضی شربت بیرون برند و در قلموس احدیت غرق کنند  
 در شهود جلال و جمال صمدیت محو گردانند ایشان را از خودی  
 خود اگاهی نمیشاید پس بدیگری می پردازند و حسب حال ایشانست  
 سه عشق تو بر بود ز من بایه مائی و منی که خود نبود عشق را جای  
 ز پی خویشتن پس اینطایفه را از ادواق طویر نوبت بهر نمود

سجده تمام ارب

و ایشان را بدعوت مشغول نمیکنند اما اولیاء مردود و فاسق را چون  
 از طاعت کونین و تباریکی خدایان بدر آورده شوند و زمان مکار را  
 در حق ایشان طمی کنند ایشان را از ایشان بر باند مکار تصرف  
 جمال از ایشان با ایشان میدهد بخود سپارند و مقام را  
 اثبات بعد المحو میخواهند پس اینطایفه را خلعت نیابت  
 پوشانند و بر کرسی خلافت بنشانند و حکم ایشان در مملکت  
 نافذ نمیکند یکی میگوید ما پر تو شمع کبریا ایم  
 ما سایه رحمت خدایم ما مالوج حقایق وجودیم  
 ما اینده خدایم ما یکی میگوید عیسی منم و مجربین این نفس است  
 هر دو که شنید این نعم زنده میشود که گویا ایشان مولو این است  
 اِنَّ قُلُوبَهُمْ سِنِيْلٍ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيْرَةٍ اَنَا

وَمَنْ ابْتَعْنِي يَكُنْ لِي كَمَا يَكُنْ لِي مُحَمَّدٌ ابْنُ مُحَمَّدٍ  
 هُوَ مَعِي خَوْنِي خَوْنُ خَلْقٍ رَاجِعٌ اَتَتَّجِبُكَ رُبُّيْتِ سَنَ سَوْرَانِ سَنَ  
 اَكْرَدِ نَبُوتِ بَتِ نَشْدِي اَن نَبُوتِ نَصِيبِ اَنِشَانِ هَم بُوْدِي  
 خِيَانِچِي اَن وَرْدِشَانِ صَدِيقِ اَكْبَرِ رَضِي اَمْدُغْدِ فَرْوِ  
 يَا اَبَا بَكْرٍ لِمَنْ يَلِي وَبَيْنَكَ فَرْقٌ اِلَّا اَنِّي بَعَثْتُ  
 لِيْنِي اَي اَبُو بَكْرٍ نَيْتِ دَرْيَا نِ سَن وَتَوْجِدِ اَي مَكْرِدِ بَتِ اَي نَكَمِ  
 سَن مَبُوتِ شَدَمِ بِسَنِي بِي وَدَرْجِي عَمْرَضِي اَمْدُغْدِ فَرْوِ  
 يَا عَمْرُو لَمْ اَبْعَثْ لِيْعَثْتُ يَنْفِي اَي عَمْرُ اَكْرَ مَبُوتِ  
 نَيْتِ شَدَمِ هَر اَيْنِي تَوْ مَبُوتِ مَيْتِ وَرْدِشَانِ عَلِي رَضِي اَمْدُغْدِ فَرْوِ  
 يَا عَلِي اَمَا تَرْضَى اَنْ تَكُونَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ صَاحِبِ  
 وَلا اَكُنْ لَانْبِي اَعْدِي يَنْفِي اَي عَلِي طَبْعِنِ سَافَقِينِ حَسْبِ

رنجیده میشود یا را اینست که شوی بمنزله مارون از سن یعنی  
 چنانکه مارون برادر موسی بود و پیغمبر بعد وی لاکن فرق و بیان  
 مارون و تو همین است که وی بعد موسی علیه السلام پیغمبر شد  
 و تو پیغمبر نشدی چرا که بعد سن کدامی پیغمبریت اگر بودی  
 هر آینه تو هم شدی و هم باید دانست که ولی اعم است از نبی  
 و نبی اعم است از رسول چنانچه جامی قدس سه السامی و رض  
 عزیزی نقد النصوص فرموده اعلم ان کل رسول نبی من غیر  
 عکس کلی یعنی ندانکه هر رسول نبی میباشد و هر نبی رسول  
 نیست و در بلکه عکس نبی یعنی بعض نبی رسول هم میشوند فالسائل  
 خصوص مرتبه فی النبوة و کل نبی ولی من  
 غیر عکس کلی یعنی رسالت مرتبه مخصوص است از نبوة و

باین آیت بنی و موسی است

هر بنی ولایت بغیر عکس کلمه بلکه بعکس خبری چنانکه بعض  
 الولی بنی آمده فالنبوة خصوص مرتبه فی  
 الولاية فكل رسول ولی كما انه بنی یعنی نبوة مخصوص  
 مرتبه است در ولایت پس هر رسول ولایت چنانکه وی نیست  
 پس در رسالت سه مرتبه است مرتبه ولایت و نبوت و رسالت  
 و در انبیاء دو مرتبه است مرتبه ولایت و نبوت و فتوحات که محمد بن  
 ابن عربی فرموده النبوة التي انقطعت بوجود  
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انما هي نبوة  
 التشريع لا مقامها فلا شرع يكون نا بخاتمة  
 ولا يزيد في حكمه شرعا اخر یعنی نبوت چنان نبوت که منقطع  
 بوجود و آنهم در صلی الله علیه و اله و سلم فرمایند نیست که ان نبوت

باین رسالت



ایجاب و احکام است نه مقام نبوت چه که کدامی شرع ناسخ  
 شریعت پیغمبرانیت زیرا که کدامی کس و شریعت پیغمبرانیت  
 کردن نمیتواند و این بیان بران نباست که انسر صلی الله علیه  
 و آله وسلم فرمود ان الرسالة والنبوة قد انقطعت  
 فلا رسول بعدی ولا نبی یعنی رسالت و  
 نبوة تحقیق منقطع شد ندیش نیست رسولی بعدین و نبی بعدین  
 که مخالفت شرع من کند بلکه بعدین هر کسان تا قیامت بر حکم  
 شریعت من خواستند بود و کدامی رسول نیست که بعدین  
 شرعی جاری کند و خلائق را بسوی خدا تعالی بخواند  
 چنانچه عیسی علیه السلام که در آخر زمان نزول خواهند نمود حکام  
 بر شریعت انسر خواهند کرد و بر شریعت خود که بر نبی امیر اهل

حکم بود و در کتاب اسرار الساقب و غیره گفته که ولایت و ستم  
میباشد مطلقه و مقیده و مطلقه صفاتی باشد از صفات الهیه که هو  
الحق الحمید است و مظهر آن حضرت عیسی است که ختم این ولایت  
باوست و مقید به هم اگرچه از صفات الهیه است لکن قوام  
این بان مطلقه است که فیض آن ولایت مطلقه احدیت باشخاص انبیاء  
اولیای حسب مرتبه میرسد و ولایت محمدی به نسبت ولایت  
دیگر انبیا مطلقه است لهذا نبوت و ولایت دیگر انبیا تحت  
نبوت و ولایت آنست و هر یک از ولایت مطلقه و مقیده  
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر انبیا مقتضی مظهریت  
ختم آن بان مظهر میباشد در عالم ملک چنانچه شیخ محی الدین  
بن عربی میگوید که سن خاتم ولایت مقیده محمدی ام و محمدی که

سید محمد علی قزوینی

از نسل رسول الله است خاتم ولایت مطلقه انور است و تفاق  
 شایخ است که جمیع انبیاء از جهت نبوت افضل اند از جمیع اولیاء زیرا که  
 اولیاء در سبب نبوت قدم نهادن نمیتوانند اما بعضی از اولیاء است  
 که بر مشرب حبیب الله محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اند افضل  
 از جهت ولایت مطلقه محمدی صلی الله علیه و اله و سلم از انبیاء دیگر و اینجو  
 است که عیسی علیه السلام نسا کرد و یا الیتمی كنت من  
 اسم محمد یعنی ای کاش من از اسم محمد صلی الله علیه و اله و سلم  
 بودم بلکه نزول عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین در آخر زمانه مختص  
 برای این امر خواهد بود که داخل است پیغمبر میشوند و بعضی شایخ گفته که  
 اولیاء بنی اسرائیل بیرون پرده غیب اند و که ایان است محمدی  
 درون پرده پس بیرون را از دروینان چه خبر خواهد بود اما این

اولیاء از قبض و در کمال است  
 در کمال است و فضیلت نبوی

انوقت خواهد بود که ولایت و نبوت در دو شخص اعتبار کنند اما در تخصیص  
 جمیع شود با اتفاق ولایتش از نبوتش افضل است چرا که ولایت عبارت  
 از نبوت است و نبوت عبارت از دعوت پس بلاشک شهود حق  
 افضل است از دعوت خلق و افضل اولیا محبوبانند و افضل ترین  
 ایشان قطب و برتریه قطبیت نیز مدالاجوب و هر محبوبی محبت  
 و هر محبتی محبوب و صاحب صدر جمیع محبوبان محمد رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم است زیرا که او داعی است اهل جبروت و ملک و ملائکه ابوی  
 حق درازل و ابد و انبیا و دیگر صرف داعی اند و در دنیا و مرتبه قطب  
 الاقطاب که از افراد می باشد از همه دیرتر می باشد زیرا که افاضه و  
 استفاضه حق بیواسطه دارد و چنان قطب مد است چنانکه شیخ  
 محی الدین ابن عربی هم گفته و قطب مد در هر زمان یکی میباشد که وجود

جمیع موجودات از ازل دنیا و آخرت قائم بوجود اومی باشند و اوفیض از  
 حق تعالی بواسطه اینکه دوا و وزیر میباشد یکی بر دست راست  
 و دیگری بر چپ است از دل اوفیض گرفته برای ازل آخرت فاضل  
 میکند و آنکه بر چپ است از دل اوفیض گرفته برای دنیا فاضل میباشد چون  
 قطب مدار دنیا حلت کند و زیر دست چپ قائم مقام او میگردد و  
 زیر که سیر وی تمام شده و از باطن بظاهر آمده و وزیر دست راست هنوز  
 در سیر باطن است و مراد از دست باطن مشرق است و آنچه ظاهر مغرب  
 بعد از وزیرین مرتبه او تا دایره است و بعد ایشان مرتبه بدایه است  
 که آنها را انبیاء میگویند و بعد از ایشان مرتبه اولیاء عشره است و بعد ایشان  
 مرتبه اولیاء اثنی عشره است و بعد ایشان چهل و دیگر اند و بعد اینها نود  
 و نه ولی دیگر اند که بتعداد نام باری تعالی اند و بعد ایشان سیصد و شصت

انوقت خواهد بود که ولایت و نبوت در دو شخص اعتبار کنند اما در بعضی  
 جمیع شود با اتفاق ولایتش از نبوتش افضل است چرا که ولایت عبارت  
 از نبوت است و نبوت عبارت از دعوت پس بلاشک نبوت حق  
 افضل است از دعوت خلق و افضل اولیا محبوبانند و افضل ترین  
 ایشان قطب و بحر ترقیبت نیز مدالاجوب و بحر محبونی محبت  
 و بحر محبوی محبوب و صاحب صدر جمیع محبوبان محمد رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم است زیرا که او داعی است اهل جبروت و ملک و لایک ابوی  
 حق در ازل و ابد و انبیاء دیگر صرف داعی اند و در دنیا و مرتبه قطب  
 الاقطاب که از افراد می باشد از همه دیبا برتری باشد زیرا که فاضله و  
 استفاضه حق بیواسطه دارد و چنان قطب مدار است چنانکه شیخ  
 محی الدین ابن عربی هم گفته و قطب مدار در هر زمان یکی میباشد که وجود

جمیع موجودات از اهل دنیا و آخرت قائم بوجود اومی باشند و اوفیض از  
 حق تعالی بیواسطه میگیرند و او را وزیر میباشند یکی بر دست راست  
 و دیگری بر چپ است آنکه بر دست راست اودول اوفیض گرفته بر اهل آخرت  
 میکند و آنکه بر چپ است اودول اوفیض گرفته بر اهل دنیا افاضه می نماید چون  
 قطب مدار از دنیا رحلت کند و بر دست چپ قائم مقام او میگردود  
 زیرا که سیر وی تمام شده و از باطن لطیف ظاهر آمده و وزیر دست راست بنحویز  
 و در زیر باطن است و مراد از دست باطن مشرق است و از چپ ظاهر مغرب  
 بعد از وزیرین مرتبه او تا دایره است و بعد از ایشان مرتبه بدلائل است  
 که آنها را اخبار میگویند و بعد از ایشان مرتبه اولیا عشره است و بعد از ایشان  
 مرتبه اولیا اثنا عشره است و بعد از ایشان چهل و دیگر اند و بعد از آنها نود  
 و نه ولی دیگر اند که بعد از نام باری تعالی اند و بعد از ایشان سیصد و شصت

ولی دیگر آنکه هر یک نوبت نبوت در روزی از سال متصرف اند  
اما در اسرار المناقب در بیان قطب الاقطاب گفته که نام وی عبد القدوس  
و او را دوزیر دست می باشد ندیجی جانب پیر که نام او عبد الملک  
است دوم جانب یسار که او را عبد الرب سکونیه چون قطب الاقطاب  
دعوت کند عبد الرب بجای وی قطب الاقطاب میگرد و دو نام وی عبد  
الرشید و عبد الملک عبد الرب نام می دهند و بجای وی قیام میکنند  
و اگر از سفت میر و بجای او از چهل مقرر میکنند و اگر یکی از چهل شود  
کرد و یکی از صد بجای او مقرر شود و اگر یکی از پنج رحلت کند  
از هشت مقرر میکنند و اگر یکی از صد متوفی شود یکی از آن پنج مقرر  
میسازند و یکی را بر بند دیگر از صد بجای چهار اندازند و یکی بخدای  
پس ازین بیان تمجیل میشود که قطب الاقطاب و قطب مدار واحد اند



والله اعلم بالصواب و هم در کتاب مذکور گفته که رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم حدیث فرموده بدلاء امتی سبعتین یعنی  
ابدال امتی من هفت کسان اند و در روایتی آمده که آنحضرت فرمود  
بدلاء امتی اربعون رجلا اثنا عشر ذی بالشام  
و ثمانية عشر بالعراق کلمات واحد منهم ابدل  
الله مکان آخر فاذا جاء الابرار یعنی بدلاء امت من چهل مردند  
بنجد انبابت و دو در یک شام و هجده در یک عراق اند و هر گاه یکی  
یکی از آنها بدل میکند حق تعالی بجای آن دیگر این هر گاه این یک نفر را رده  
حق و در روایتی آمده ابدال چهل در شام می باشند هر گاه یکی از اینها  
بدل میفرستد خدا تعالی شخصی را که سیراب میکند ابرای مردمان  
خود و فتح میدهد بر دشمنان و گردانیده میشود بدلیل شام بسبب آنها

عذاب و جماعتی از اولیا هستند که ایشان را افراد میگویند و اینها چنان  
 رتبه پیدا کنند که در تحت تصرف قطب نباشند و اعدا و افراد و هر یک  
 بحسب غلبه یکی از ظاهر و باطن کم و بیش میشود و در کتاب سهرالمناقبه گفته  
 است که حضرات صوفیه اعداد را تعیین نکرده اند و جمیع افراد انجم را بنده باید دانست  
 که افراد و اصطلاح صوفیه آن دلی را میگویند که افاضه او از حضرت فیاض  
 بیواسطه باشد چنانکه افاضه قطب بر بیواسطه است اما بعضی افراد که در مرتبه  
 حبیب الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشند از قطب افضل اند زیرا که قطب  
 بر شرب پیغمبری از پیغمبران دیگر می باشد چنانکه در فتوحات گفته اند  
 فی الاقطاب من هو علی قلب محمد و اما المفردون  
 منهم من هو علی قلب محمد هم خاتم الاولیا الخاص  
 یعنی نیست کسی در اقطاب تنهیکه او بر شرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

باین صفت افراد

چون این قطب را در قطبهای دیگر  
 بگویند

باشد لکن بنفردون از آنها شخصی میباشد که وی بزرگوارترین رسول امتی  
 است علیه السلام می باشد و از آنها ختمی باشد که او را خاتم اولیا خاص  
 میگویند و سیدنا محمد است در رساله خود نوشته العیسی و المحدث

خارجان منهم بل یكونان من المفردین یعنی عیسی علیه السلام  
 و مهدی اخر الزمان خارج اند از اقطاب بلکه این هر دو از مفردین اند ظهور  
 است فردیکه بزرگوارترین رسول امتی علیه السلام باشد وی از دیگر  
 افراد افضل است و آفاضه قطب بر سایر موجودات بر سبیل خلافت  
 نیابت حق است و آفاضه فرد بر سبیل فتوت و برای همین افراد را  
 بر اقطاب فضیلت است و حضرت جناب محبوب سبحانی رضی الله عنه را که جمیع  
 اولیا الله فضیلتیکه بوده است بوجه بودن آنحضرت فردا لاف است  
 چنانچه آنحضرت در قصیده غمخیزان فرموده **م** و کل ولی

له قدم على قدم النبي واني على قدم النبي بدم الكمال  
 ودواني على الاقطاب جمعاً وحلمى نافذ في كل حال

بلکه ازین اشعار پیداست که مرتبه حضرت محبوب از سایر اولیا و اقطاب  
 برترست و ظاهرست که هر که را از جناب حق تعالی مرتبه عنایت میشود و چنانچه  
 بعد از اتم تأقیام قیامت باقی میباشد بلکه بوجه آنکه قرب روحانی باقی  
 بعد از اتم بشیرتی باشد مرتبه هم زیاده میشود چنانکه پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم  
 حیاتی خیر لکم و حماتی خیر لکم یعنی زندگی من بهتر است برای  
 شما و هم موت من بهتر است برای شما یعنی مرا مرتبه که در حالت حیات  
 آن مرتبه بعد از اتم هم حاصل است و برای شما در دو حالت من بهتر است  
 و فرمود من زائر قبری بعد حماتی فکانما زائر فی  
 فی حیاتی یعنی هر که زیارت کرد قبر را بعد از اتم پسر کو یا

ملاقات کرد و در حالت حیات سن بچیان مرتبه و فضیلت حضرت  
 محبوب بجانے رضی اللہ تعالیٰ عنہ است کہ در عالم حیات چنانکہ بر ما  
 اولیا مرتبه بیشتر شدت بعد ازیں ہم زیادہ سیدانہ انکار و نیایب  
 بس خطاست و این شعر حضرت محبوب **افلت شمس الاولین**  
**و شمسا ابد اعلیٰ فوق العلا اقرب** و یلی بین است و ہم  
 باید دانست کہ قطب بر دو قسم میباشند **حقیقی** و **لفظی** و قطب لفظی  
 بسیار اندک برای ہر شے قطبی میباشد چنانچہ وحدیت شیراز  
**لکل شے قطب و قطب القرآن یسن** یعنی برای ہر شے  
 قطبی است و قطب قرآن سورہ یسن است اما قطب حقیقی ہونست کہ  
 ہمراہ ہر ہر برتر و ہر از وی مستفیض شوند چنانچہ حضرت محبوب  
 بجانے رضی اللہ تعالیٰ عنہ خود نیز مابند **فقلت**

این شعر از حضرت  
 محبوب است

لساير الاقطاب لو مجالي وادخلوا انتم حال  
 وهو واشربوا انتم خبوه فاساق القوم بالوافي ملول  
 شربة فضلتى من بعد كوي ولا نلتهم علوي واتصال  
 مقامكم العلي جمعا ولكن مقامي فوقكم مازا اعال  
 وشيخ الكبر رفته اقد رفوتحات كى فرموده قاسم الاعظم كل شى  
 بقدر مرتبة في القابلية وبهذا المعنى قد كثرت  
 الاقطاب منه قطب المداير والقطب الدار القرار  
 والقطب ارا البوار واقطاب البروج واقطاب  
 الاقاليم واقطاب البلاد والقرى والمخاض  
 والدور والبيوت والجماعات حتى  
 ان كل شى يدور اهره على غير قطب ذلك

الشئ فكان كلشي في الوجود هو قطب من كل  
 وجه واحد من الاقطاب يكون اسمها اسماء  
 غير ما ذكرته وذلك لكل جماعة منهم اسماء  
 بها يسمون بنسب قديم كنفوس بزرگ برای مرتبه مرتبه آن در  
 قابلية است و باین منعی بسیار شد غدا قطاب و از انچه قطب مدار قطب  
 و از انچه قطب و از البوار و اقطاب بروج و اقطاب اقلیم و اقطاب  
 بلاد و قریه و محلات و مکانات و جرحه و جماعات ما است تا انکه هر شئی  
 که حکم آن بر دیگر و در میکند پس آن قطب را شئی است پس که یا هر شئی  
 که موجود است و آن قطب است از وجهی دیگر و در اقطاب یکی میباشد که  
 نام دی غیر از اسماء مذکوره میباشد و این محض بر آنست که جهت  
 هر جماعت از انهن اسماء است که بدان نام نهاده میشود و هم کتاب

این کتاب  
 در قطب است  
 و این کتاب  
 در قطب است

مذکور گفته فاما الاقطاب فهم على قلوب الانبياء عليهم  
 السلام یعنی اقطاب انصار قلوب انبیا اند یعنی استفاضه انبیا  
 بواسطه نبیا بوده است چنانچه یکی را بواسطه نوح علیه السلام دوم را بواسطه  
 ابراهیم علیه السلام سیوم را بواسطه موسی چهارم را بواسطه عیسی  
 پنجم را بواسطه داود ششم را بواسطه سلیمان هفتم را بواسطه ایوب  
 هشتم را بواسطه ایاس نهم را بواسطه لوط دهم را بواسطه یوسف یازدهم  
 بواسطه صالح دوازدهم را بواسطه شعیب علیه السلام استفاضه بوده است  
 و در اسرار المناقب گفته بدلائل سیدیم که بر هر اقلیم مقرر اند بر اقله الم  
 انبیا اند چنانچه بر اقلیم اول که عبد الحی است بر قدم ابراهیم  
 علیه السلام پنجمان عبد العظیم قطب اقلیم دوم بر قدم موسی  
 و عبد المرید قطب اقلیم سوم بر قدم هارون و عبد القادر

مذکور است که اینست تعلیم است  
 و اسمی است



قطب اقلیم چهارم بر قدم او برینک و عبد الشکور قطب اقلیم پنجم  
 بر قدم یسفا و عبد السميع قطب اقلیم ششم بر قدم علی  
 و عبد البصیر قطب اقلیم هفتم بر قدم ادم علیه السلام اند و هر یک از اینها  
 واقف اند بر اسرار الهی بخیران سکه صد ابدال بر قلب آدم  
 علیه السلام اند و چهل بر قلب نوح و هفت بر قلب ابواهییم  
 و پنج بر قدم جبرئیل است که علم ایشان از مقام جبرئیل تجاوز نمیکند و  
 یکی بر قدم اسرافیل است و چهار کس او را ندانند چنانکه کوهها بسبب  
 سکون زمین است اینها بسبب قیام دنیا اند انکس که در مغرب است  
 نام او عبد الرحیم است و در شرق عبد الرحمن و در جنوب  
 عبد الرحیم و در شمال عبد القدوس است و سید الدین  
 حق که مرشد صاحب اسرار المناقب اند میگوید الا انسان کامل

اینها از اسرار الهی است که در این کتاب  
 مذکور است و هر یک از اینها

در کتاب اسرار الهی

در کتاب اسرار الهی

موصوف بجمع صفات کما لیت اللهی غیر وجود وجود  
 فلا جرم از شئت فسمه بالقطب و از شئت فسمه بحول  
 و از شئت فسمه بالفرق و از شئت فسمه باسم  
 من الاسماء باعتبار الاطلاق المیزه عوضه الاسم  
 والبرسم والصفه جمیعاً یعنی انسان کامل آنست که  
 موصوف باشد بتبانی صفات کما لیت اللهی سوای وجود وجود  
 برای این اگر خواهی این انسان کامل را نام کن قطب و اگر خواهی نام کن  
 محسوس و اگر خواهی نام کن بفرد و اگر خواهی نام کن او را باسمی از سما  
 باعتبار اطلاق که تمیز کننده است ازین اسم و رسم و صفه تمامه و تنج  
 بود کن نوری و نه بوده ان الله لطف نفس فسماه  
 حقا و کشف نفس فسماه خلقا یعنی بدستیک

و کرم و مطلق و بدون شائبه و متعلق بود  
 و نام و بیانی باعتبار ارات

حق تعالی لطیف کرد نفس خود را پس نام کرد او را حق و کشف کرد نفس خود را  
 پس نام کرد او را خلق و صاحب کتاب التبیان گفته کاشی  
 موجود حقیقه و خیال خارجا و ذهنا لفظا  
 و کتابه فحمله ثمره وجود الله فارشت  
 فیه العالم و انشت فیه الله و انشت  
 فیه غیرهما ما هو احسن عندک و ان لم تشاء  
 فلا تشبه بشیء مالم یدر عنده بالتسمیه  
 و اما صفاته فیتاج فیها الی التسمیه لیمتاز  
 بعضها عن بعض انشکلی کلامی فی شیء موجود حقیقه باشد  
 باخیال خارجی باشد یا دینی ملفوظ باشد یا مکتوب پس اینهمه در وجود است  
 پس اگر خواهی نام کن انوار العالم و اگر خواهی بنحوا و اگر خواهی سوا ی عالم و خداست

از پنج پیر نامیزد تو و اگر میخواهی سبک نام کن بوجه عدم تمیزی از اوقات  
 هر ای نام کردن و لیکن صفات ویراجات میشود در این نبوی نام کردن تا  
 پیر کرده شود بعضی از این صفات از بعضی دیگر فقط اینجا تمام شد کلام کتاب تنزیل  
 و کتاب شهاب الاسرار گفته که نزد بعضی اولیا الله چپ را بر دارند  
 و نزد بعضی بپشت بر او یک و هر طایفه را امامی باشد که دیگران تابع  
 وی باشند مگر آن یکی که جلالت متفاوت کسی نمیکرد و وی  
 تنها می باشد و بعضی گفته اند بر او ای که مخمور مانند منظور حق باشند  
 و ایستاد بر او ایستاد گویند و شیخ ابو بکر گفتمانی فرموده بعضی  
 سه صد اند و چنانچه خدا و بدلا چهل و هجده چپ را و غوث  
 یکی می باشد و بعضی گفته که در اولیا بعضی بسیار اند و بعضی  
 ناام و آنها انجمن اند که تعداد اخف کسی نمیتواند و در

و تعداد چنانچه اولیا و پیران  
 در این مآخذ است

سنازل السایرین گفته اعلم ان السایرین فلهذا الملقاة  
 علی اختلاف فقطع لایجمعهم ترتیب  
 قاطع ولا یفرقهم جامع یعنی اولیا سیرندگان تعداد  
 اینها علی الاختلاف است پس بطور قطع کسی آنها را جمع نمیتواند و  
 از کسی انجماعت را فرق یعنی جدا کردن نمیتواند بموجب رباعی  
 مردان خدا همه چو گوناگونند ؛ بعضی چو الف است بعضی نونند  
 بعضی میان خلق و شهر و صیت ؛ بعضی دیگر داخل علم نونند  
 تا وقتیکه ولایت قائم دنیا قائم است و هرگاه ولایت ختم شود و پیام  
 ختم است بالاتفاق و آن خاتم ولایت حضرت مهدی است الزمان است  
 الحاصل همان اولیا الله انسان کامل و ششم خود اند که ولایت  
 مصدر و بیان شده و حضرت جامی در تعلیقات تصدیق النصوص گفته است که

و در تصانیف نبوت و ولایت و بیان آیت پنجم  
 و در بیان خلق از حق و عالم بودن و تقیید بر عالم

به بینی بنی و رسول را که ناطق می شود و بکلامیکه خارج است از تن و  
 ناطق است شبهه نبوت چندی مامور است باطهار چنانکه از احوام پسند  
 و بسوی خواص کانچی نکند مگر بگوشت ختم و اطهار اسرار پس نطق بی  
 بیان کلام نظریه ولایت است که باطن او باشد چه از عارف و عوامی اطهار  
 اسرار ربانی که عوام از انهمند سیر ننگویا آنها خود سربانی اند و آنها  
 کامل نیانچه حیرت قدر است انسان سری و اناسره  
 یعنی انسان که او را کثرت و من مرک او و آری انجام است که انسر و  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرموده ان الله ينطق على لسان عمر  
 یعنی خدا تعالی نطق میکند بر زبان عمر یعنی عمر الله نطق الهیست و در صحیح  
 بخاری از ابو بکره رضی الله عنه روایت که آنحضرت خبر داد که حق تعالی  
 فرماید یا ایها عبدی یقرب الی بالنوافل

حتی احبته فاذا احبته كنت سمعاً الذي يسمع  
 به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها  
 ورجله التي يمشي بها يعني بنده من گزندگی خود  
 بسوی من توافل یعنی رعبا و تنگرو چو نیست تا آنکه دوست سیدم  
 من آن بنده را پس چون دوست سیدم من اورا می شام شنوی  
 وی که میشود بنده آن و بنیای می که می بیند آن دست وی که میگردد  
 آن و پای وی که میروید آن و در بعضی روایت آمده و فواده  
 یعقل به و لسانه الذي يتكلم به یعنی میباشم دل آن بنده  
 که او را که میکند آن و زبان که سخن میکند آن و در بعضی روایت  
 در آخر این عبارت هم آمده فبني يسمع و يبصر  
 و يبطن و يمشي پس بن میشود بن می بیند و بن میگردد

و بمن راه میرود و این مرتبه را نزد محققین قریب بوافل میگویند که بنده  
 سالک و فاعل و مرکب میباشد و حق الهی و نام مرتبه عکس این قریب  
 خرافین است که در آن بنده آله باشد حق تعالی سالک و فاعل و مرکب  
 است که **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ** تفسیر اوست یعنی خالق و فاعل  
 ذات قاذف و افعال است جل جلاله و علم نواله پس در مقام برین تشبیل  
 غرضش فی است که علامه جان باین تشبیل اعتقاد نیست که فیما بین خالق و  
 مخلوق میباشد و اینهم معلوم است که جان خالق تن نیست لکن با دلی تعلق  
 تصرف و تدبیر در آن چنان میکنند که بالکل فاعل همیشه اوست تا آنکه  
 تمامی حرکات و سکناات در تن از جان است و اگر آن حرکات و سکناات  
 تن در اختیار تن بودی بعد از موت هم انحرکات در اختیار آن  
 ماندی پس ازین رو ثابت شد که صورت تن آله جان است چون



این ادنی تعلق جان موجب اینقدر تصرف در جسم است پس اگر علقه  
 که فیما بین خالق و مخلوقست چقدر تصرف درین جسم نخواهد شد پس  
 انسان را صورتی میدان و نور الهی را جان و تصرف در آن پس  
 هر چه بروی میگذرد از احکام و از وی صادر میشود از آثار هم  
 فعل الهی است و حکمت ناشایب آن چنانچه مولوی جامی فرموده  
 رباعی از ماهیه عجز نیستی مطلوب است، ایستی و تو بقیش را مسلوب  
 است، این اوست پدید آمده و صورت ماله این قدرت فعل از آن  
 با منسوب است، و در حدیث بخاری و مسلم از امیر المومنین علی کرم  
 وجهه مرویست که انسر و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ما ضلکم  
 من احد الا وقد کتب مقعده من النار و مقعده  
 من الجنة یعنی نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه تحقیق نوشته شده است

جای نشت او از دوزخ و جای نشت او از جنت قالوا  
یا رسول الله افلا تستعمل کتابنا و ندع العمل  
یعنی صحابه عرض کردند یا رسول الله آیا اعتماد کنیم برین نوشته  
خود و ترک کنیم عمل را قال اعلموا فكل مسیبر  
ما خلق له یعنی فرمود عمل کنید پس هر یک آسانی داشتند  
ویرا برای چیزی که پیدا نموده شد او را برای آنچه نفعی هر یک را  
توفیق همان عمل میشود که او را برای آن پیدا کرده اند پس اگر برای  
عبادت پیدا شده است عبادت خواهد کرد و اگر برای معصیت مخلوق  
گشته معصیت خواهد نمود و از اینجا است که مولانا روم دشمنی فرموده  
هر کس را بهر کاری ساختند میل آن در خاطرش انداختند  
و تغییر این اجمال و تشریح این احوال درین ساله در ضمن خبر و قدر

مذکور است الحاصل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 نور ذات حق اند و آئین نور کا فرمان که چون خفاش از نور آفتاب  
 محروم است محروم اند و درین نور پنجره مومنان خالص کسے راحه نیست  
 و اینها پیر نور رسول الله اند که کل شیء من نور یمین بران  
 دلیل ین است و حدیث خبر یامی من فان نورک اطفأ نار یمین  
 یعنی کفایت جنم روز قیامت بگذر کند کسان صراط بگذرایی مومن  
 که نور تو نار من می نشاند محت قاطع است و اولیا الله که خاص ترین  
 مومنان اند چگونه نور انوار در نحو انهد شد بلکه اولیا است انوار  
 چنان کسان اند که احوال و اسرار و اقوال و افعال ایشان همه نور اند  
 چنانچه مولانا روم در شغری فرموده **ه** ین که اسرار فیل و قند  
 اولیا مرده را ز ایشان حیاتیست و غایب جانهای مرده اند کوثر

در این حدیث خبر یامی من  
 اولیا و مومنان

در هر سال چند مرتبه فائیت دست میبندد و بعضی را در ماه چند بار  
 و بعضی را در هفته و بعضی را در روز چند دفعه حاصل میشود و انسان که  
 کمال را در هر آن چنانکه یک آن فدا و یک آن بقا دست میبندد  
 و این مرتبه ولایت بعضی را از کسب حاصل میشود و بعضی مادر او دلی  
 بوده اند و ایشانرا سعادت از ازل است و بعضی از حقیر شد مرتبه ولایت  
 حاصل میشود چنانچه مقوله است یک نظر شیخ به از صد چله و در کتاب  
 راقه القلوب سابق جدا مولانا بابجیب اقدقاری بجا پوری مذکور است  
 که چون مولانا میر حضرت شاه صبا اقدقاریب سول الله شدند گاهی حکم  
 چله و طلوت و ریاضت شل و دیگر میدان فرمود مولانا خیال کرد که هنوز  
 لایق اینکار نشده ام حضرت شاه بجز این خطره بر باطن آگاه شده فرمود  
 یا مولانا یک نظر در بار صد چله است و فرمودند بعضی مردم چل کشیدند

و همچنان اندیشا که قبل از آن بوده اند و هم در کتاب مذکور از رسول الله  
که حضرت شاه سواره در ریاضت و چرخش بوده می فرمود و هر یک  
کرده ام از آن شما است اینک شمار ضرورت آن نیت من عرض کردم  
حضرت کی ریاضت فرموده اند گفت حضرت شیخ محمد غوث قدس سره  
که ام کرده ایشان برای ما کرده و ما برای شما و همچنان شد که بخیر  
و ریاضت گفت و کرامات از خدا ظاهر کرد و در آنوقت که بود که در  
کسب ترقی بجای آورده است بر آن گواه است همچنان بسیار که  
ملک از فیض مرشد ولایت و کرامت رسیده اند و هرگاه در  
ولایت صادق باشد شهرت کرامت او را حضرت نیز ندیده حضرت  
حق تعالی اولیای را و الیای ملک خود و کارستانان جهان و دنیا  
کردانیده است تقای ایمان از ایشانست و حضرت اسلام نیت

و این اولیا را در قوم بر مراد خود مقدم میدارند بلکه مراد خود و طلب  
غیر خدا را شرک میدانند و با وجود تعلق نفسانی خواہشات خود را  
میکشند و ازین است که اولیا از فرشتگان افضل اند و اگر تعلق  
نداشتی مثل فرشتگان کشتی نصیبت را و چنانچه شستی پس درین باب  
نسیبت داند عوام و خواص و احصا خواص عوام اراده خود را برابر اراده  
حق مقدم میدارند و خواص اراده حق را برابر اراده خود مقدم میدارند  
و احصا خواص اراده حق را عین اراده خود میدانند چنانچه منقولست  
حضرت شبلی خلیفه سید الطائفة علیہ الرحمہ میگویند که خلق از خدا اجتناب میکنند  
و من و فرخ خواہم طلبید زیرا که بخت رضا و من و و فرخ رضا او  
و من رضا او را مقدم میدارم این نیز خبر حضرت سید الطائفة خواہد جنید  
بنیادی رسانند فرمود شبلی که و کی میکند را از نیرید که این یا

کثره مقدم خواص خواص را بر اولیا  
و چنانچه شستی پس درین باب

آن طلب کنیم بلکه لازم آنست اراده حق را عین اراده خود دانیم  
 پس مرتبه شعبلی در خواص واقع شده و مرتبه سید الطائفة را خاص انجمن  
 است و ولایت عام هر که ایمان آورد از محل عداوت بری شود  
 و ولایت خاص اقسام است بموجب استعدادات آنها چنانچه یکی زیر  
 ذیکی سپیدی و یکی قریشی و یکی شیرازی و یکی خراسانی و یکی  
 نوکری همه برابرند همچنان که امانت نیز بحسب استعداد متفاوت است  
 بعضی اگر امانت بحد اعجاز رسیده چنانچه حضرت مجتوب بمانی تعلیم  
 عین بوده و قلعه و ولایت علی الاطلاق بحد اعجاز  
 نافع و کمالی است و این ادبها بحد تعلیم است  
 اما با وجود تمام نبوت اهلان نبوت را ایشان نمی آید و اینها با وجود  
 انوار نبوتی اظهار و تازید لا یتوان است تا رسیده که امانت خود ظاهر

کردن نمیخوانند بلکه بعضی ازین اولیا اظهار کرامت را سبب نقص خود  
 میدانند که بسبب اشتغال بعبودیه از یاد حق غافل شوند و نیز در این  
 یاد حق بهتر از کرامت است بلکه نزد بعضی از اینها اظهار کرامت است و تبت  
 پرستی است و اعراض از اظهار کرامت هر تبت کمالست زیرا که تبت غیوب  
 و اطلاع بر ضمائر ارباب بلای عظیم میثمرند این اولیا عجب مرتبه میدارند  
 که ارواح ایشان مورد ذخایر لطف الهی اند و لهاسی ایشان معون  
 اسرار صمدی دنیا و آخرت محض بر آیتانست و وجود ایشان محض  
 موجودی دنیا و آخرت است بلکه محض برای معرفت حق و ایشان عو  
 حق اند احوال ایشان بغیر شکان هم خبر نیست چنانچه حدیث قدسی  
 اولیائی تحت قبائی لایعرف و فهم غیری بران شایع است  
 که بوی آنها و حقیقت نفس رحمانی اند چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم



در شان او پس تیری فرموده الی کلا بعد نفس الرحمن  
 من الیمن یعنی ایام نفس حسان یعنی بوی خدا از طرف یمن بقا  
 عالم از برکت همین اولیا است که اگر وجود اینها نبودی عالم کون فساد  
 بعضی ها که رسیدی چنانچه قوله است کولا الصالحین لظلاله  
 الظالمون یعنی اگر صالحان است نبودی ظالمان عالم یعنی همه خدا  
 فراموشان ها که گشتی و از نیجات که کس گفته شنیدیم  
 که در روز امید داریم بیدار از این نیکان به نخت کریم  
 چنانچه در نیعالم بی بادشاه و وزیر و قاضی و سرسنگ و جریان و غیوه  
 همچنان بیو طمس کم بادشاه باطن کار ملک ناسوت و ملکوت و کروش  
 افلاک و میر خرم تمش نیست و آواغوث الاعظم و قطب الاقطاب و  
 انسان که بی و انسان کامل میگویند و قطب و ارض اخرین مهدی آخر الزما

زیرا که وی خاتم ولایت است و چون ظهور مهدی شود همه مذاهب ضاله  
 بر طرف و همه مردم یک مذنب شوند و عیسی علیه السلام با آنکه پیغمبر اند  
 و نماز اقامه و مهدی خواهند کرد و چنانکه فیض نبوت پیغمبر حاصلی از حق تعالی  
 و اله و سلم بر همه انبیاء سابق بود و پیغمبران فیض مهدی بر سایر اولیاء است  
 چنانچه در تفصیل انواع و اقسام اولیاء قریب مذکور شد و حق تعالی  
 بحرست این مردان دین و کشایندگان اسلام را یقین بخشان و خوار نمیشد  
 و جهالت را از طاعت طاعت و اعتقاد بر سران می نشاند و تشریف می داد  
 و رحمت خود بنیوشان را در حق ما قیاس می کرد و لایعنی طاعت است  
 کن که طاعت به زهر کار است و سزاوارند که با یکدیگر دوستی و دوستی  
 باید داشت که نوم برینست اقدام چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 سروده الخ علی بن ابی طالب و اسماء بنت ابی طالب و الخ

و در این وقت و در این شهر  
 و در این وقت و در این شهر

و نَوْمُ الشَّوَاوَةِ وَ نَوْمُ الْعَقُوبَةِ وَ نَوْمُ الرَّاحَةِ  
 وَ نَوْمُ الرِّخْصَةِ وَ نَوْمُ الْحَسَةِ فَأَمَّا نَوْمُ اللَّعْنَةِ  
 وَ قِيتُ الصَّبْحِ وَ نَوْمُ الْغَفْلَةِ فِي مَجْلِسِ الذِّكْرِ وَ نَوْمُ التَّقَاةِ  
 فِي وَقْتِ الصَّلَاةِ وَ نَوْمُ الْعَقُوبَةِ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ  
 وَ نَوْمُ الرَّاحَةِ وَ قِيتُ الْقِيلُولَةِ وَ نَوْمُ الرِّخْصَةِ بَعْدَ  
 صَلَاةِ الْعِشَاءِ وَ نَوْمُ الْحَسَةِ نَوْمُ لَيْلَةِ الْبُحْبُوحَةِ  
 یعنی خواب بر بخت اقسام بوده است هر که وقت نماز صبح و خواب باشد  
 بر وی لعنت می کنند و هر که در مجلس کلام یا یا و خدا خواب کند در زمره  
 فاطان حق داخل می شود و هر که وقت کد امی نماز و خواب رفته نماز را  
 فوت کند نام آن در شیطان ثبت می شود و هر که بعد طعام چاشت قبل از  
 ظهر خواب می کند وقت نماز بخیزد آن خواب موجب لعنت تن و قوت برک

عبادت و بیداری شب شود و هر که بعد از نشأ میخوابد آن از روی شرع  
 شریفی با حق است و هر که شب عبودیت حق نبوده در خواب گذارد در  
 رفیق نیست چون ثواب مراتب بیداری شب عبودیت خواهد دید با حق عزت  
 خواهد شد لهذا باید که برین امور احتیاط دارد و از قسم خواب بپرهیزد  
 ترک دهد اگر خواهی که هر وقت که توانی بیدار شوی وقت خواب بیداری  
 آیت خوانی **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ حَرِيمٌ**  
**فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ**  
**مُرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ** و در دل گوئی ای الهی مرا از خواب در  
 فلان ساعت بیدار کن بفضل تعالی همو وقت بیدار خواهد شد باید دانست  
 که در معنی خواب دو آیه در مکه آمده و اصطلاح ارباب طریقت فرق است

در این سخن معنی خواب و بیداری  
 مذکور است که در این باب

چنانچه اهل غلوت را گاه گاه در شای ذکر و استغراق در آن ذکر حالتی  
 اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند و بعضی از حقایق اسو غیبی <sup>شاید</sup>  
 کشف بشود و چنانچه بایم را در رعایت عدم بشود و معصومه را و آنچه میگویند  
 و گاه بود که در حال غفلت اگر غایب شوند اسو غیبی برایشان ظاهر بشوند  
 از اسکا شسته و مانند دیگران تحت القلوب از حد فیه مولا نا حجب است  
 تاوری قدس سره نقل کرده که حضرت ملا محمد شیخ محی الدین عربی قدس سره  
 علیه در کتاب خود نوشته اند که کشف عالم غیب به دو قسم است یکی آنکه بکلمات  
 بند و کتاب و چشم نیاید و قسم دوم آنکه اگر چشم گشاید نیاید و اگر نبیند نیاید  
 و من بگویم قسم سوم نیز هست که اگر چشم پوشند نیاید و اگر گشاید نیاید چنانچه  
 از کشف شیخ علی کلاه قدس سره ظاهر شده شاید شیخ اکبر وقت تصنیف  
 کتاب خود این قسم ظاهر نشده حق نیست هر چه قلند میگویند دیده میگویند

دیگر آن شنیدنیس باید دانست که و واقعه را با نوم در اکثر احوال نشاء  
 و مناسبت است و چنانکه واقعات بعضی صادق باشند و بعضی کاذب  
 همچنان مناسبات بعضی صادق و بعضی کاذب میباشد اما کاشف هرگز  
 کاذب نمیشد زیرا که کاشف عبارت از نفوذ روح بمطالعه معنیات در <sup>حال</sup>  
 تجرد از غواشی بدن است و در بیشتر وقایع و مناسبات نفس را با روح <sup>مستقر</sup>  
 بود و در بعضی مستقل و صدق صفت روح است و کذب صفت نفس  
 لهذا وقایع و مناسبات بعضی صادق و بعضی کاذب میشوند پس باید دانست  
 که هر یک از واقعه تمام سه قسم بوده اند قسم اول کشف مجرد و آن اینچنان بود  
 که انسان ببدیه روح مجرد از خیال صورت حالیکه هنوز در حجاب غیب بود  
 در خواب یا واقعه مطالعه نماید و بعد از آن بعبیه عالم شهادت واقع شود  
 چنانکه کسی خواب دید که فلان جا دقینمست و در بیداری همان صفت یافت

این تعلیم از ائمه است

همچنان حال واقعه است چنانچه نقولست درویشی مجاور که معطله بود خبر  
 وفات دوستی در بغداد شنید و تسالم شده خواست که حقیقت دریابد  
 نفسی غایب شده و در واقعه دید که آندوست در میان بازار بغداد بر سر می نشسته  
 میرود چون بازار آمد از صورت واقعه خبر داد و پس از تحقیق معلوم شد که  
 حال آندوست در آنوقت همان صفت بود که در واقعه نمود و درین قسم هرگز  
 کذب صورت نمی بیند زیرا که روح درین کشف متغیر بود اما قسم دوم  
 از اقسام نوم و واقعه کشف غیبی است و آن خیال بود که روح انسانی بعضی از  
 مینبات دریا بدو نفس بجهت تعلق بدو در آن مداخلت نماید و بقوت تخیل  
 از آن کسوت صورت مناسب از محسوسات پوشانیده و در آن کسوت از ایشان  
 میکند پس در تعبیر آن اگر از صورت خیالی عبور کرده حقیقه آنرا دریابد تغییر  
 اگر چه در آن امکان کذب هم می باشد الاکن کذب محض نشود و بسبب آنکه او را

روح خالی نباشد پس معبر را باید که بقوت علم تعبیر حقایق مدارکات روحانی  
از شوائب خواطر نفسانی نتج و خالص کرده تعبیر گوید تا صادق افتد و هم نوم  
نوم و واقو خیال محروم بود و آن خیال بود که خواطر نفسانی بر دل غلبه کند  
و غلبه آن روح از مطاوعه عالم غیب محجوب ماند و آن خواطر قوی تر گردد  
تخیله هر یکی کسوت خیالی پوشیده و متبادره می افتد چنانکه کسی را همیشه  
خاطر کنج یافتن غالب بود در خواب یافتن کنج می بیند و این مشاهده از روی  
نفس است که بر بیننده تشویش و اضطراب انداخته و اعتباری ندارد و خیال اگر در خواب  
افتد اضطرابات و حلالام میگویند و اگر در واقو شود واقو کاذب گویند و در تقسم  
صدق اصطلاح صورت نمی بندد و در نقد النصوص مروده و الصدق  
و الاصابه تا سیاق بعضیها راجع الی النفس و بعضیها  
الی البدن و بعضیها الیها جمیع اینها برای صدق



و حساب اسباب اند که بعضی از آن راجع اند بسوی نفس و بعضی از آن  
 بسوی بدن و بعضی هر دو مجموعاً یعنی اسباب راجع بسوی نفس مثل توکل و تقوا  
 بسوی حق تعالی و اعتقاد بصدرق و میل نفس بسوی عالم روحانی عظمی باشند  
 و از تعاقب و اعراض آن نفس پاک میباشند زیرا که این امور نفس را روشن  
 و قوی میکردند و فیما بین او و روح مجرد تناسب پیدا میشود و در مقام  
 حاصل میگردد و حساب راجع بسوی بدن مثل صحت و اعتدال مزاج  
 و باغی است و حساب راجع بسوی هر دو یعنی نفس و بدن عبادت برائی  
 و نیکبهای اعمال است که بموجب امر و نهی حق تعالی عمل میکنند و در این موضوع  
 بوده مشغول بذكر و بسوی حق میباشد خصوصاً از اول شب تا وقت نماز  
 پس انحراف رست می باشد و اگر کسی برخلاف این حساب صدق باشد  
 سنات وی با صفات و احلام اند و هر چه در عیالات باشد بخارج شود

لائق اعتبار نیست پس هر کس را ضرورت است که حساب جود را جمع کند  
تا ظاهر و باطن وی نورانی شود و از اینجا است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم فرموده **مَوْتُونَ كَمَا تَعِشُونَ وَ تَعِشُونَ كَمَا تَمُوتُونَ**  
که ما متوفون و متشرون کما تبعثون یعنی خیزند  
مردم هر کسان در آن حالت که زندگی میکنند از قبر برانگیخته خواهند شد  
از آن حالت که مرده بودند و متشرون خواهند شد پیش خدا تعالی از آنجا  
که از قبر برخاسته شده اند و نقد النصوص بحواله حدیث صحیح گفت  
**يَقُولُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَهْلُ الْخَيْرِ فِي الصُّورِ** یعنی تکی خواهد کرد  
حق تعالی روز قیامت برای مردم خبر بصورت های مختلف چنانکه تکی نور  
خدا بهم برده مان بموجب اعتقادات یعنی بصورت اعتقادات نهیما  
خواهد شد و حق تعالی با وجود صورتهای اعتقادات و استعدادهای

در کتب و در آن حالت که متوفانند  
و در کتب و در آن حالت که متوفانند  
و در کتب و در آن حالت که متوفانند  
و در کتب و در آن حالت که متوفانند

اینها فی نفسیه بخشیکه بوده است خواهد بود و سبک و تیز و تبدیل در آن راه خواهد یافت  
 و این امر موجب غریب نیست چرا که جبرئیل بحالش در بصورت و جبر کمالی  
 می آمد و بصورت اصلی وی چنانکه بود و بود بسیار بزرگان دین برای علت  
 مد و طلبان وقت ابتدا بصورت تمامی مختلف رسیده مد و میدهند و بجای خود  
 چنانکه بودند می باشند و همچنین تسلی از حق تعالی موجب غریب است  
 غور کرده شود که آب اگر در ظرف مد و را نماند مد و می نماید و اگر در مربع  
 مربع و اگر در مثلث مثلث و اگر در سیل سیل می نماید و این نمایان است  
 بصورت کوناگون بصورت ظرف است و آب در حقیقت بخشیکه بوده است بوده است  
 در آن تغییر نیست چنانچه تجلیات حق سبحانه تعالی تابع عقادات است  
 عقادات بحسب استعداد فرد و وجودی اند و آن استعدادات جزو وجودیه  
 بموجب استعدادات کلیه نیست عیان تا به ارباب تجلیات مستوعبان شایسته

در بیان آنکه تجلیات حق تعالی  
 در این است

مستعد و آنها فایض از فیض تقدس که عبارت از تجلی ذات بصورت  
 اعیان است بوده است و در آن اعیان ثابته بسیار تفاوت است چرا که  
 بعضی اعیان صورت اسماء جزویه اند و بعضی صور اسماء کلیه و بعضی صورت  
 اسم جامع جمیع غریبات و کلیات پس بلاشک مستعد و احاطت مستعد  
 بتجلی استعدا و احاطت تجلی آنست پس حق سبحانه و تعالی را در تجلی است  
 یکی تجلی ذاتی عینی که فیض اعیان ثابته است مع استعداد آنها الیکه  
 دیگر تجلی وجودی شهادی و ان تابع استعداد و تجلی است بحسب احاطه  
 بنابر آن کاملان عارفان در هیچ صورتی از صورت کلیات او انکار نمیکند بلکه  
 حق تعظیم او بکامی آرند و عبادت مناسب تمام او می کنند و میگویند  
 که در برابر او گیریم نیست ، در هر صورت که بیشتر جان منست ، که  
 کل بود و هویت شان تفصیل است و هر چه است محبوب سبحانی اند و خدا

خدا را چنان که شایسته است

در الهامات خود بوده که حق تعالی مرا فرمود یا غوث الاعظم قل  
 لا صحابك من اراد منكم ان تصل اليه فعليه العرج  
 من كل شيء سَوَائِهِ یعنی ای غوث بزرگ  
 بگو یاران و میردان خود را که هر که از شما میخواهد که به بر من پس بر داند  
 بیرون آید از هر چیز که غیر منست و یا غوث اخرج عن غيب الدنيا  
 اتصل بالآخرة و اخرج عن غيب الآخرة اتصل بالآخرة  
 یعنی ای غوث بیرون آئی از پنهانی دنیا تا برسی با غرت و پس بیرون آئی  
 از پنهانی آخرت تا برسی بر من و یا غوث اخرج عن  
 الاجسام والنفوس ثم اخرج عن القلوب والارواح  
 ثم اخرج من الامر والحكم تصل اليه یعنی ای غوث  
 بیرون آئی از جسم و از نفس پس بیرون آئی از دل و از روح پس بیرون آئی

از نفس نمودن و نهی کردن تا برسی برین نبی هر که از جمیع اوضاع  
 و سوسه بیرون آید و از توهمات و تصورات و تخیلات فاسده یکسو شود و  
 تعقل را بتحقق بدل کند و برین میرسد و مرا می بیند خطرات قلبی  
 و سادس شیطانی و نفوس آماره و لوامه و ملهمه و لذات و شهوات و حرص  
 و هوا و انقباض و گداز و عجب و تکبر از دل دور کند و نظر بسایه و سفید و سرخ  
 رز و زشت و زیبا ندارد بلکه بهشت و دوزخ و حور و قصور نیز محال  
 نعم ما قبله که هر می خواهی که تا یابی عروج را و ازین افعال  
 میکنی خروج چون ازین جمله صفت بیرون شدی که بر نشین برآی  
 وحدت بی سر و ج را زیرا که عبادت بطمع جنت یا خوف دوزخ ترک است  
 چنانچه در حدیث صحیح آمده انما الاعمال بالنیات واقع و تعلق نیت  
 از دل است اگر کسی دل خود ببلایه دارد و کوبد هر شغل غیر خدا باشد

او بلند است و اگر کسی شغولی بدارد عبادت خدایتعالی بپوشد و اگر  
 دل وی با غیر خداست او مشرک است و عزت ابوسید و دیگران را  
 فلان کس بر روی کتاب میروند و فرمودند و من است که در راه میروم  
 گفتند فلان کس بر روی ای پرهیزگوار کس در راه میروم که در راه  
 و یک خط از شهر شاهی میروند و فرمودند شیعیان نیز و یک خط از شرق  
 بمنزله میروند و این چنین خبر را بر این معنی نیست مگر آنکه در بیان  
 خلق بشود و داد دست بکنند و زن خود را بدین خاطر در میروند و یک خط  
 خدای خود غافل نباشند و هم قسم بود حجاب میان بنده و خدای عز  
 آسمان نیست و هر شری که کسی نیست بلکه تپش است و نمی آید و آیت  
 از آن آیه ایان برگیرد و بخدایتعالی بر سر و آری آنجا است که گفته اند  
 مرا تصور ازین عالم غایتی است که هر چه میگویم هست نیست

اگر پرسند مقصودت چه دارد یا بگویم ان خداست و ان غیرست

والله العادی والی اللاب

آیت ششم قوله تعالی

سِرِّ قِيمِ اَيَاتِنَا فِي الْاَفْاَیْ وَفِي النِّفَمِ  
حَتَّى يَسْجِنَ لَمْ اِنَّهُ الْحَقُّ اَوْ لَمْ يَكُفْ  
بِرَبِّكَ اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ  
اَلَا اِنَّهُمْ فِي مَدِيْنَةٍ  
اَلْفَا رَبِّهِمْ اَلَا

اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَجِیْطٌ یعنی قریب است که بنمایم

ایات خود در افاق و در ذات نامی ایشان تا اینکه ظاهر شود بر آنها که

ان ایات حق است ای کفایت میکند پروردگار تر از ابد استیکان بر سر

در بیان نشانهای حق و باطل  
و حکایت از قدرت و عجز  
و حکایت از وجود و کائنات



شما هستید آگاه به شهید بدستیکه افان و رشک اندازید از خود تیا  
 بدانید که بدستی آن پروردگار به شما نیست و این است  
 گفته آیات یعنی سازل اعم که گفته فی انفسهم یعنی در نفسهای ایشان  
 بباد و مرض و قناده رضی الله عنه گفته آیاتنا فی الافاق یعنی در افق  
 در اعم و فی انفسهم یعنی در نفوس ایشان و فرید و مجاهد و غیره  
 و بعضی رضی الله عنهم گفته سنقریع آیاتنا یعنی قریب است که بنایم آیات  
 خود و افان آنچه فتح میکنند از قریه ما بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بنین  
 و در اتمای ایشان وقت فتح مکه تا آنکه ظاهر شود بر ایشان که دین اسلام  
 حق است و بعضی گفته مراد از آیات قرآن مجید است که ظاهر میشود بر ایشان  
 که آن از نزد خدا تعالی است و بعضی گفته مراد از آیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 است که ظاهر میشود بر ایشان که آنحضرت نماید دهنده اند از جانب خدا

و عطا دین زید بن کثیم فی الآفاق یعنی در آسمانها و زمینها از شمس  
 و قمر و ستاره و نباتات و شجرها و بهار و در انفسهم و نفوس ایشان  
 از لطایف صنوع و بایع حکمت تا آنکه ظاهر شود به آنها که آن من است و  
 لَمْ یَكْفِ بِرَبِّكَ اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ  
 ای کفایت نمیکند پروردگار ترا که او را با آنکه آن تسبیح از خداست  
 و در عیاج گفته یعنی کفایت میکند خدا تعالی ظاهر کرد و از دلائل آنچه در قرآن  
 کافیت چرا که خدا تعالی بر همه شایسته است یعنی گرامی شئی از وی  
 پوشیده نیست اَلَا اَعْصَمُ فِي مَرَاتِهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ یعنی بلایند  
 بدوستیکه آنها و شک اندر زینت اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ خَبِيرٌ  
 بدانند بدوستیکه تعالی بپیشی عیص است یعنی علم دی همه شایسته  
 کرده است و حضرت محی الدین ابن عربی در تفسیر خود گفته است رَبِّهِمْ









است که نام رب بران اطلاق توان کرد و نه اسم عبد زیرا که اسم رب  
 بنزله آید است و آن مرتبه وسط است و عبد بنزله سوج است که مرتبه تاخر است  
 پس در مرتبه لاتین بقوله لا اله الا الله گفته اند چنانچه کسی گفته  
 صافم زینک و بد بخدای تو قسم تا آیت ششم بعد از سوره قسم  
 و این مرتبه صفایات او تعالی از انزل تا اثبات است که حق و یابد و  
 نمید که گفت کفر الخفیا اشارت از مرتبه اول است و ملاحظه  
 حق مع قاتل او را بدو است و ازین بیان نیز گشتنیل نشود که درین  
 اشارت حق تعالی وقوع نسبت جعل بر وی لازم می آید بلکه اگر کسی  
 خیال کند بلا شبهه ابقاء و تداوم دایره تحقیق برین رفته زیرا که  
 الوقت لازم آید شکی نیستی بدایره علم آمدن اسکان دارد و از آنکه  
 و یکی بنده را چنانچه در احاطه علم آمدن اسکان ندارد و مرتبه آن از علم

بالا تر باشد هم مسلم آن هرگز چهل نمیشد و این سه نسبت لطیف که فهم  
 هر کس بدان راه نبرد اما کمال آن چنان معرفت بقسم تعلیم و فکر استیم و دنیا  
 که مرتبه علم تحت مرتبه اول است پس چون حق سبحانه تعالی این مرتبه را معرفی  
 یافت هر هست که شناسفته شود دنیا چه حاجت آن اعراض بیان او  
 انگاه پیدا کرد و خلق را یعنی خلق را اینست دیدن جمال و جلالت خود که دانسته بود  
 خلقت الخلق و حرف فاشاره بر تحقیق ثانی میکند تا بدانند که برتر  
 از خلقی اول و حجب معرفت دوم و خلق مخلوق ثالث است پس مرتبه علم  
 یا بین مرتبه اول و ثالث است و ظاهر است که هر چه در میان جایل میشود و انداز  
 عجاب بگویند که بعضی تحقیق العلم حجاب الابرار و مرتبه علم  
 پرده نیز که گفته اند یعنی خدای تعالی میگوید که هر چه که علم موجب معرفت است  
 پرده معرفت شود و حدیث العلماء و رتبه الانبیاء نقل کرد و درین



در مرتبه علم الحقیقت محمدی و مرتبه برزخ البرزخ میگویند معراج ملک  
 تا همین مرتبه است و فوق ازین هرگز ممکن نیست چرا که این مرتبه ذات است  
 و از مرتبه ذات را غیب الغیب میگویند وایت و عند مفاتیح الغیب  
 لا یعلم الا الله یعنی نزد یک خداست تعالی کلیدی غیب است نمیدانند  
 بخیر خدا و کسی را در همون غیب الغیب یعنی مرتبه ذات است و مرتبه ذاتی که از  
 مرتبه غیب میگویند خاصه معراج تا از مرتبه ممکن است چنانچه از ایت <sup>بظهر</sup>  
 عَلَى غَيْبِ احَدِ الْاَمْنِ اَرْتَضَى مِنْ رَسُوْلٍ یعنی  
 وانا نمیکرد و از خداست تعالی بر غیب خود کسی را از مخلوق کو از آنکه برگزید  
 یا راضی شد از رسولان و از ایت دیگر و مَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكَ  
 عَلَى الْغَيْبِ وَاللَّهُ يَخْتِمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ یعنی  
 نیست خداست تعالی که آنکه اند شما را غیب را که خداست تعالی بگزیند از رسولان

در مرتبه علم الحقیقت محمدی و مرتبه برزخ البرزخ میگویند معراج ملک

هر که که بخواند ظاهر است و سالک ازین مرتبه هرگاه تجاوز نکند و تعجبی است  
 بر سوار خود نماید و در آنگاه تیزتر عبادت کند و از ایمان چنانچه بزرگی  
 گفته ایم ای گم شده دیوانه و غافل در تو سرشته زره زره حاصل شود  
 تا در دل من بسج وصال تو رسید گم شده جهان دلم و دل در تو  
 به همین وجه است که چون سوال از منصلی الله علیه و آله و سلم در حسب سری  
 همه تبعات را که در شش تا مرتبه اصلی خود که آن مرتبه نیست رسید  
 دَلَّی قَدْ لَفَّكَ اَنْ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰی اَحْمِمْ  
 لطیف بود که شش است که از انهم عروج کند و درین رسید فقط با محمد  
 از و در این ایستایی ای محمد بهین مقام خود که مرتبه دوم ذات  
 هم مرتبه هم است توقف کن که بهین مقام برود و کار تو بر تو ز دل حجت  
 سیند اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اِنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

# آیت ششم

۲۵۴

یعنی ای اکیهات نمیکند شود وی بر بطنه شیار معرفت بدرستی که  
و تعالی بر همه شیاها خبر و گواه است یعنی وجود تعالی مدلول است از دلائل  
وجود موجودات و ازینجا هست که فرمود **لَهُمْ أَيْنَانُ فِي الْأَفَاقِ**  
و فی انفسهم یعنی قریب است که بنمایم وجود خود و جهان و در میان این  
ارباب تصوف میگویند حق تکلیف عالم یکست اول و آخر ندارد و حد  
و نهایت و مثل و تریک نمیدارد و قابل تغیر و فساد و عدم و قابل تغیری و تقییم  
و خرق و انقیام نیست زمان و مکان و حیدر و شکل و صورت ندارد و موصوف  
بصفات ندارد و نفی است از صفات مانند احیاء و حیات و غیر این امر علماء اهل  
اتفاق است مگر اهل تصوف اینهم زیاده و افتاد دارند که ذات و نامی محدود  
و نامتناهی و نوریت محیط بذات و بعلم بر همه اشیا **إِلَّا أَنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ**  
**مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ إِلَّا أَنزِلْ كُشُوعٌ مُحِيطٌ** یعنی بدین

و در بعضی کتب  
از بعضی کتب  
و در بعضی کتب  
از بعضی کتب

بدستیکه آنها و شک اندازید پیر و روکار و بداند بدستیکه پیر و کار  
 بهرشی و اما و عیط است بران و عیطیت روشن و هو حکم ایما کتم  
 یعنی و عیالی بنایت نزدیک شاست بهر وقت که باشد اما مردم بنایت  
 افتاده اند و از قرب با و خبر میدارند و حال آنکه و عیالی با جمیع موجودات  
 اعلیٰ علیین و اعلیٰ السالکین در قرب برابرست و عقل کسی این مرتبه قرب را  
 نمیداند جمیع بی بهره دلی نصیب است الا اولیا اقدس بران و بداند و عیالی  
 خداوند یکویند و این قرب در زمانی است و مکانی بلکه قرب مضمی است  
 بنیای بعضی قرب بهم و اما در بعضی قرب بقدرت و بعضی حفظ گفته  
 چون این قرب بر عارف سایه افکند و نظر عارفه انبیا و اولیا و متقیان  
 سوسان و کافران و شیعه و مومنان و عیالی یکسان گرد و عیالی و عیالی  
 فرموده مَا تَوْحِي فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاقُوتٍ يَفِيهِ خَلْقُ

خدا از تفاوت و قوله تعالی و لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ قَائِمًا  
قُلُوا أَفَمَنْ وَجَّهَ اللَّهُ مِنْ بَرٍّ أَوْ خَلِيقٍ جَبَّيْطٍ  
اقاب و جای غز بی پس هر طرف که روی آری اطرف منی خداست  
پس هر که از سالکان این قرب رسید میرا ای الله تمام شد  
و این قرب خود طوطو ولایت کشف میشود و از بیفتن زمانی و کثافت مکانی  
برون آمدن از خاص این طوطو و سالکان تا از زمان مکان بیرون  
بازل متصل میشوند این کار سالکان را در اصطلاح این فرق ازلی میگویند  
و در حقایق مسلمی گفته ذات وی ازلی است به اتصال به متصل و انفصال  
تفصیل فی الحقیقت به اتصال با محال کنجائش و نه انفصال را محال تر نظم  
این عبارت است برین از فصل اول کاندرونی فوج یکبند از اصل  
فی معانی بی عبارت فی عیان ، فی شجارت فی حقایق فی بیان

# آیت ششم

۲۵۶

بتر از درکانت عقل و وهم ۱۰ با هم گم گشت مدوی فکر و وهم  
چون بکلی روی گفت و گو نیست ۱۱ عکس باغی زشی روی نیست  
بدانکه در سلوک اهل تصوف سپهر باغیات اشیا میکنند اول خبر  
و دیم سلوک سیوم عروج خدیه عبارت از کشف است و سلوک عبارت  
از کوشش عروج عبارت از بخشش است و خدیه فعل حق تعالی است که  
بنده را بدین نحو دیکند و خدیه و یا فیها را از دل می برکنند و حق  
از دل او محو نمی کند و مرتبه و خبر به من جزایات الحق  
یعنی اتری عمل الثقلین یعنی خدیه از عبادات حق برابر میشود  
عمل جن و انس را حاصل کرده و در جهان مرتب ازین عالم بدریور و غیبی را  
خود بجز و سیکونید و بعضی باشند که از خود باخبر میشوند و اگر از سلوک کنند  
از سالک بجز و گویند و اگر سلوک تمام کنند آنگاه خبر حق با ایشان میرسد

نزد خدای خود را که هیچ کس از او  
و نیست از آن که در او است

سکر

چنین که آنرا سالک مجذوب بگویند و اگر ملوک کنند و جذبه ایشان باشد  
آنکس را سالک غیر مجذوب بگویند شیخ شهاب الدین سهروردی و عارفان کما  
فرموده که ازین چهار قسم اثنی عشری و پیشوائی حرف مجذوب سالک است و سالک  
بجز اثنی عشری و پیشوائی نیست که هر دو صالح و غیر باشد و سخن سالک میرسد  
و میرسد بدو نوع است سیر الی الله و سیر فی الله و سیر الی الله نهایت است  
و سیر فی الله نهایت نمیدارد زیرا که نهایت سیر الی الله است که سالک خدا را نشناخت  
و چون خدا را شناخت سیر الی الله تمام شد و سیر فی الله است که سالک بعد حصول  
حق در سیرت نامی صفات حق تعالی در سماء و افعال و فی مازنه است و نهایت سهروردی  
باشد تا مرتبه عروج حاصل شود و متنی عروج رقیقت که احوال از مرتبه بیایم به جامع  
و شایطین و ملک و کنده شده مرتبه انسانی بعد از آنکه آدمی خیزد و ثابت شود  
در رشته انداخته اگر بسیار بخند و یخیزد شهوت میکند و غضب می آرد و از این

چهار پامان است و اگر اندک بخورد و نمیخورد و شهوت و مکر و حید و مد و غ کوهی میکند  
 از شیطان است و اگر بخورد و نمیخورد و شهوت میکند و از ارکبی نه میسازد و از کسان  
 از صدق گوشت است که داری و راحت رسانی پیش می آید از طاعت است و اگر بخورد  
 و نمیخورد و شهوت میکند اما بکسی فرزندان سازد و مد و مکر و حید میکند بلکه است  
 اختیار و است کردار و طاعت علم معرفت خدا و معرفت خود باشد از او سیانت و اگر  
 استمدادان هم دارد که از او صاف و سیر پاک کرد و در طهارت و وضو کرد و نماز  
 و عبادت بجا آورد از او صاف و حید و اخلاق پسندیده است و سخته کرد و برتر  
 انسانی رسید و بروج انسانی زنده میشود و همین روح را روح اضافی میگویند  
 زیرا که خدا تعالی از آنکه او صافت کرده و نفخت فیض من روحی فرموده  
 و این روح را دیگر نامها هم بدیده است چنانچه در تفصیل ارواح مذکور است **اما**  
 بعضی باین مرتبه روح اضافی درست سالکی و بعضی در کسی سالکی و بعضی در

در روح انسانی است و بعضی  
 در روح انسانی است و بعضی  
 در روح انسانی است و بعضی



چهل سالگی و بعضی نسبت سالگی می رسند حق نیست که تصور را اعتبار نیست  
امر برستد و موقوفست و استعدا و آنست که مذکور شد از باب جفاف این روح  
اصنافی را چه بر اول عالم گیر می بیند چنانکه نظیر را چه بر اول عالم می بیند یک  
این روح اصنافی اگر چه یک روحست اما محیط عالم یکدختی است پس عالم است چنانچه  
در کتاب مقصد الاقصی تقدیر روح اصنافی را و فرخ است ظاهر و باطن ظاهر و باطن  
عالم اجسام یعنی افلاک و انجم و عناصر عالم ملک از وی ظاهر شود و باطن وی  
حیوة عالم و عالمیاست یعنی حیوة افلاک و انجم و عناصر عالم ملک است از این  
و آن متصرف و مدبر عالم است و بر کارکنان بسیار اندر هر یکی کارهای بسیار  
شدنیست چنانچه افلاک و انجم و نباتات و سسپارات و حشرات و طایفه ضعیف  
اندر چنین عناصر و طبایع بهم کارکنان و طایفه حشرات خداست بیانی از وصفات اینها  
تشریح کنند و اسامی اینها ظاهر شد و بعضی تاریکی کنج بیان که گفت که از

اشاره از دست روح اضافی ظاهر شد و از تجلی روح اضافی آبا و اجداد  
 عالم ظاهر گشتند و از تجلی آبا و اجداد سوا لیه ثلثه یعنی عوالات و نباتات  
 و جمادات پیدا آمدند که یا اصل همه روح انسانی شد و نهایت خروج و ران  
 پیدا آمد و لهذا انسان را جامع همه بالقهید میگویند و مراد از آیت مبین  
 ایا شانی لا فاق و فی القیم همین است حال طریق خروج انسانی بطوریکه  
 بشود که چون آدمی با قوت تجسید و تصدیق انبیا میرسد به سید عالم  
 بسیار کرد و او را به مقام عبادت رسانید نام وی عالم گشت و چون با عبادت  
 بسیار وی بکلی از دنیا گردانید و به مقام زهد رسید نام وی زاهد گشت و چون  
 از زهد و رکن گشتند خدا را شناخت و تمامی حکمت و اسرار و شایگانهای یافته  
 به مقام معرفت رسید نام وی عارف گردید و چون به معرفت حق تعالی ادا  
 بحجت و الهام مخصوص گردانید و به مقام ولایت رسید نام وی ولی گردید

بیان طریق خروج روح از بدن  
 عابد را بعد از آنکه در این دنیا عبادت کند و از دنیا گردانید و به مقام زهد رسید و از زهد و رکن گشتند خدا را شناخت و تمامی حکمت و اسرار و شایگانهای یافته به مقام معرفت رسید نام وی عارف گردید و چون به معرفت حق تعالی ادا بحجت و الهام مخصوص گردانید و به مقام ولایت رسید نام وی ولی گردید



و هر یک را مقام معلوم است که از مقام خود هرگز گزشتن نمیتواند پس  
 عارف نمیتواند که از سببی و کوشش مقام ولی پیدا و ولی نباشد  
 مقام نبی بر بنیدالامام شایع الله و در احیاء العلوم امام محمد غزالی رحمه  
 الله علیه حدیثی آورده که ان رسولی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 للعلماء من و الخلفاء من و الانبياء من و الملائكة من و الله من  
 من بعد ذلك كله من فلو اطاع الجهال علماء العلماء لا باق لهم  
 ولو اطاع العلماء علي من الخلفاء لانا بدوهم ولو اطاع الخلفاء  
 علماء الانبياء لحاقفونهم ولو اطاع الانبياء علي من الملائكة  
 لا تقومهم ولو اطاع الملائكة علماء الله لاطاوا لغيره  
 وبادوا بغيره و السبب في ذلك  
 ان العقول الضعيفة لا يحتمل

# الاسرار القویة کما یعقل نور الشمس اصرار الخفافیش

یعنی ان سر و راز خود و پنهانی علما میرست و برای خلفا میرست و برای انبیا  
میرست و برای ملائکه میرست و برای خدا تعالی میرست جامع اسرار  
پس اگر آگاه شوند پس ملائکه بر علم علما بر که علم را مقدم و پیشوا می خود  
کنند همچنان اگر علما اسرار خلفا یعنی اولیا را دریابند میرانند اینها را  
ببیند از نزد عاجز کنند و اگر اولیا اسرار پیغمبرین را دریابند بلامال  
خفاقت آنها بکنند و اگر انبیا اسرار ملائکه را دریابند بلامال بخت کنند  
و اگر ملائکه اسرار خدا تعالی را دریاک کنند ملک شوند کالت حیرت و  
مقدم شوند و در کفیره شدن از هیچ وجه آن بهین که عقول ضعیف  
تحمل اسرار قوی نمیشوند چنانکه ختم شیرک و تحمل ذرات تاب نیست

و جامع این همه اسرار بعد از خدا غیر از رسول الله و دیگر نیست که  
 انسان سر و انا سر مراد از او هست و از اینجا است که کسی  
 در شان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده  
 سر است در عین مخفی که شود آن کشف بی شبه و نمودن صورت محمود بر آید  
 و در کتاب احیاء العلوم بحاله قول عارفین گفته که علم اسرار الهی مانند  
 دریای بزرگ است که از آن دریای خود بر آوردند و از آن بزرگ  
 و از آن نه خود و از آن پیاپی برداشتند که نه خود بر پیاپی توجه کنند  
 غرق میسازد همچنان که نه بزرگ در خود و در صورت فنا نماید و  
 همچنان نه بزرگ تحمل دریای خود نیست و دریای خود تحمل دریا  
 بزرگ نه بنا بر آن حق تعالی هر یک از پیغمبران و علما که اولیا و صلوات الله  
 اند بقدر ظرف هر یک عطا می فرماید و هر یک از آن معیاد و نه فرمود

بقدر طاقت شرب خود بنوشند و حسب استعداد ترقی می یابند و از آنجا  
 که در قیاس کبر در بیان آیت و وهبنا له السعای و یعقوب علیه السلام  
 و فوحدنا هدیامین قبل و من در رتبه داود و سلیمان  
 طایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك  
 بحزب النجین و نوح و ابراهیم و عیسی و الیاس  
 کل من الصالحین و اسمعیل و الباق و یونس  
 رلو ط و کلا فضلنا علی العالمین و من اباهم  
 و ذریایاتهم و اخوانهم و احببناهم  
 و هدیناهم الی الصراط المستقیم گفته که درین آیت شریف  
 اولیای تقوی چهار پیغمبر را ذکر فرمود یعنی بخشیدیم ابراهیم را استقامتی پسندید  
 پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب نبیره او که اسرائیل است و هر یکی را

ازین هر دو راه نمودیم و راه نمود و بودیم نوح را پیش از ابراهیم پس ذکر نمود  
 چهارده پیغمبر از اذن ذریت ایشان یعنی داود که پسر ابراهیم از اولاد یسوعا<sup>ست</sup>  
 و سلیمان پسر دوی و ایوب پسر اسوس که از سباط عیص بن یسحاق است  
 و یوسف پسر یعقوب و موسی و مارون که پسران عمران از اولاد لوی بن  
 یعقوب اند هدایت دادیم و همچنین که ابراهیم را خبر دادیم بر رفت و جات خرا  
 سیدیم سیکوکار از این فرزندان خوار استحقاق ایشان و راه نمودیم نوکریار که پسر  
 آرزین سلم است از اولاد رحیم بن سلیمان و یحیی پسر زکریار و عیسی که پسر  
 مریم بنت عمران از بنی مائیم که ملوک بنی اسرائیل بودند و بعضی سفیرین گفته که  
 عمران پسر ابراهیم بن امون است از اولاد سلیمان علیه السلام پس عیسی<sup>ست</sup>  
 ابراهیم است و ازین بیان ثابت میشود که نسب از جانب مادر نیز صحیح است  
 همچنین نسب امام حسن و حسین از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است



و همچنان اگر در نسب کسی مادرش از اولاد حسنین باشد او را بیادیت بنویسند  
 کردن و سید گفتن صحیح است و امام فخر الدین رازی گفته الایة قدس  
 علان الحسن والحسین من ذریة رسول الله ﷺ لان  
 الله جل عیسی من ذریة ابراهیم مع انما نسب  
 الی ابراهیم الابلایة فکذا لک الحسن والحسین  
 من ذریة صلی الله علیه وسلم یعنی آیت دلالت میکند بر اینکه  
 حسنین از ذریة رسول الله صلی الله علیه و سلم اند هر که خدا تعالی عیسی را  
 را از ذریة ابراهیم شمار کرده و حال آنکه عیسی را از جانب پدر نسب ابراهیم  
 نرسید بلکه وی بغیر از پدر پیدا شده بود و نسب وی با ابراهیم هم قدره  
 مادر بوده است همچنان حسنین و اولاد ایشان ذریة سید تقیین اند و هم  
 در تفسیر مذکور گفته ان ابا جعفر الباقر استمد له

هذه الآية عند الحاج بن يوسف يعني امام جعفر صادق عليه السلام  
 ثبوت ویت خود نسبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همین است را  
 بیش حاج بن یوسف دلیل آورده بود و نیز که بنی امیه را وین باب  
 انکار بود و در صواعق محرقة بر روایت طبرانی و وی از ابن عمر آورده  
 که رسول الله فرمود که بنی انشی یقیمون العیسی الاولی فاطمة  
 خاتوا لیهم وانا ابوهم یعنی هر اولاد زمان متصل میشوند بسوی  
 عصبه یعنی ابا خود مگر اولاد فاطمه پس من ولی آنها و پدر آنها بوده ام  
 یعنی نسب اولاد فاطمه بسوی من منتقل میشود و شهاب عبدالحق محدث  
 دهلوی در مدارج آورده که انس و فرمود هر پیغمبر را اولاد از صلب وی  
 اولاد من از صلب علی و هم بر این بنا است که وقت مبارک نصاری بر آن  
 که اندک ابناء و ابناء که الح و قرآن مکرر است انحضرت حسین را

خطا می‌کند

با خود گرفته بسیار دوست پس آنانکه از ثبوت سیادت از جانب مادر  
 انکار می‌کنند در رد آنجا از حاشیه در آنجا بر نحو القول من خبری و غیر گفته  
 ان الذی نه اسم للفرع المتولد من الاصل ولا بان اصله للولد  
 ومعنی الاصلیه والتولد فجانبا لام ارجح لان الولد يتولد منها  
 بواسطة ماء الفحل ثم ذکر فيه حکایه  
 یعنی ذریه نام است برای شایکه از اصل پدید می‌شود و پدر و مادر و  
 اصل اند بر اسمی که و معنی اصلیت و تولید بجانب مادر بیشتر است چرا که  
 بچه از وی پدید می‌شود و از تاثیر آب منی شوهر پس در نیابت در کتاب  
 نموده حکایتی را ذکر کرده که بچگی بیش حاج برای ثبوت این امر دلیل  
 شد فی اندع انباءنا الم بیان کرده و از تسلیم نمودن الحاکم  
 عیسی که ذریه ابراهیم است و الیاس که بقول اصح پسر شیرین قحاص

بن عباس بن ماریون است راه نمودیم و او به این پیغمبران اینند  
 اند راه نمودیم و او همی که را بر این است و تسبیح را که بر این خط مشهور است  
 این است و یونس بن عقیل را که بر این خط را که بر این خط است  
 این هم السلام و همه را فضیلت دادیم به نبوت بر عالم یعنی ملائکه و جن و انس  
 و سوا می پیغمبران اند و هدایت داد بعضی را از پدران این پیغمبران و بعضی  
 را از فرزندان ایشان و بعضی را از برادران ایشان و برگزیدیم این پیغمبران  
 را و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت و در ششم بر راه است و این ذکر است  
 آنرا که جمله همه کس اند حق تعالی انواع اکرام و فضل و تخصیص بیان نمود  
 و درین فصل تفاوت مراتب آنها ذکر فرمود تا معلوم شود که مراتب بزرگ  
 جدای هستند بزرگ یکی فضل دیگر را نمی یابد پس مراتب فضل بچند نوع  
 بوده اند صاحب تغییر کبر گفته اول مرتبه مقبره ز و تمامی خلق اند مرتبه ملک

بیان انواع مراتب فضل و تفاوت آنها  
 معتمد بر تفاوت روح

و سلطنت و قدرت است و این مرتبه حق تعالی را و رسولان علیهما السلام  
 عطا فرموده مرتبه دیگر نزول ملائکه است و محنت نشانه بود است باین  
 علیه السلام را تخصیص فرموده بیستم مرتبه جامع هر دو نوع مذکور بوده است  
 و آن نصیب حضرت یوسف علیه السلام کرده که او را در ارباب تملای شاهی  
 بجهت مرتبه پادشاه است رسانیده چهارم مرتبه قوه بغرات و کثرت غنایت  
 و صورت و سلطنت بزرگ است و آن موسی و هارون علیهما السلام مرتبه  
 فرموده و بر سایر ناس تکویم عظیم بخشیده بیستم مرتبه زهد شدید و اخلاص  
 از دنیا و ترک محالطه از خلق است و آن زکریا و یحیی و ایسا علیهم السلام  
 نصیب فرموده ششم مرتبه که برای آنها در میان خلق اتباع باقی  
 ماند و آن اسمعیل و یونس و لوط علیهم السلام را مرتبه است کرده  
 حاصل اینک حق تعالی پیغمبر را بدرجه های متفاوت گردانید و هر یک را

بحسب استعداد ازلی ترقی مدارج داده اما نزد خدا تعالی خزان  
 بیع کلمات و مدارجات لاحد و لا غایت بوده اند و کسی را که بخواهد جز  
 آوردن نمیتواند و از اینجا است که اصحاب توحید و ارباب تحقیق  
 میکنند که ترقی سالکان را حدیست از جهت آنکه نزد خدا تعالی  
 خزان هر شش موجود است اگر اوستی استعداد هزار سال عمر باشد و دین  
 هزار سال مگر در تحصیل مجاهده کند و در کار باشد هر روز او چیزی  
 نمیدهد و میداند که پیش از آن نیافته و ندانسته بود که علم و حکمت  
 خدا تعالی را نهایت و پایان نیست چنانچه رسول الله صلی الله علیه و  
 آله وسلم فرموده **مِنْ امْتَوِي لَوْ مَا هُوَ مَغْبُوتٌ** یعنی هر که  
 برابر شد روزی او تعالی را پس آن زیان رسیده است یعنی کسی  
 اینهاست علم و حکمت و تعالی نمیرسد اگر چنان که آنکه نقصان میباشد

مقاله ارباب توحید است که روح انسانی از اجزای نیامده بود تا باز بجای  
باز گردد بلکه روح انسانی روح اصیلست چنانکه از نفث فیض عن  
حق حی ظاهر شد آن گیر روح است و ایم حاضر و عیال عالم اگر حدیث را کس  
پیدا نشود و برتره انسانی بسپارد و حاصل کند روح انسانی حیات  
پیدا میشود و روح همه میگردد و اگر حدیث را کس بیاند و بدین روح کمال  
خود است و یک ذره از روح نگذارد و پیش نمیشود و اقتضای فی می پذیرد  
چنانکه آفتاب شمس در افق خاکی را روشن کرده بود و شعاع آفتاب تمام  
هرگاه این خاکی را خراب و در میان تنویر آفتاب کمالی خود است و از تنویر آفتاب  
دور افتد انسانی مستحده بود و از تنویر آفتاب دور افتد و از تنویر آفتاب  
باو شاه ملک است و این صفات روح انسانی و روح انسانی باو شاه ملک  
بگویند است و علم خداوند از او نیست و این کلامهای اهل توحید

پس بار یکبار اندر هر کس فهم این بنیاد و برای فهمیدن و شنیدن آن عقلی  
 باید فهم و قلبی باید استقیم تا سر خدا و یار و فرق در میان ذات و صفات  
 حق الامکان بکند چنانچه حافظ شیرازی میگوید که گوشت که همه سال  
 می پختنی کن سه ماه می خورد نه ماه پارسائی بش چونکه پیواری  
 سوجستگی و شیرتاریست و پارسائی باعث هموشیاری و خبرداریست  
 مراد حافظ و اینجا از نقطه سه ماه می خورد و نه ماه پارسائیست  
 فَنَافِي الشَّيْخِ وَقَفَا فِي الرُّسُولِ فَنَافِي اللَّهُ عَلَمًا وَحَلَا وَنَهَاهُ  
 پارسائی مراد از نه بطون یعنی سه مرتبه داخل عقل ارواح و تناسل  
 و شهادت و سه مرتبه داخل سول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یعنی عقل کل و نفس کل و جسم کل و سه مرتبه داخل حق سبحانه یعنی احدیت  
 و وحدت و واحدیت که بوده است در آن نقطه مراتب از دست ختم



و با وجود اثبات وحدت الوجود که طریقه اینچه متحقق است مظهر مرتب  
 هم بشمارد و یعنی تنگ و هم ترا که هر سال و هر پستی کن یعنی تمام عمر در فنا  
 و حریت حرف که فنا از مرتبه یعنی ذاتی الشیخ و ذاتی الرسول و ذاتی  
 فی اعتدایش نیست علما یا علما حاصل کن زیرا که بدون آن چاره نیست  
 چنانچه گفتند **و** هیچ کس را تا نکرده او فنا نیست ره در بارگاه  
 و بعد از آن نمره و نتیجه فنا که مرتبه بقا یا الله و مقام محو بعد از الحو  
 است فانی شود بلکه بگویم اول است راه در آن مرتبه بوده و بعد از آن  
 نه بطول و کمال یعنی در باب و خط مراتب کن یعنی خلق را داخل حق  
 حق را داخل خلق نکرد آن بلکه بیان ذات حق که وجود حرف و هستی  
 بحدت است و بیان ذوات ممکنات که لا وجود و لا است و لا حد  
 بوده اند و با وجود آنکه از مراتب و اشکالی تقصیر نیست تحقیقی نیست

مجازی دانند غلبه حقیقی لغوی و غیرت مجازی و در میان این  
 آن با وجود توحید وجودی و مرتبه عبودیت ذاتی خود را ثابت داشته  
 بعبادت معبود حقیقی مشغول باش که تقید او عطا یار سائل و پیر کار  
 پسین باشد و این تعلیق بصورت شکیبایی بیدار داشته مستحق شکر و ثواب  
 والله الحق المستعان یار داور است و اینکه جامع جمیع صفات  
 بالثبوتیه و بالاطلاق است با هم الله موصوف است و دانسته جامع جمیع  
 صفات بالثبوتیه است موصوف البسیط خدو اگر کسی گویند ذات قدیم  
 و انسان حادث است جواب بگوئیم که انسان در علم قدیم الهی حق  
 وجود بود و الان کما کان زیرا که خلقتی از علم ازل کل آنست  
 پس قدم انسان هم در علم ثابت و حوت انسان را اگر حسب بابت پیدا  
 میکنیم که از ظاهر عالمین میرود چنانکه چراغ روشن شده کل کرد

بجای این  
 حقیقتی که  
 در حق است

از غیب ظاهر شده بود باز در غیبت رفت و وجودش در غیبت باقیست چنانچه  
 کسی گفته است **ص**ورت از بی صورتی آمد بدون باز شد اما الیه  
 راجعون قرائنت که غفلت و خواب انسان ظهور غیب بهیئت حق  
 است و یافت محل ظهور وحدت و یافت مفصل ظهور الوهیت جامعیت  
 اینهمه ظهور قلب است صدور سیاهی ظهور نفس است و انسان را خیر انجیر و شر  
 از آن سیکونید که فرشتگان صرف ظهور جمال اند و تیا طین صرف ظهور  
 جلال و انسان جامع جلال و جمال است و لهذا از صفت خیر نبوت و ولایت  
 یافت و از صفت شر دعوی خدا الهی کرد و شیطان فرشته هر دو خوا انسانند  
 و انسان ظهور اسم جامع است لهذا انسان را ائینه جمال و جلال الهی سیکونید  
 و نام خدا تعالی که مومن است همه را بران اقوار و قران مجید بران ناطق  
 و در حدیث وارد است المومن مرأة المومن یعنی خدا تعالی بران

و چنانکه از کتب اهل بیت  
 در انسان طلب و در کتب اهل بیت  
 بدون کمال حق حکمت

و آینه جمال و جلال ان ادم است و حقیقت و در ادمی آنچه گراست و علامت  
 اوست است اگر در تو پیدا باشد ادمی هستی و گرنه از زمره اوست خارج  
 هستی و آن علامت است که همه و هر چیز که طلب کنی و خودیابی یعنی اگر در آن  
 و صفات خدا تعالی طلب کنی و در خود طلب و اگر عقل و روح اضافی طلبی و خود  
 طلب و اگر ملائکه و عابد ملائکه اعلی طلبی و در خود طلب و اگر دوزخ و بهشت و  
 زیبا و زشت طلبی و در خود و اگر آیدیس و شیطان و خطا و عصیان طلبی و در خود  
 طلب و اگر آب حیات و کمالات درجات طلبی و در خود طلب و اگر قیامت و  
 حساب طلبی و در خود طلب و اگر مراد و باعث انحطاط طلبی و در خود طلب یعنی  
 این همه که مذکور شد در خودیاب و اگاه شود تا آن طلبت طبیعت کند نکنی  
 باب حیات زمینی و از اینجا است که در تفسیر فتح الغریر آورده که هر چه عالم  
 است همه معروف کار آدمی است حتی که سم قاتل هم بر آن نفع بعضی است و

ازین پیدا است که اگر اسرار همه چیز را آدمی و ولایت نبودی تصرف  
 درین چیز را نبودی لکن چون دنیا عالم اسباب است یکی را وسیله دیگر  
 گردانیده اند چنانچه زمین را وسیله غذای خوب و میوه های مرغوب و  
 آواز های خوش و صورت های زیبا و خطوط و لذایذ و شتهات گردانیده  
 همچنان خوب و این و کاه و زمین بر آگشتار و تیر و مکان و دامن شست  
 برای شکار و مکان و غنیمت برای دفع کرم و سر ما و دوا بجهت دفع مرض  
 و موت و سقم و شقت و آلم برای عبرت گردانیده اگر پیشینیان نمی بودند  
 و پسینیان پیدا میکردند زمین برای معاش کفاف نمیشد و قیام  
 بر عیش و جاه و ریاست تشنگ شده جدیدان را محروم میکند شتهای همچنان  
 اگر اسباب بغیر نمیبودند بر انجام دفع آن موقوف میماندند اگر در دنیا  
 پاسبان چه ضرر بودی و اگر خوف غنیم نبودی قله و قلعه بان بیکار

ماندی و اگر سرمانودی شمال با فان و اگر گردنودوی خضمانه و با کشت  
مطل کشته و اگر تشنگی نمودی سحابی که از آبی و اگر تپاری نمودی  
و طبیب و فساد و جراح چه کار کردی همچنان جمیع اسرار زمین اسرار  
آسمان و رآدمی و ولایت نهاده اند و که آدمی شئی از آدمی خارج نموده  
است و ماده و قابلیت هر شئی و رآدمی موجود و جاسیت و کمالیت  
همه شیا که در ویت دلیل قدرت کامله و حینات الوهیت و وحدت  
و تعالی است که سَمِعُ لَهِمْ اَیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِی الْاَنْصُمِ  
تفسیر اوست نظر زمین را باب تحقیق سیکونید جسم آدمی بمنزل زمین است  
و چنانکه در زمین هر چه بودیدی روید همچنان ازین جسم هر گونه کار کردی ثواب  
و عقاب که بمنزل روید گشت نتیجی بخشد و روح آدمی بمنزل آسمانست  
یعنی چنانکه قیام دنیا از آسمانست همچنان قیام جسم از روح است و دل آدمی

پیشکش کنندہ

بمنزل عرش الهیت و چنانکه عرض محط همه عالم است و تدبیر عالم  
 و حیات آنها با و متعلق است همچنان تدبیر و حیات تمام جزا و دل متعلق  
 و سبب عیش و لذت دنیا بمنزل جنت عالم و عذاب و غیر مصلکات  
 و وزخ قیاس باید کرد که حدیث الدنیا محلی المؤمنین و جهنم الکافران  
 دلیل صریح است و اما بیان طریقت نظریین امور و منع غرور و اتباع شر  
 و غیره گفته اند که مصلحت آدمی آنست که از دعوی محقق بفرماند و پائی اند  
 تعلیم بیرون نهند و آنرا تحقیق بفرماند و الی خود مقرر نمایند و تحقیق  
 که خدا تعالی را چنانکه در شش صفاست نمیتوان شناخت و تیرت  
 عزیز دارد یعنی امثال او امر و اجتناب از این بکند و بیکی نکند از  
 کما بدست شریعت فرو نگذارد و اتفاقا در راه مسجد خلاص و بیست  
 و بداند که خلاص آدمی در فقر حلال است و بخت یگان و گرفتاری

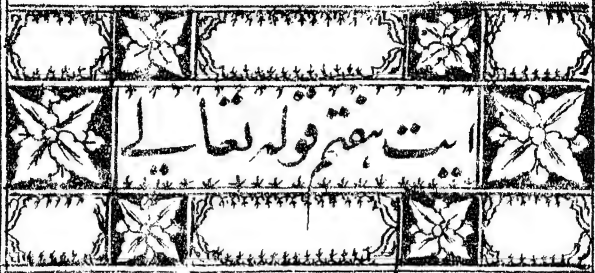
صحبت با بزرگواران  
 و از این جهت و غیره

آدمی در قمر حرام است و صحبت بدان که الصبغة قاتره ولو كان ساقطه  
 و حدیث شریفی وارد است و در بنده از انفسی نباشد که و حدیث صحیح  
 وارد است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخلق عيال الله فالحق

الله من احسن الرعياله یعنی خدای تعالی عیال خدا تعالی اندیش  
 و تیرین خلق بسوی خدا آنکه نیکی کرد بسوی عیال خدا تعالی و در  
 قرآن شریفی وارد است فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره  
 ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره یعنی پس هر که عمل کند مثقال موچیز  
 نیکی ببیند پاداشش آن و هر که یک ذره بوزن غله صغیر بدی بیاورد کافات  
 و این عباس بن محمد و ده که پیچیک مومنی و کافری نباشد که بکشد و در دنیا  
 خیری یا شری مگر خدا تعالی بناید عمل و پاداشی و در قیامت لاکن سیاه  
 مومنین را بیاورد و حسنات او را قمر میدهد و حسنات کافران را بر سرین



از سیات مغرب بفرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء



ذَٰلِكُ اللهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ  
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ  
وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ  
قَدْ جَاءَكُمْ بُعَاثٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَمَن ابْصَرَ فَلْيَنصِبْ  
وَمَن عَمِيَ فَلْيُكَلِّمْهُمَا وَمَا آتَاكُم بِحَقِّ طَرَفٍ  
مِّنْهُ فَبِئْسَ الْفِتْنَىٰ يَتْلُو صُحُفًا بِضُرَّةٍ كَرِيمَةٍ  
يَتْلُو فَتَنًا مِّنْ رَّبِّكُمْ فَتَنًا مِّنْ رَّبِّكُمْ فَتَنًا مِّنْ رَّبِّكُمْ

در بیان آیت بقیتم قوله تعالی  
و در بیان آیت بقیتم قوله تعالی  
و در بیان آیت بقیتم قوله تعالی

بپرستید و اوست با وجود این همه صفات بر همه چیزها نگاهبان  
 و متولی امور بندگان است در نیاید او را دید تا او را باید خدایوند  
 دید تا او اوست نیکو کار و انا با سر از بر تکیه شما اندیشه های روشن  
 از پروردگار شما پس هر که بنید نفع او راست و هر که نابینا شود  
 یعنی نه بیند آن چتهای ظاهری را پس ضرر آن بر او هست و نیست من  
 بر شما نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را خبر و علم را  
 تفسیر گفته این آیت شریف از تشابهات است و معجزه تمسک بظاهر  
 این آیت نموده نفی از رویت الله تعالی میکنند و تفسیر حسینی  
 که این آیت دلالتی بر نفی ادراک میدارد یعنی توقف بر کتب شئی  
 و احاطه بدونه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن است و اگر  
 ادراک را بمعنی رویت گویند تقدیر باید کرد که نه بنید بصیرت او را

در دنیا چه رویت و بعضی نبض قرآن و حدیث ثابت شده بلکه  
 اصحاب است و جماعت از همین آیت اثبات رویت و تبعاعیاناً  
 بنمایند و سبکی کنید که از قرآن حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ویدار خدا به سوسنان ثابت است چنانچه حق تعالی فرماید و جوه  
 یومئذ ناضرة الی ربها ناظره یعنی رو بهار و رو بهی بنشیند  
 اندسوی پروردگار بنشیند و همچنان در حق کافران فرموده کلا  
 انهم عن ربهم یومئذ محجوبون<sup>و</sup> یعنی خیمت  
 بدستیکه ان کافران از پروردگار خود اندر و محجوب اند و امام مالک رحمه الله  
 علیه فرموده لو لم یزل المؤمنون رهبه یوم القيمة لم یعب  
 الله الکفار بالحجاب یعنی اگر ندیدی سوسنان پروردگار را  
 روز قیامت عبرت نمیدانید خدا تعالی کافران را بحجاب و تفسیر عالم

گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این آیت بر خواند  
 لِلَّذِينَ احْسَنُوا الْحُسْنٰی وَزِيَادَةٌ و تفسیر کرد بر این آنکه  
 نیک کردن و نظر سبوی وجه خدا تعالی و در حدیث دیگر فرموده انکم  
 سترون ربکم عیاناً یعنی شما قریب است که ببینید پروردگار  
 شما را حاضر پس ویت حق را انکار جانیز نیست و هم صاحب علم گفت  
 قوله تعالی لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ که واروست حقیقت ان اینکه  
 او را که غیر رویت می باشد زیرا که معنی او را که اکاهمی و احاطه  
 برکنه شئی بوده است و معنی رویت دیدن است و کاهمی دیدن غیر از  
 او را که و احاطه صحیح میباشد چنانکه در دنیا معرفت حق بغیر از  
 احاطه جانیز است چنانچه حق تعالی سفید مایه و لایحیطون  
 به علماء یعنی از علم احاطه معرفت نمیتوانند و ازین آیت

نبوت علم و نفی احاطه هر دو ظاهر است و سعید بن مسعودی  
 لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ كَقَوْلِهِ لَبَّاهُ احاطه خداست  
 کردن نمیتوانست و عطاء فرموده كل ابصار  
 المخلوقين عن الاحاطة به یعنی بند میشوند بصارت مخلوقین از  
 احاطه پیرو کار و ابن عباس رضی الله عنهما گفته اند که  
 الابصار في الدنيا وهويرى في الآخرة یعنی نیامند  
 دیدن خداست تعالی و روینا و آن پیرو کار دیده خواهد شد  
 و در آخرت پس قول حق تعالی وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ  
 این معنی سیدار و ای لا یخفی علی الله شیء و لا یفوت  
 یعنی کدامی شئی بر خداست تعالی مخفی نیست و از پیش وی فوت نمیشود  
 وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ابن عباس گفته که آن خداست تعالی

مهربان است بر دوستان خود و آگاه کننده است آنها را و زهری  
 گفته معنی لطیف رفیق به بندگان بوده است و بعض گفته معنی  
 لطیف رساننده بخیر بلینیت و ملائمت است و بعض گفته لطیف  
 یعنی فراموش کننده بندگان کنایان آنها تا ایشان نشوند  
 و در نیایع گفته که او است باریک بین و نهان دان کسی نمید  
 آنچه وی می بیند و کسی نمیداند آنچه وی میداند قد  
 جاءكم بصائر من ربكم یعنی تحقیق آورده است تعالی برای شما  
 و لایل و بیانات که از آن می شنید و فرق میکنند هدایت را  
 از ضلالت و حق را از باطل فمن ابصر یعنی هر که یافت انرا  
 و ایمان آورد بان فلنفسه پس بر اے نفع آنت  
 ومن عمی فعلیها و هر که ندانست انرا و تصدیق نکرد

انرا پس بر نفس او ضرر است و وبال کوری و ما انا علیکم  
 بحفظه یعنی باینستیم بر شما نگهبان که اعمال شما شمار کنیم بلکه خداست  
 و انانیه مال شماست و بروی کدامی افعال شما پوشیده نیست  
 می آید بن این عربی در تفسیر خود گفته ذلک الله ربکم لا اله الا هو  
 یعنی این است که پیدا کننده شما عظیم التسل و موصوف بحجج صفات  
 پروردگار شما خداست که کدامی وجود موجودیت مکرر او  
 باعتبار جمع خالق کثرت یعنی پیدا کننده هر چیز است باعتبار تفضل  
 صفات خود پس خاص کنید عبادت را با دیر که موصوف بحجج صفات  
 چنان صفات که الوهیت غیر از وی دیگر است و انیت و هو علی  
 کثرتی و کمال یعنی آن پروردگار که پیدا کننده همه است  
 و لایق و متحق عبادت کسی نیست مگر پیدا کنندگان پروردگار

با وجود این صفت که با همه است و مدبر همه و میرا نذرونی  
 و آن چنانست لا قدر که **لَا أَبْصَارَ بِنَظَرٍ** احاطه نمیکند انرا بصیرت  
 چرا که وی لطیف است و بزرگ است از ادراک و چگونه در یاد او را  
 و حال آنکه نسب اند نفوس خود را که ان نور اندازد و **وَهُوَ**  
**يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ** و آن پروردگاری یابد با حاطه خود بهر شیء و لطف  
 او را که خود **قَدْ جَاءَكَ نَصَائِرُ مِنْ رَبِّكَ** تحقیق ایشانرا  
 آیات بنیات و آن صو تجلیات صفات وی اند و آن تجلیات صفات  
 نور بصارت و لهاست و معنی بصیرت نور است که می بیند بآن دل چنانکه  
 بصیر نور است که می بیند از چشم **فَمَنْ أَبْصَرَ** یعنی هر که شب بیند با وجود این نیست  
 که فایده دیدن و هدایت او برای نفس اوست و **مَنْ عَمِيَ** فعلیها  
 و هر که محجوب ماند جز این نیست که نقصان این احتجاب بخیر ذات وی یکسره



لا تمنعوا ووا اننا علیکم حفیظ ومانعتم بر شما نگهبان که حفاظت  
 کنیم شما را از کمراصلی بلکه خدا تعالی نگهبانی میکند شما را و نگهبان و عامل را  
 الحاصل در رویت شقی تعالی بسیار اختلاف است شیعیان چون معتزله  
 منکر ویدار اند و میگویند که در عاقبت هم ویدار نیست و علماء اهل سنت  
 اینچنین میگویند ویدار بر بوسنان در آخرت نصیب خواهد شد اما در دنیا  
 که اخس مکان است و رویت الله تعالی اخس ترین نعمتهاست میسر  
 شدن نمیتواند مگر در خواب و آن دوست حضرات صوفیه ضایع جواب  
 میدهند که چون دنیا جای غفلت است لهذا خدیس ترین مکان  
 گردیده چنانچه مولانا روم **چیت** دنیا از خدا غافل بود که  
 فی قماش نقره و فرزند و زن **چنان** خواب وقت غفلت است  
 چگونه روا باشد که خدا تعالی را در خواب بیند پس هرگاه در خواب

دیدن خدا تعالی نیست باشد و بیداری و نیام دیدن رو است  
 علاوه برین علما و طوایف را اتفاق است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 چون در شب اسری بتمام قَابِ قَوْسَیْنِ اَوَّادِنِی رسیدند  
 رویت حق تعالی حاصل شد پس اگر کسی از خاصان است رسول الله  
 را تجلی حق تعالی وار و از خود محو مطلق شوند و عجب که نور حق دیده  
 شود چرا که ظاهر عالم مظهر اسم ظاهر است و آن اقتضای ظهور است و ظاهر  
 عالم مظهر اسم باطن مقتضای ظهور است لکن باعتبار مراتب احدیت  
 ظاهر عین باطن و باطن عین ظاهر است چنانچه حق تعالی فرمود  
 هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ  
 شَیْءٍ عَلِیْمٌ یعنی آن حق تعالی اول است و آخر و ظاهر است و باطن  
 و آن همه شئی داناست و از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پیوسته

از کیفیت رویت حق تعالی

کيف رایت رَبِّکَ یعنی چگونه دیدی پروردگار ترا فرمود و نور  
 الهی اراه نور را که بن می بینیم و علی رضی الله عنه فرموده لم اجد  
 رباحتی لم اراه یعنی ندکی نیکنم خدا را تا آنکه می بینم او را و طاهر است  
 که نوعی حق مدک غیر عیث شود اما او را با او ادراک توان کرد و چنانچه  
 دایت رَبِّکَ بر بی مقوله مشهور است انما حق تعالی خاصان خود را  
 نور خود میکرد و اند تا بدان نور نور حق تعالی به بینند و از اینجا است که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دعا فرموده اللهم اجعلنی فی  
 قلبی نوراً و فی نفسی نوراً و اعظم لی نوراً و جعلنی نوراً  
 پس خاصان چند چون خود نور میشوند شاید حق هم بعین حق  
 حاصل نمایند و مرتبه کمال عارف نیست که هرگاه چون اینچون بیامیزد  
 چگونگی مرتفع شود چنانکه حجاب صورت خود را گذشت عین شد

تسبیح نیکوین مع برکت

پس ببینید و بخورید چون یکین ملک را در یکین آب اندازند همه ملک  
 آب میشود و زن ملک رفته صرف زن آب باقی میماند زیرا که اصل  
 ملک آب بود همچنان عالم که مظهر نور حق تعالی است اگر خود را محو مطلق کند  
 ازل بابد می آید و آید با ازل استیحه میشود و وجوب امکان بگریز گشته  
 قدم با جدوت ششتمی میکند و بعد مسافت از میان بنیست نور حق گردید  
 از عین حق دیده میشود که **اَللّٰهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ** تغییر است  
 باید و هست که نور حق تعالی است آفتاب و مهتاب و کواکب و شمع و  
 همه بر و بحر را روشن ساخته پس نور از آن نور خود را و همه را می بیند  
 اگر کمان کنی که از چشم خود می بینم غلط افقی اگر تحقیق چشم ترا قدرت است  
 چرا و حجه تاریک دست و پای خود را دیدن نمیتوانی پس تحقیق شد که  
 این تجلی حق است که چشم ترا بینا کرده همچنان اگر خدا تعالی خواهد



مقولہ ارباب توحید است کہ روح انسانی از اجزائے نیامده بود و بنا بر کجائی  
باز کرد و بلکه روح انسانی روح اضائیست چنانکہ از نفیض فیض عن  
روحی ظاهر شد ان یک روح است و ایم حاضر و غایب عالم اگر حدیث از کس  
پیدا شود و برتر از انسانی رسیدہ باشد و حاصل کند روح انسانی حیات  
ہمیشہ شود و روح ہمہ میگوید و اگر حدیث از کس بیاید و ہمیشہ روح کمال  
خود است و یک ذرہ از روح مذکور کم و بیش نمیشود و نقصانی نمی پذیرد و  
چنانکہ آفتاب شمس از حدیث از خانه زار و شش کرده بود و شمع از خانه شمع  
ہر گاہ از آن خانه خارج و دیر از آن تنور آفتاب کمال خود است نہ از تنور  
و در نقصانی مستند بود و از تنور باہا دور از یاد می گردید و آفتاب  
با و شمع ملکت و از صفات روح انسانی و روح انسانی با و شمع ملکت  
ملکوت است و علم صفات ذات خداوند نیست و این کلامهای اہل توحید

بس باریک نظر انداز که کس فهم این نمیدارد و برای فهمیدن و شنیدن آن عقلی  
 باید فهم و قلبی باید استیقیم تا سر خدا در یابد و فرق در میان ذات و صفات  
 حتی الامکان بکنج خیا نهی حافظ شیرازی میگوید که گویم که همه سال  
 می پرستی کن سه ماه می خورد نه ماه پارسائی بش چونکه پیوسته  
 سوجستی و سترتاریست و پارسائی باعث هوشیاری و خبرداریست  
 مراد حافظ و اینجا از نقطه سه ماه پیوسته و نه ماه پارسائی است

فتاوی الشیخ و فتاوی الرسول و فتاوی الله علماء و حلالا و نه ماه  
 پارسائی مراد از نه بطون یعنی نه مرتبه و افعی عقل ارواح و تناسل  
 و شهادت و نه مرتبه داخلی سول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یعنی عقل کل و نفس کل و جسم کل و نه مرتبه داخلی حق سبحانه یعنی احدیت  
 و وحدت و واحدیت که بوده است در این نقطه مراتب از دست میبرد

الاوهی القلب یعنی بد رستی که در جسد فرزند آدم پاره گوشت است  
 هرگاه آن تندرست باشد همه جسد تندرست میباشد و هرگاه در آن خلل  
 فساد افتد همه جسد فاسد میگردد و بدانید که آن پاره گوشت مراد  
 دل اوست و این قلب بالذات نظرگاه حق است اگر نظر از ماسوی  
 بردارد قالب بنگ قلب میگردد و انهم نظرگاه حق میشود و اگر آن قلب  
 صفت قالب گیرد و از آن قالب نتوان گفت بلکه سنگ سخت است  
 بدانکه این همه ذایم در قلب از تاثیرات حواس ظاهری قالب پیدا میشوند  
 و اگر حواس ظاهری قالب ساکن از ماسوی به بند و حواس قلب گشاده  
 شوند پس تخم دل شایده حق میکنند و بگوش دل کلام غیب میشوند  
 و بشام دل نسیم غیب می بویید و بذاقیه دل ذوق محبت میگیرید و بلس  
 تعلق سعاد پیدا میکنند و این قلب قطره دریای روح است چنانچه روح



باعتبار علم در هر مرتبه بصفت علییه نام گرفته بود و همچنان نقطه قلب  
 در هر رنگ که رسیده اعتبار یافت هم رنگ او میکرد و بصفت علییه  
 نام علییه گیر و انتظالی کلامه و در تجلیات روحانی گفته که قلب نوریت  
 از عالم امر نه از عالم خلق چرا که عالم خلق آنست که چون و چگونه بوی  
 راه یابد و محسوس و مریئی شود اما چون افیده حق است اینجهت عالم خلق  
 میکونند و هم از عالم امر و عالم خلق از آنکه از بحر اطلاق و قید تفسیر است  
 و قالب را از مذکی از و است و مضمونه که لیم صنوبریت مرکب از و است  
 و از اینجا است که قلب المومن عرض الله تعالی واقع شده  
 و این قلب بلباس روح قدسی جلوه گیر میشود و آنواضهاش در وجود  
 حکمت شایده میگذارد و ذات قدیش در طهر حادث معاینه نمیکرد  
 چرا که نور قلب بر تو نور داشت و شایده نوری بیرون بوم صفات که

اینک در صورتی که شایسته این نوع است  
 بیان کردید این سخن را در حق نفس

الا من اتى الله قلب سليم مراد ازین قلب است که از چشم دل ناظر  
 به حال اوست و بگوش دل شنونده کلام بحیر و بی صوت او و از آینه  
 دل چشیده ذوق وصال او و از لمس دل یابنده لذت کمال او و از  
 شام دل بونیده اسرار ازل اوست و این جوایس خسته دل انجوش  
 نفسانی و عوارض جسمانی محفوظ و مسلم اند و قلب را قلب برای این میگویند  
 که با قالب تعلقی میدارد و چون تعلقی که از روحین روح است و اگر تعلقی  
 گیرد عین نفس است و از باب طوائف معنی الا من اتى الله بقلب سليم  
 گفته مگر کسی که بیاید بخدای بدل خالص از کفر و عصیت و مال خود را  
 در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را بر اهل حق ارشاد نموده و بگویند  
 سلامت قلب اخلص است و در شهادت لا اله الا الله و محمد  
 رسول الله و در تیسر آورده که مراد قلب سلیم از بعضی البیت

این قلب سلیم  
 از کلام سلیم

اندواج و حجاب پیغمبر بوده است و امام قیسری رحمه الله فرمود  
 که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا تعالی و سلمی رحمه الله فرموده که  
 قلب سلیم آنست که در روز اوقات دنیا نگیرد و مطالع عقبی یا خالی باشد  
 بدعت و مطمین بسنت و حضرت سید الطائفة فرموده سلیم مارگزیده  
 را بگویند زیرا که مارگزیده را پیوسته قلق و اضطراب می باشد قلب سلیم  
 ولایت که مدام در مقام خرج و قسری و زاری از خوف خست یا از  
 شوق وصلت باشد و در تعمیر فتح العوید گفته که نزد اهل سلوک قلوب چهار مرتبه  
 سیدارند اول قلبیکه در نور الهی مستغرق شود و نابود گردد و در بحر  
 علمی مستغرق و فانی باشد و از آن قلب انوار معرفت جوشد و بسبب حیات  
 و الهامی متشربان و مستفیضان گردد و این قلب از قلوب اهل اقصاء  
 سابقین است دوم قلبیت که از دریا علمی سرشته باشد نفع خلاق

سلیم

گشته و این قلب از قلوب علماء و انجمن است سیوتم قلبیکه با نقیاد و  
 اسلام و اطاعت موصوف است و این قلب از قلوب زیاده و عباد و  
 پرستندگان رب العباد است چهارده قلب غیر متاثر که بوجه کمال  
 و تجزیه خوف و خشیت گشته بالین و رفق بقبول فیض علمی موصوف  
 نمیشود و تن با طاعت نمیدهد و این قلب از قلوب کفار و فجار است  
 و هیچ خیر از خواهر محوسه و اشیاء صلیبیه با این قلب شباهت نمیدارد  
 چنانچه در قرآن مجید در صفات قلوب کفار همی **كَانَ الْحَاجُّ ذُو الْقُلُوبِ**  
 واروست یعنی آن دل‌های کفار همچون سنگ بلکه سخت تر از آن رسا و  
 و در تفسیر مذکور گفته که قلوب قسوه مختلفه احوال اند بعضی از آنها سبعه اشیا  
 میشود چنانکه سنگ و حق تعالی در قرآن **وَإِنَّ مِنَ الْحَاجِّ ذُو الْقُلُوبِ**  
**يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ** فرموده یعنی بدرستی که بعضی از سنگ‌ها

که هرگاه میشکند آنها را جاری میشوند نه با و آن قلوب کسانی اند که  
 قرون و دهور و ترک لذات و شهوات گذرانیده اند بسبب اسفل  
 فی اجماله انوار روح برایشان غلبه کرده و برایشان بعضی خوارق عادت  
 مشبه گشتن کرامات صادر میشوند چنانچه رابین نذر بعضی از آنها  
 آب علوم غلبه راه می یابند و عمران علوم واقع میشوند و آن قلوب  
 کسانی اند که خرق بعضی حجب بشیریه نموده پرتوی از عالم روح و ملکوت  
 فرا گرفته اند و بعضی آیات الهی و معانی مقوله ان عالم برایشان نمودار شده  
 چنانچه حکما را شرافتین را بود و بعضی از آنها بخوف و خشیت الهی شرف  
 بیکروند و آن قلوب کسانی اند که سبب تقرب بعضی از ارواح  
 من و راء الحجاب برایشان طریق ایستگاری کفایت انعام  
 واقع شده پس نیز آن کیفیت گشتن خوف و خشیت بهم رسانیده اند و این

برای اسلام پس آن شخص بر نور است از پروردگار خود صورت و هم  
 فکر و بصیرت او که متعلق به عالم نفسانیت که خود را در معاش و دنیا  
 از معاد غافل بوده در زمره و لکن تعمی القلوب التي في الضلاله  
 در آید و ظاهر اینطور است که دیده و باطن آنها نابینا میشود و باطن این  
 جای ایمان و محل اقیانوس خیا نیست اولیای کتب غیرویه ایمان  
 تغییر اوست یعنی انگسان که پیدا کرد و الله تعالی در دل اینها ایمان عین  
 یقین بصیرت قلب و استعداد معاد است و طهر و معیوم طهر است  
 که متعلق به عالم طبی است ظاهرش بنظر فان الجنة هي المأوى محبت  
 بنیت و باطنش محبت لا اله الا الله است و طهر و معیوم طهر است  
 است که متعلق به عالم روحانیت ظاهر این طهر شده حق و آثار و ایت  
 اوست و باطنش شایسته ذات و در جلال و جمال او و طهر و معیوم

محل معاینه است که متعلق به عالم نیست ظاهر است و در تجلیات تجلی را می  
 و باطنش رفع تجلیات نموده تجلی را می بندد و طوریست که طوریست  
 که متعلق به عالم نور است ظاهرش معرفت حق و دریافت اسما و صفات  
 و باطنش انصاف خود با اسما و صفات است که و اَبْرَءُ الْاَکْمَرِ وَ اَلَا  
 بِرَحْمَةِ اَحْيِ الْمَوْتِ بِاِذْنِ اللَّهِ تَنان او است یعنی تدرست  
 میکند سر کعبه را و بر دوش را و زنده میکند مرده را بکلمه خود و طوریست  
 طوریست که حامل تجلی ذات است ظاهرش نمای کلی از علم و شعور  
 ذات و باطنش بقائیت است که اذ اتم الفقر فهو الله مراد از  
 باید دانست که فقر کمال مرتبه اولیاست و حکم آنها مثل حکم خدا است  
 چنانکه هیچک عالم سر از خط فرمان آنها بیرون آوردن نمیتواند چنانچه  
 تفصیل آن فقر اولیاد در تغییرات پنجم در گذشته و قدرت محبوب سبحا

کبریا و تعالی  
 و تعالی

رضی الله تعالی عنه در الهامات خود فرمود که خدا تعالی سبب الهام کرد  
 یا غوث الاعظم لیس اعتبار عندی من لیس فی شئ من الشیء  
 الذی امر به کل شیء اذا قال الشیء کن فیکون فی شیء  
 بزرگ فقیر نرومن انکس نیست که نزد او چیزی نباشد  
 بلکه فقیر است که حکم او در همه شیان نافذ باشد و هرگاه بگوید  
 یا فکون فیکون یا فیکون فیکون حکم او مثل حکم خدا تعالی است هر چه بگوید  
 و هر چه بگوید و هر چه بگوید همه از خدا تعالی است چنانچه شان بفرمان  
 صلی الله علیه و آله وسلم است و ما یطلق عن العوی ان یقول  
 الا و حی یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بگوید  
 از خواست خود بگوید بلکه آنچه بگوید از وحی و فرمان خدا تعالی است  
 چنانکه او بگوید است ان و حی چنانچه مولانا روم در مثنوی فرمود



سه و دو دان داریم گویا چونی یکدان نیانست در یکاوی  
 یکدان نالان شده سوی ثنا : نای و هوی در کنده و رجا  
 یک دانند هر که اورا نظر است : کاین فغان این برو نم این است  
 و دم این نای از دهمای است : نای و هوی روح از پیگاوست  
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده العقر سواد یعنی کل  
 شیء و یا صراط کمال حقش یعنی فقر سیاهی است که  
 پوشیده میشود در آن همه شیا یعنی هر که رافق حاصل شد غیر از خدا  
 کدای شئی نمید و هم فقر سپید است ظاهر شود و تحقیق کل شئی یعنی  
 هر که مرتبه فقر یافت کدای شئی از حاطه او بیرون نیست که من له المولی  
 فله الکلی یعنی هر که برای او خداست همه عالم برای اوست مشهور است  
 و این مرتبه فقر تحقیقی است و آنرا که این مرتبه نمیدارند و خود را فقیر میکوبند

فقیر تعلیمی و مجازی اند چنانکه بزرگی گفته اند هر کس فوق ثبوت فقر است  
 فقر آنست که نفس او اسیر است : هر کس که فقر تحقیقی نباید  
 یقین کو در دو عالم او میراست : هر آنکس که بتعلیت و فقر  
 اسیر است و اسیر است : الحاصل نزد خدای صوفیه فقر است  
 چنانکه مرتبه قایم است دیدن خدا تعالی نیز در دنیا بچشم دل  
 و بضای تعینات جانیر است چنانکه نزد علماء ظاهر و در خواب جانیر است  
 و این دیدن خاصان از دیدنیدن حق تعالی است که ایت مذکور  
 یعنی قَدْ جَاءَكُمْ لَصَائِبُ مِنَ الرَّحْمَنِ ویدی بین بر آن است  
 دیگر که با وجود دیدنیدن ندید و آن در هر دو عالم کور است که و  
 مِنْ كَانٍ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَمَوْءُوْهُ لَآخِرَةُ اَعْمٰی تفسیر است و این  
 دیدن بی تصفیه قلب و هدایت پیر طریقت پیر نخواهند شد که تصریح است

و از این کتاب که در خواهر شدت افتاد

استقامت قوله تعالى

فَمَا أَتَىٰ لَنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ نَشْكُرُكَ وَلَا نَكْفُرُكَ  
إِن تَخِشَىٰ تَغْوِيًّا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ أَعْلَى  
الْشَّيْءِ عَلَى الْمَرْضَىٰ امْسُقْ أَمْرًا فِي السَّمَوَاتِ مَا فِي الْأَرْضِ  
وَمَا بَيْنَهُمَا وَانْقُطَعِ النَّوْءُ يَبْقَىٰ عُرْسَتَا دِيمِ بَرْتُو قُرْآنِ بَانِجِ  
مَشْنِي لَكِنْ بَرَايِ شِيدُو دُونِ الْكَبِيرِ صَدْفُو فَرَسْتَادُو لِي اَزَاكُلُو فَرِيدِ  
زَمِينِ رَاوِ آسْمَاهَايِ لِبَنْدَرِ اِنجَشْتَدُو بِرِ عُرْشِ غَالِبِ شَدْمُو رَاوِ آسْمَاهَايِ  
اِنجَدُو رَاوِ آسْمَاهَايِ وَ اِنجَدُو رَزَمِينِ وَ اِنجَدُو سِيَانِ اَن هَرُو سَوِطِ

و آنچه زیر خاک است یعنی تری انبساط را بسکونید که زیر تر است از  
 طبقات زمین باید دانست که طه از حروف مقطعات است  
 حقیقت معنی آن بجز خدا تعالی دیگر نمیداند و بعضی علما حروف مقطعات را  
 از تشابهات شمارند چنانچه در آغاز کتاب بیان شده و دیگر معلوم  
 از ابن عباس رضی الله عنهما حدیث کرده اند و صلی الله علیه و آله  
 فرمود که اوایل سوره های قرآن و اوایل آنها مثل آخر سوره الفجر  
 و غیره خداست و از خواندن زیر عرش عطا فرموده و بعضی گفته که طه یعنی  
 قسم است و بعضی گفته نامی از نامهای خدا تعالی است و مجاهد و حسن و عطاء  
 و ضحاک گفته که معنی آن یاد اجل است و قتاده گفته طه نقطه سیرانی  
 بمعنی یاد اجل است و کلمی فرموده بمعنی یا افسان است و قتاد گفته  
 طه یعنی طی کن زمین را بدو قدم خود مراد از نماز توحید و مجاهد کب

که حروف مقطعات است و حروف  
 و طه از حروف مقطعات است  
 کیفیت استخوانی می باشد

گفت طهر قسم است بطول نماز و هدایت

انور و صلی الله علیه و آله و سلم و در تفسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه

نقل میکند که طهر سو کند بطهارت ابلت رسول الله است که و طهر کند

قطعی و ایشان شرافت و سعید این خبر گفته طهر مراد از امام طاهر است

و مراد از هم طهرت و طهاری روایت کرده که هرگاه این سوره نازل

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که بود و چنان عبادت حق شوق

بودند که بسبب طول قیام گاهی بر دو قدم گاهی بر یک پای می ایستاد

و یکی می بردشت تا در نماز تمام شب بخت شود پس حق تعالی این سوره نازل

فرمود تا آنحضرت بر بعضی خود تخفیف نشدت فرمود چنانچه سغیر یا انزلنا

علیک القرآن لنتقی یعنی نازل کردیم قرآن بر تو تا خود را در

اندازی بلکه برای پند دادن آنکه تیرسد و بعضی در سبب نزول

این گفته که مشرکان که بسبب شکی نیست که قرآن  
 بر محمد نازل شد که بر آنکه خود را در حق شکی ندارد و حق تعالی را  
 انما بانحضرت اطلع و اوصانا ازلنا عليك القرآن لتشتي اني من  
 رابرتو نازل نکردیم تا خود را در حق و حق اندازی الا انك لو علمت  
 یحییٰ مکر را به یاد دانی که از خدا تیرد قاتلین خلق  
 الا وخر و التواضع الطلی فی فرو فرستدونی از آنکه فرستد  
 و اسماهای بلند را الرحمن اعلم العرش استوی نیستی بخنده بر عرش  
 غالب شده مرا و راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین و آنچه میان  
 آسمانهاست و آنچه زیر خاک است و در عالم برادیت ابن عباس نقلی  
 گفته که زمین بر پشت ماهی است و ماهی در میان مایه و آن ماهی چنان  
 است که سر و دم آن تا زیر عرش رسد و آن

سنک بر شاخ کاو ماتحت خاکست کایعلیه کالاهه یعنی نمیداند  
 از امر خدا تعالی و این کاو و این کثا و هست و آب میا از اندرون شکم  
 آن کاو بر می آید و هرگاه آب باز برف کشم آن کاو می رود و دریا خشک  
 می شود و در تیر و غیره از و سب بن بنیه آمده که سخت طبع ترین  
 برده شش فرشته است و درین فرشته به صغریه می سنک است  
 و صغریه بر شاخ کاو لیت از فردوس و توایم کاو و پشت هاست  
 از عوض کوشه و هاست ثابت است به بحر و بحر به جنم و جنم به شل و شل به کج  
 بر جهانی از طلعت و آن حجاب بر تری و علم اهل آسمان و زمین از تری  
 بیش نرسیده و ماتحت تری یعنی خاک بر حق و گیرند از و بعضی  
 تهایر نموده که بحساب ابجد نه عدد است و چون مجموع چهارده شود  
 و معمول است که ماه میزند و ایام به مرتبه بر میرسد و نور کامل پیدا میکند

پس حق تعالی سرور را اصلی ائمه علیه السلام کمال مرتبه جامعیت نور  
 رسانیده بکلمه طه خطاب فرمود تا معلوم شود که چنانکه نور قرآن بر تو نازل  
 نور شید و رشب چهارده کامل میشود ای حبیب بن نور تو از تو نور  
 من بدرجه کمال رسیده است و قرآن بر تو برای اظهار کمال مرتبه توانا  
 کرده ایم نه برای آنکه خود را در رنج و تعب شب بیداری و تهجد نماز کند  
 اندازی بلکه نزول قرآن محض برای پند و نصیحت کردن تار ان لطیف  
 کفر و عصیانست تا برای آنها بشیر و خیر باشی نعم ما قیل  
 ماه چون کامل شود انور بود      ز آنکه او عمارت نور خور بود  
 گاه باه بزرگی که شاه بدر      صدر تو مشروح و کارت شرح صدر  
 در شب تاریکی کفر و ضلال      از منت روشن شدن نور جلال  
 و محی الیوم بن عربی گفته است مراد اینست که خدایت را یغیر باید یا طاهر



لوقت البقية یعنی ای محمد که تو پاک از لایش عدم ایمان کن  
 هستی و عدم ایمان آنها از زیاده ای جواب آنها از حق است و عدم  
 مراد یا هادی یعنی ای هدایت کننده بر آنچه از حق تبار  
 طبع شدی فلما تفتت فصاحت یعنی پس در شقت بسیار شد  
 خود را ماضی که لایک التراب است یعنی زل زل کردیم و  
 بر تو تا خود را و شقت اندازی و یار یافت بسیار پیش  
 و پاک خود بر کاری و تو کامل تر شد و صفای و پاک نفس از کجی  
 برده ایم من که کار بر دیت و این عدم هدایت شرکاتی تار  
 دل آنهاست و بقدر تو و مقصود و قول تاثیر آن بر دود و در  
 زاینجا هست که ال بر ال الله علی الله و الله و الله و الله  
 الطریکون و الله که بر تو یعنی تفتت تفتت غافل خلق که

وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ یعنی این نزول محض لغرض یاد و یادینست  
 برای آنکه که موصوف است بکلیه صفات جلاله و جلالیه پروردگار و  
 این تمامها تمهید است چنانکه خلق اسما و زمین یعنی عالم ارواح  
 و اجسام که ان جسم مطلق اند و گردانیدند خدا تعالی آنها را اجزای  
 حلال که پوشیده کننده جمال پروردگار اند همچنان حجاب از انبیا  
 غیب ترا یعنی روحانیت ترا و مراتب کمال ترا و زمین شهادت ترا  
 که بدن است (الرَّحْمَنُ) اَی رَبُّكَ الْجَلِيلُ الْحَبِيبُ الْحَقُّ  
 بجلال و الجلیل القلیل بحال رحمت علی الکمال ان لا یخلو امتی  
 الرحمة الرحمانه و کلام یوحی یعنی پروردگار تو بزرگ است و  
 پروردگای مخلوقات بجلال خود و آن پروردگار جلیل است ظهور  
 بجلال رحمت بر هر چه که گدای شئی خالی نیست از رحمت و گردنه جمال

حجت نبودی که امری نبی ظاهر نکشتی و همین ظهور حاکمیت است که علی  
 العرش استوی یعنی بر عرش ظهور شده و ظهور اثر آن یعنی نفی عالم  
 و جمیع موجودات عین آن استوی شده بر عرش دل تو نیز ظهور جمیع  
 صفات و ارباب دل و وصول اثر آن بهیچ خلق استوایت  
 یعنی برابریست تا آنکه تو حجت عالمین هستی و حجت تو عالم است و حق  
 یعنی تو یحییای بر مومنان و هم کافران هستی مومنان از مومنان بر تانند  
 کافران از دعوت تو و امام ترمیزی و تالیفات این است فرموده  
 که عرش یعنی ملک ابدیت و حق تعالی بر ملک خود استوی و غالب است  
 و شیخ اکبر در فتوحات مکی گفته که در بین این است بر غلط عرش و حق  
 کرده بعد از استوی که ما فی السموات آیت اله باید خواند که نیست  
 مسمی آن نیست ای ثقیل که ما فی السموات و شیخ اسلام فرموده که

در بیان شیخ اکبر  
 در بیان شیخ اکبر  
 در بیان شیخ اکبر

همه برای خداست و هر چه باین اسمها و نیتها و آنچه زیاده  
 است تحت مملکت و قهر سلطنت و تاثیر آن پروردگار است و هیچیک شی  
 از موجودات یافته نمیشود و نه حرکت و سکون کردن میتواند و نه  
 تغییر و قیام مگر حکم پروردگار و همچنان همه موجودات پیش قهر خدا  
 و قهاریت و تعالی فانی اند کسی نمیشود و نمی ماند و محله میکند و حرکت  
 نمیتواند مگر با امر خداست تعالی که لا یتمرن فی شئ الا باذن الله تعالی  
 همه ارباب طریقت و شریعت است و انواع همه عطا از حق تعالی است  
 زیرا که هر اسمش را عطیه جدا گانه بوده است و انسان ظهور اسم جامع است  
 لهذا خیر و شر هر دو از وی میخیزد زیرا که ذات را دو تجلی است  
 یکی <sup>طال</sup> طال و دوم <sup>جلال</sup> جلال و هر یک را باعتبار تجلی قبض و بسط چنانچه فرموده  
 قُلْ كُلٌّ عِنْدَ اللَّهِ یعنی کمبو که همه قبض و بسط و کرانی و از رانی

چه که عرش نام جسمی محیط تمامی اجسام بوده است و عرش را عرش بر  
 ان گفته اند که از همه اجسام بلند تر است و یا برای آنکه شباهت به تخت شاه است  
 که تمامی احکام و تدابیر ملک از بالای آن جاری شود پیش (عَلَى الْعَرْشِ  
 اسْتَوَى) استیلا و علیه او استواء امره علیه یعنی علیه  
 رحمن بر عرش است یا استواء امر آن بر دست یا استواء ان تقیم  
 بر دست و بعضی ارباب تفسیر گفته اند لَا اسْتَوَا عَلَى الْعَرْشِ صِفَةً  
 بِلَا لَيْفٍ یعنی معنی آن اینست حق سبحانه تعالی مستوی یعنی بر تخت عرش  
 بر وجهیکه قصد کردیم او را منزه از تمکن پس استواء علی العرش بیان  
 جلالت ملک و سلطان و یتعالی و عظمت شان و وسعت قدرت اوست  
 در خلق اینچنین اجسام و احرام که مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ  
 وَمَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى یعنی مملکت و سلطنت اسماء و زمینها

همه برای خداست و هر چه باین اسمها و زینها و آنچه زیاده  
 است تحت مملکت و قهر سلطنت و تاثیر آن پروردگار است و هیچیک شی  
 از موجودات یافته میشود و نه حرکت و سکون کردن میتواند و نه  
 تغییر و قیام مگر بحکم پروردگار و همچنان همه موجودات پیش قهر خدا  
 و قهرایت و تعالی فانی اند کسی نمیشود و نمی بیند و عمل نمیکند و حرکت  
 نمیتواند مگر بامر خدا تعالی که لا یشک فی ذلک الا بادن الله قرا  
 همه ارباب طریقت و شریعت است و انواع همه عطا از حق تعالی است  
 زیرا که هر اسمش را عطیه جدا گانه بوده است و انسان ظهور اسم جامع است  
 لذا خیر و شر هر دو از وی میخیزد زیرا که ذات را دو تجلی است  
 یکی جمال و یوم جمال و هر یک را با اعتبار تجلی قبض و بسط چنانچه فرموده  
 قل لا یغنی عنکم الله شیئاً لکن یغنی عنکم الله من یشاء و از زانی

بیان سبب توفیق و توفیق حاصل  
 بهر کسی که در راه حق باشد

و غیبت و نهیست از نزد یک خداست تعالی است و بار او را از خفا که  
 اگر در در آخر نیت بخشد عطا است اگر دست وی بهر چیز است  
 هر که عمل ظالم نشود و اگر چه بعضی کوه بنیان بنظر آید لیکن الله  
 سائشاً و حکماً ماین میسکونید که کفر و ایمان هر دو مخلوق  
 حق است اگر کفر بود و چه ایمان داد و هم با خود فرمود و ظاهر است  
 که چون چیزی خود بدو باز نواخته کند موجب ظلم است و حال آنکه  
 و تعالی میفرماید و ما الله بظلام العیون یعنی خداست تعالی نیست  
 ظلم کننده بر بندگان خود و جانش نیست که ذات کمالات و عالم  
 غیب صور علم حق اند و در اندراج ذات بر تبه علم تحقیق کائنات  
 التصویر فی علم المصور یعنی مانند اهل بودن تصویر در علم  
 پس حق تعالی تصور علمی را که در خارج وجود بخشی فرمود باقتضای

هر یک از ایشان چنانکه بعلم از خود میدادند استیفاء نمیکردند گفتند  
 حال هر ممکنی بکس عدم باشد و اندر بیدار و بیش و نه کم  
 یعنی بحسب اقتضای ذوات ایشان تقدیر اینهمه در ازل فرموده  
 بود و چنان اینهمه یک و بدایشان در ایشان خلق فرموده و عالم  
 شهادت از ایشان بوقوع آورد که **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مَّا تَعْلَمُونَ**  
 مراد از است یعنی تعالی فعل زندگان در ازل بحسب اقتضای  
 ذاتی ایشان در ایشان خلق فرموده و بعضی باقتضای ذاتی خود  
 بی استحقاق و اقتضای ایشان و طاعت است اگر حق تعالی مقتضای  
 ذاتی خود میخواست بر اینهمه خلق ضلالت بنسبت ایشان نمیخواست  
 چنانچه از ایشان **وَمَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللّٰهِ وَمَا**  
**اَصَابَكَ مِنْ شَرٍّ فَمِنْ اَنْفِكَ** یعنی آنچه برسد ترا از نیکی



پس این از جانب خداست و آنچه برسد ترا از بدی و آن  
 از نفس تو یعنی اقتضای تو است بدان خبر میدهم و صاحبش  
 قیصری گفته فاقد ر علیهم الکفر و العصیان من نفسه  
 بل با مقتضای اعیانهم نمی تقدیر نکردی تا کفر و عصیان بر آن  
 از مقتضای ذاتی خود بلکه آن خلق کفر و عصیان برای کافران  
 و عاصیان جب و انثات ذاتی آنهاست چنانچه گفته  
 و ذلک فطلبهم بلسان استدلال و هم ان یجلبهم کافرا  
 او عاصیا عما طلب عین الحاد و صورته و عین  
 الکلب صورته و الحکم علیه بالنجاسة العنیه ایضا  
 مقتضی ذاتی این تقدیر بسبب طلب آنها زبان قابلیت  
 باینکه گردانند کافرا یا نه کار بوده است چنانکه ختم خصوصت خود نموده

خواست و سنگ صورت خود و حکم نجاست عینه سنگ هم در نخواست  
 او است نه با مقتضای حق پس ازین روست یعنی نظر با مقتضای ذاتی  
 بنندگان صدور افعال نیک و بد در دنیا با ایشان منسوب نشود و همچنان  
 و عقاب و راحت با ایشان لاحق میگردد و ازین وجه است که حق تعالی فرموده  
 وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یعنی کافران  
 و عاصیان خدا را تعالی ظلم نکرد و لکن بودند آنها که نفسهای ایشان  
 بر ایشان ظلم کردند و روایت است که روز قیامت کافران کینه کاران  
 از حق تعالی خواهند کرد که چرا ما را چنین آفریدی و نیت داراوه  
 فعل بد و کسب آن با چرا دادی بایستی که نکو کار کردی و در حله  
 ابرار آفریدی و از دروغ نجات دادی انگاه حق تعالی مقتضای  
 ایشان را ایشان کشف خواهد کرد که ببینید هر چه ظاهر و زمین

شماست به بر سر تقضای عین شماست به بر سر عین شما تا خدا کرد  
 فیض خود بر آن هویدا کرد و ایشان بجایه تقضای خود ما بخل  
 نکرده خوانند چنانچه حق تعالی فرماید **قُلْ اللَّهُ الْخَبِيرُ الْبَالِغُ**  
 یعنی گویا محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس بر خداست قیاس و دلیل است  
 رسیده و روشن و اگر چه اسما و صفات و افعال نسبت بوجود او  
 منسوب می شود مگر ذات از همه سواست که **إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ**  
**عَنِ الْعَالَمِينَ** و بیلی روشن بر دست و عارفین گفته اند که همین  
 یک ذات است که به نشان هر صفات به تجلیات کونا کون نباشد  
 و تجلیات را انکار نیست چنانچه جامی فرموده **و**  
 هر چه در غیب است پنهان بود و در شهادت ظهور کرد و نمود  
 و وجود در همه مراتب حقایق ساریست و او در همه مراتب حقایق

عین و سیت با اعتبار علی چنانکه نور آفتاب بر پاک و نجس همه جایز  
 است نه از یکی لطافت گیر و نه از پیدری کاست همچنان وجود  
 از کثرت خیال به شیونات صفات ظاهرست خلاف این و آن  
 از تفاوت نظرست و در صورت ظلم عدل باید گفت زیرا که تصرف  
 ملک خود ظلم نیست و در حدیث صحیح آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمود که کار بتغذیر البیت بسیار کار اهل حنبت میکنند چنانکه  
 فیما بین آنها و حنبت پیچک بعدی نمایند الا بقدر یک باشت پس تقدیر الی  
 بران غالب شده کار اهل نار میکنند و آنها را در جهنمی بر دوش  
 گسان همواره کار اهل نار میکنند تا آنکه فیما بین آنها و دوزخ یک  
 بعدی باشد قصاص بران غلبه میکنند و کار اهل حنبت از آنها میکنند و  
 می بود اصحاب انحضرت عرض کردند افسس یا رسول الله و نزل الله

یعنی ای کینه کنیم یا رسول الله بر قضا و کذا ریم عمل را فرمود و علوا  
 کَلِّمْهُمْ لِمَا خَلَقَ لَهُ یعنی عمل کنید و دست از عمل بازدارید زیرا که  
 سید از اهل سعادت میسر می آید و شیطان از اهل شقاوت و از عمل بازدارند  
 محض حماقت است و از اینجا است که مولانا روم در شنوی فرموده  
 هر که را بهر کاری ساختند بیل آن در خاطرش انداختند  
 فَعَلَ الْحَكِيمُ لَا يَجْلُو عَنْ الْحَكْمَةِ یعنی فعل حکیم خالی از حکمت نیست  
 و ترا در وی دخل نیست از عیسی علیه السلام نقل میکنند که فرمود  
 از زنده کردن مرده و از بنیا کردن کور و از زاده عاجز بنیادم  
 لکن از علاج احمق که بیماری و از سن دفع نمیشود پس لازم است که  
 چون پیغمبر از بیماری باطن عقیدت و توقف یافته بعلاج ان احکام  
 شرایع جاری فرموده اند یک موهب خلاف ان رواند از زنده شدن

بیاورد و بگوید خیر از خیر است

کامل از دارالشعاع تقدیر الهی حاصل شود و هر چند باعتبار خیر و  
و شر من الله تعا و جو و غیر و شر از خداست لکن وجودی غیر  
و هم شر محض است و مقتضای یحیی خیر و لازمه یحیی و چگونه شر است  
پس حساب است که شر را منسوب با مقتضای خود و خیر را از یحیی محض  
و انظار اولی است نه نه و از اینجا است که در قرآن مجید و اوست  
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ  
سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ یعنی آنچه بر بدتر از نیکی آن از طرف خداست  
و آنچه آید تر از بدی و آن از نفس تو است و همین معنی است که حافظ  
علیه الرحمه فرموده **هـ** کناه اگر چه با حق را بخوده است حافظ  
تو در طریق ادب کوشش کو کناه هست \* حق تعا و قرآن مجید فرموده  
قُلْ كُلٌّ عِلْمٌ لِّمَنَّا عِلْمُهُ یعنی بگو هر کس که عمل سکینه بر طریقه که

شاکل حال او باشد از غیر و شر و بدایت و ضلالت بیکجا و در خصوص  
 نعمت اعراض و در وقوع محنت یاس سیدار و دوسون در غیر  
 اساس واری و در شره شکیبایی می درزد و بعضی گفته شاکل بفری  
 طبیعت است یا عادت و سنت یا مقدار قوت طاعت اما محال  
 معنی همه راجع بآنست که هر کس آن کند که از وسوسه اذرا و استیست  
 که از شبلی علیه الرحمه خلیفه حضرت سید الطایفه جمید بغدادی رحمه الله علیه  
 پرسیدند که در آیات قرآن کدام آیت امیدوار تر است فرمود  
 قُلْ كُلٌّ يَعْلَمُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ كَفْتَنُ دَرِین آیت از راجحه چیز است  
 گفت از بنده و جفا و خطا اید که شاکله او است و از خدا و فاد عطا که  
 شایان او است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هر چه خواهد  
 زنیع و عطا دینیت کس را محال چون و چرا نه بعضی محققین گفته

در بیان این اسم و عطا و عطا

که منع و عطاء الهی بدو جهت یکی لازمی دوم عارضی و آن عارضی را  
 مثلا از یک کس چیزی باز گرفته باز همان چیزی را و عطا فرماید  
 چنانکه با دوشاه را که کرده و کد را با دوشاه و کافر را ولی و ولی را  
 کافر ساخته باز آنها را بحال اول آورده چنانچه از ایت **قُلْ اَللّٰهُمَّ**  
**سَالِكِ الْمَلٰٓئِكَةِ قَوْلِ الْمَلٰٓئِكَةِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعِ الْمَلٰٓئِكَةِ**  
**مَنْ تَشَاءُ** از ظاهرت و این منع و عطاء عارضی است اگر چه مقصود  
 و ثبات ایشانست لازمی است یکی راستی و خلقی با سلطنتی  
 جمیع اعضا می افروزند و با دوشاه عالم میکنند و همه عمر بصحت و عافیت  
 و دولت و سعادت می درازد یکی را که و کرد و کند و بیت و پای  
 می افروزند و تمامی عمر بانه اعیان فقر و کسب کی گرفتار می درازد و چنان  
 کافر را بفریاد کرده بر همان می درازد و وفات میدهد و موسی را



برایمان و هر دورا بموجب ان به جزا و نر امر میسازند و این منع و عطا  
 لازمست که هرگز از ان شخص تبدیل و تغیری پذیرد و اینهم مقتضای  
 ذاتی ایشانست که حق تعالی بتغییر تبدیل آن قادرست لکن عادت نیست  
 و شاد را اعتدای نه چنانکه کار آتش همیشه سوختن است و گاهی بر یک  
 خورستند و میگردانند و اینهم مقتضای ذات ایشانست پس مقصود از  
 امر و نهی آنست که بندگانست که مطیع کیت و عاصی کدام تا آخرت  
 اتمام حجت شود و هر کس از ان ثواب عقاب نماید کافیل

این حدیث از کتب معتبره است

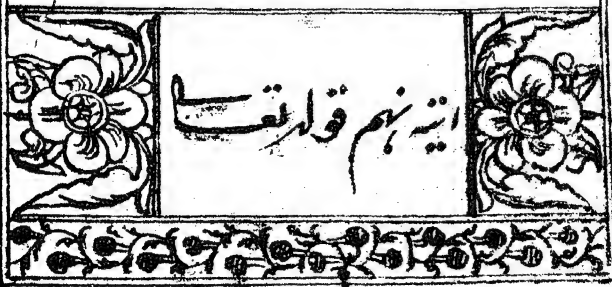
هر چه در هر کدام مکتوم است	پیش من لایزال معلوم است
آنچه دانسته ام چیزین و پیشین	آنچه دانسته ام پیشین برای امین
خاتم تا دین فضاوی وجود	خاتم معلوم من شود و شهود
امر من بهر آرزو دن شهادت	امر من بهر آرزو می خون شهادت

تاز قوه هم به فعل آید **لا** جرم امر و نهی می باید  
 و غرض ازین چنانکه با تبحر انقیاد امر و نهی ازینجا محکم گرفته شود  
 مطیع را بجنّت آرد و کافر عاصی را بهنیم اندازد و فعل الحکیم لا یخلو  
 عن الحکامه همین معنی است و از اینجاست که در عقاید غیر مودعه  
 عدل و فضل است سوی او منسوب **لا** ظلم باشد و فعل او مستوجب  
 خوف و رجا که از حق است چنین باید که از عدل او خوف کند و از  
 فضل او رجا که **الْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ** حدیث واقع است  
 پس ازین تفصیل سلسله جبر و قدر که بس مشکل است بخوبی ظاهر شود  
 که جبر برین حیثیت تقدیر الهیت و اختیار برین حیثیت الاقتصای ذاتی  
 هر یک از مسلم و کافر و فاسق و غیره از خبریات و کلیات است  
 پس آنچه حافظ میفرماید **کناه** که چه نبود و احتیاج را حافظ **لا**

تو در طریق ادب کوشش کوکنا نیست و مصرعه اول نظر بمقدرات  
 الهیت که آنچه بتقدیر الهی از بنده بوقوع می آید اختیار بنده را در  
 و خلی نیست بلکه بتقدیر الهیت و مصرعه دوم نظر بقضای ذاتی خود است  
 یعنی اگر چه صدور گناه از من بتقدیر الهی است و با اختیار من نیست که  
 او اراده گناه در من افریده اما تقدیر الهی و پیدا کردن گناه من  
 بحسب اقتضای ذات منست و نیک و بد که چه مقتضای قضایست  
 این خلاف رضا و آن برضا است و برای همین است که حق تعالی فرموده  
 وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ یعنی راضی نشود  
 خدا تعالی از بنده گان کافر و خدا تعالی دوست ندارد فساد و این  
 بر صورت ادب بکتاب حضرت حق تحقیق میشود بدانکه ادب بدو  
 درجه است <sup>۱</sup> صوری و <sup>۲</sup> مستوی و ادب صوری آنکه چون صدور فعل بد

بیان در ادب بکتاب حضرت حق

ماتحت تقدیر است بلاخط ظاهر نسبت آن خود کند و بطاهر موقوف تصور  
 خود شود اما در باطن با مرقی آن ناخوش باشد که این چنین تقدیر فرموده  
 گویند مقررین تقدیر الهیت و ادب معنوی آنکه نظر با مقتضای ذات خود  
 گوید که تصور مرقی تقدیر بیحکیمیت بلکه تقدیر او ماتحت اقتضای  
 ذات من بود آنچه بوقوع آمده از غمت و دلر احم بازبان چنان  
 دارد و چنانکه بزرگی گفته **هه** همان کشت خویشم گزینیکه کردی است  
 حاشا که هیچ شکوه نبود از قضا مرا و کار عارفان چیست اللهم  
 اعملنا من هم محرماتك و جلیات امین



وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَاعْلَمُوا تَوْسُوسَ بِهِ  
نَفْسَهُ وَغَوَّاهُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ جَبَلٍ أَلْوَرَ يَدِ يَمِينِي

و هر آنکه تحقیق نماید اوستی را و سید اینم آنچه و سوره می کند بدان  
نفس او و مانزدیک تریم بسوی او از رک جان و تغییر خشنی گفته  
که این نزدیکی بوی بعلم و قدرت است نه بکمان و مسافت و ما و بی  
فرموده جَبَلٍ أَلْوَرَ یَدِ یَمِیْنِ تَمَثَّلُ بِلِیْلِ عِلْمِ خدای بر بنده  
نزدیکتر است از علم دل بوی و گفته اند باین نزدیکتریم بحال وی کسی که  
نزدیکتر باشد از جبل و ید بوی صاحب بحر الرایت میگوید جَبَلٍ أَلْوَرَ یَدِ  
اَقْرَبُ اجْزَاءِ نَفْسِ الْإِنْسَانِ بَوِی پس چنانچه انسان هرگاه که خود را  
می طلبد بیاید و حق را نیز هرگاه که میجوید می یابد چنانچه قرآن  
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده وَإِذَا أَسْأَلْتُ عِبَادِي عَنْ

این سخن را بکمال کمال و کمال  
و کمال کمال و کمال کمال و کمال کمال

فَأَلَى قَرِيبٍ أُجِيبَ مَعْوَةَ الدَّاعِ <sup>ال</sup> یعنی هرگاه سوال کن از تو  
 ای محمد بنده من از من پس من قریب ام و قبول میکنم دعای <sup>ال</sup> کننده  
 و در زیور آمده <sup>ال</sup> اامن طلبنی و جدلی یعنی آگاه باش که هر که  
 طلب کرد مرا یافت <sup>ال</sup> اتمنی یعنی سخن اقرب گفت من جلال <sup>ال</sup> الهی  
 تو طلبند شیر ملکوت را بعید از ای مکان و تیر ما بر ساخته  
 صید نزدیک تو دور اندخته باید دانست که قرب حق <sup>ال</sup> تعالی همچون  
 است چون کیفیت قرب جان را که پیوسته است متن در نمیتوان رفت  
 قرب حق را که از کیفیت منزله است چگونه ادراک توان نمود چنانچه  
 مولانا روم فرماید **قرب** همچونست جانت را ای تو که  
 قرب حق را چون بدانی ای عمو <sup>ال</sup> قربی بالا و پستی رفتی  
 قرب حق از عقیدستی متن است <sup>ال</sup> چنانچه در سراج النبوه گفته که چون

خواجه عالم صلی الله علیه و سلم قدم بر اوج معراج نهاد و چنانچه  
 او را در کشاکش او رو و کلمات وحی در درون انحراف جوشش او  
 ذرات وجود او و اجزای نهاد او و ظرات دل و قلب بر سر نهاد  
 بجلیه وحی ارستیه شدند لطافت روح بر کثافت قلوب غالب آمد  
 نور نبوت های و ارسایه بر سر تیر متحرک افکند باطن آن نور بر طاعتی  
 قصد طیران کرد از فر پر او اثری شمع سیاقش با مرغ و دانه  
 شمع حکم جان گرفت جان مرتبه عقل یافت **س** با نفس فانی  
 و اسکاه **پ** مرغ دلش رفت بار اسکاه **پ** مرغ بر انداخت یعنی ملک  
 خرقة در انداخته یعنی ملک **پ** مرغ البیت نفس نشسته **پ** فانی  
 سکه شده **پ** که ما ذاع البصر و ما اطمع یعنی بند شد چشم  
 نه خیر و گشت بیان او برست و حضرت سلطان العارفين با نیر و نور

فرموده که حق تعالی را بی کیف در واقع دیدیم و پرسیدیم الهی کیف  
 الطريق الیک یعنی آی پروردگار برای قرب تو چگونه راه بوده است  
 فقال مع نفسك و تعالی یعنی حق تعالی فرمود بگذر نفس ترا یعنی  
 هستی ترا و بیا بسوی من رباعی که صحبت شاه بایست و در پیشگاه  
 از خویش نماند و به پای خویش آید خواهی که بنرم و صلح محرم کردی  
 خود را برین در یکبار و پیش آید در کشف الاسرار آورده که قرب بند  
 به حق آنست که فرمود و اتقرب یعنی سجد کن نزدیکش  
 و در حدیث شریف وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی  
 بالتعاضل یعنی همیشه است بند که نزدیک میشود من از نوافل و من  
 قرب اول بایمان است و تصدیق و اخراج است و تحقیق نعمی تمام  
 شایسته که او تعبد الله کافک ترا بوده است احسانا بوده است



پس قرب حق تعالی مرند را بدو قسم میباشد یکی کانه خلق را عالم قدس  
 چنانکه و هو معکم اینها گفته یعنی خدا تعالی با شماست هرگاه  
 باشند عموماً بوده است و دیگر خواص درگاه را انجسایس برودند  
 لطف که غنی اقرب الیه من جملة الودید بیان او است یعنی  
 اول او را قربی و در غیبی تا از جهانش بر ماند پس قربی نخستین  
 تا از آب و گلش باز برد و از متنی موهوم شده را یکبار و متنی  
 اصلی ظهور یافته میکند چنانکه در اول خود بود و در آخر هم خود باشد  
 و اینجا علایق مرتفع و سبب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی  
 میشوند و اشاره منتهی و عبارات متغی و حق تعالی یکبار و یکبار میاید  
 رباعی موج بحر لمن اللک برآید ناگاه به غرق کردند و آن بحر و پیش  
 چه شاه به فرین موهوم چنان سوزاند زانوش عشق که فی دانه بماند

فی کاه: و در تغییر عالم التمزیز گفته است: سَوَّيْتُ مَبْنَعَةَ نَبِيٍّ  
 حدیث میکند: بان دل او بر پایشید و نیت و سخن آترب الیه  
 سیدانیم ضمایر نندگان زیاده و جبل الوریق یعنی از رک کردن  
 وی جبل و ریدر لکیت و رسیان حلق و کردن و تعلق ان و سایر  
 و بعضی رک جان گفته و حمی الدین ابن عربی در تغییر خود فرموده که این  
 تمثیل است برای قرب باطنی حقیقی باصوت طاری نندگان و نقطه اقرب  
 ولالت میگوید که در بیان عبودیتی باکل بعد نیت زیرا که تحقیق عبودیت  
 سدرج هویت حق است و جبل و ریدر لکیت که سبب حیات و موت  
 انسان متعلق باوست و آن خرد بدن و قریب بجان او است لکن  
 خدا تعالی قریب تر است از و بلکه وجود آن اگر چه چشم تحقیق نبیند  
 وجود مطلق است اگر چنان نبودی معدوم محض و لاشی محض بودی

وحق تعالی نسبت زیادتی قرب آن از رک جان بخود نمرودی  
 چنانچه امیر المومنین علیه رضی الله عنه فرموده هو مع کاشی لا بمقادیر  
 یعنی اندات حق با همه شئی است نه نزدیک انشئی و کدیمی شئی  
 بدون نسبت با انشئی نمیشود و هو معکم ایما ککنه یعنی او  
 با شماست هر جا که باشید دلیل روشنست بدانکه معیت بر خیم  
 میباشد یکی معیت جوهر با جوهر دوم معیت عرض با جوهر سوم معیت  
 با جسم چهارم معیت حق با عبد مگر معرفت معیت حق با عبد پس شکل  
 باریک است حس و عقل هر فرد بشر اندر او یا عقل نمیتواند زیرا که  
 اینچنین گفتن جائز نیست که خداستعالی بالا است یا تحت یا اندرون  
 یا بیرون چرا که نامحدود و نامتناهی است پس معیت حق تعالی  
 همچون معیت روح انسانی با جسم است چنانکه با یکدیگر معیت دارند

بیان معیت

و بیچ وزه از ذرات جسم نیست که روح با آن نیست و آن محیط  
 و آگاه نیست و با آنکه چنین است که جسم در مکان خود و روح در مکان  
 خود است جسم بمقام روح و روح بمقام جسم رسیدن نمیتواند بجز  
 آنکه جسم کثیف و روح لطیف است و اگر از جسم عضوی جدا کنند روح  
 بکمال خود است هیچکس زحمت و نقصان بروح انسانی نمیدرسد  
 روح با جسم است نه در جسم با آنکه هم داخل و هم خارج و هم متصل و هم  
 منفصل همچنان حق تعالی با همه است نه در همه و در میان با همه و در همه  
 بسیار است همچنان روح انسانی با آنکه لطیف است اما بظرافت  
 ذات الهی بس فرق است که آن لطیف تر از روح است و اعلاطوی  
 چه در تصرف و چه بعلم از روح بشیر است که و هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ  
 صفت او است و در مقام تمثیلی شنوید که خاک غلیظ است و آب لطیف

و هو از آب لطیف و آتش از هو لطیف تر پس هر کدام که لطیفتر است  
 بجان و دیرین عالم نسیر بالاترست باین با یکدیگر معیت دارند و  
 بمقام خود اندر شکلی طشتی بر از خاک که و چنانکه هیچکس کنجائی خاک  
 دیگر و رواند پس اگر آب در آن اندازند بی تکلف آب را کنجایش  
 بسیارند لکن آب را سکانی دیگرست و خاک را اجائی دیگر و مکان آب  
 از خاک لطیفست و خاک نمیتواند بجان آب در آید و در آسمان  
 هو را سکانی دیگر که آب در آن نمیرسد و آتش را از هو اجائی لطیف است  
 که در آن کنجائی آب نمیتواند از جسته آنکه هر چند که لطیفترست نفوذ  
 وی بیشتر و شمول و احاطت وی هم زیاده ترست یعنی هیچ ذره  
 از ذرات آن خاک نیست که آب بان نیست و بدان محیط نیست همچنان  
 یک ذره از آب و خاک نیست که در آن هو محیط نیست همچنان

هیچ ذره از خاک و آب و هوا نیست که در آن سرایت آتش نیست  
 و بدان محیط نیست و اگر چنین نبودی هرگز مزاج مختلف پیدا نمایی  
 و نباتات نرویا نیدی پس هر چهار عناصر با هم و محیط یکدیگر گیرانند  
 معنی دارند اما هر یکی بمکان خود اندر که کشف را در مکان لطیف  
 کنجایش نیست چنانچه اگر کسی دست در آب سرد کند بیچیک نمیزود  
 و اگر آن دست را از آب تر کرده در آتش گذارند بی شبهه میوزد  
 چرا که تاثیر لطیف غالب می باشد همچنان اگر دست در آب گرم خنجر  
 بگذارد خنجر سرد میگردد و آب بیچیک تاثیر آتش را دفع کردن نمیتواند  
 پس ازین تصریح ثابت شد که آب و آتش با وجود ضد با هم میشوند  
 لکن تاثیر لطیف را کثیف مزاج نیست همچنان خدا تعالی با همه موجودات  
 و بدان محیط و آگاه اما داخل عالم یا خارج عالم یا متصل یا منفصل

اورا رواست و چون اینقدر دانی و اعتقاد کنی سر من عرف  
 نفسه فقد عرف بره در یابی و این قرب تحقیقی بانه را  
 عالم برابر و یکسانست چنانچه در تفسیر این ششم هم بیان شده  
 خلاصه اینکه حقیقت این قرب بجز انبیا و اولیا کسی نمیداند و این  
 قرب بجز فنا حاصل نشود و همچنین قرب را در اصطلاح تحقیقین عراج  
 میگویند چنانچه مولانا دشتوی فرموده شغوی گفت پیغمبر که عراج مراد  
 میت بر عراج یونس احتیاء ان با بر چرخ و ان و این نشیب  
 زانکه قرب حق نیست از عجب و قرب نی نیست و نه بالا رفتن است  
 قرب حق از قد متنی متن است پس تا وقتی که سالک متنی حق در  
 پیش می و جمیع احوال و اوقات یافته خود را نیست بگذرد و حق را  
 هرگز نمی بیند که رویت شیا حقیقی است و هرگاه فانی سالک

بیان اینست سالک در متنی حق  
 که در متن حق و در اصطلاح تحقیقین  
 عراج میگویند چنانچه مولانا دشتوی فرموده

برتبه و دان غالب شود سالک را نه علم باقی ماند و نه عین و  
 نه حق و حقیقت و از اینجا است که مولانا در مثنوی فرموده **ه**  
 علم حق و علم صوفی کم شود و این سخن که با مردم شود  
 یعنی علم حق مراد اینجا شود حق است که ان عین فانی را کم نکند  
 و عین کمال توحید است چنانچه در مناقب غوثیه و محبت تنون  
 شایسته نقل میکنیم که جناب محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه اکثر  
 شب و روز بنده و بنده و روحه الوجود کلام میفرمود چنانچه شبی  
 چون موحده توحید رسید اینجا نه موحده ماند نه توحید نه واحد نه بسیار  
 نه خودی نه خدائی نه بنده نه بندگی نه هستی نه ذات نه جسم نه نفس  
 نه دلی نه ولایت نه ذات و صفات نه اسم و نه رسم نه اول  
 نه آخر نه ظاهر نه باطن نه پشت و نه روبرو نه روشنی و تاریکی



نه نفی نه اثبات نه آسمان نه زمین نه دوی نه یکا یکی نه یکی نه دونه تمام  
 نه منزل نه طلب نه طالب نه مطلوب نه عاشق نه معشوق نه عشق  
 نه آدم نه ابلیس نه کفر نه اسلام نه کافر نه مسلمان نه موس نه ایمان نه حلال  
 نه حرام نه وجود نه غیر وجود و چون در این مقام استقامت کرد موجود شود  
 هر دو کم شود سوال کردند صا التوحید یعنی ای محبوب توحید  
 چیست فرمود التوحید ترک التوحید فی التوحید یعنی توحید  
 ترک کردن توحید و توحید است و آن باین زبان گفتن باین  
 گوش شنیدن نیت اندک بلکه دل فکر نمیتواند و چشم دیدن و گوش  
 شنیدن و همین است توحید و باقی موس و هرگاه سالک باین مقام  
 رسید باز از نور علم حق باقی شده ظهور میکند و بر همه مراتب نزول  
 چنانچه جامی فرموده **ه** هر مرتبه از وجود حکمی دارد و

که حفظ مراتب کنی ز بدیعی یعنی فنا و تقار این مرتبه بوده اند  
 که ان اوصاف و افعال و حدود و آخرت به اند چنانچه در مرتبه جنیم فنا  
 صفات و سیر نفس اماره است و صفات حمیده که اول مرتبت اند و در  
 مرتبه نفس فناء خواست که صفات لوازم است و درخواست ربانی بر احکام  
 طریقت استقامت یابد و راه الهام کشاده شود و در مرتبه دل فنا  
 افعال و آثار خلقی در آثار و افعال حق است تا و حقیقت مخلوقی اثر خلقی  
 بنیزد و اطمینان قلب حاصل شود و در مرتبه روح فنا که کثرت در وحدت است  
 تا بحدیکه در شهود او بجز حق نباشد این مرتبه باشد است و چون سالک  
 به مرتبه برسد که مرتبه معانی است از ذات خود در ذات حق فنا یفتد  
 و قیاس فنا از ان گویند که سالک ذات خود را بسوی حق بنمیزد اما چون  
 یافت فنا نیست در میان نباشد و شعور بالکلیه نماز از فناء الفنا

نیکو شایسته تقابل است  
 نفس در این مرتبه کفایت نیابد

یکویند چنانچه بزرگ گفته **خود خود کم شو** و اینست پس  
 تو بباش اصل کمال اینست و پس و درین مرتبه فنا سالک بشود  
 غالب میشود و در مرتبه فنا انفس سالک خود باقی نمی باشد و سالک را  
 در غیر مرتبه نه علم است نه عین و نه حق و نه حقیقت پس در مرتبه حق تعالی  
 خواهد باز ازین فنا بفرزاتی خویش باقی گرداند پس بقایا الله  
 ازین وجه بعد فنا حاصل میشود و بقا انرا گویند که قیام حق سبحانه تعالی  
 در همه اشیا دیده باشد که فی انفسکم افلا تبصرون اشارت  
 ازین است یعنی هستی حق تعالی را بر هر شئی در جمیع احوال و اوقات  
 ببینید و هیچ شئی سالک را حجاب نمیشود و با هر آن از رویت حق هم  
 حجاب نسب کرد و دوازده رویت بسیار است و هم مختص می بیند و در مختص  
 حق تعالی را می داند و این جعفر مرتب مقام اهل تکلیف و تلوین است

و تلویین انرا گویند که در میان بطهور صفت رنگ ان صفت  
 میگردیده باشد و ان صفت در انحال بر سالک غلبه میکند و پیغمبر  
 سالک تابع حال میگردد که کُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ <sup>بیش</sup> مراد انحال  
 و تلکین قمر اگر فتن سالک است و اتصاف خود با سما و صفات و در  
 شهو و ذات بذات و در نیقام سالک صاحب اختیار است  
 بهر صفتی که میخواهد تصف شده اثر ان صفت ظاهر میگردد و هر چه  
 میخواهد ظاهر میگردد و درین مرتبه حال تابع سالک میگردد پس  
 سالک تصف بصفات حق است و تخلق با خلاق اقدس می گردد  
 و چه عجب زیرا که مشاهده رسیده که این بصیبت آتش رنگ  
 صفت ان پیدا میکند اگر انسان که مظهر خاص حق است و قریب  
 حق و فناء خود و صفت خالق گیرد و بچک بعد نیست پس این

همه مراتب که بیان شده بطریق اجمال است تفصیل این وقت  
 سلوک ظاهر خواهد شد و نزدیک تر راه حق شاید شیخ خود  
 است و آن شاید خواه جسمی باشد خواه قلبی و خواه غیبی و در  
 شاید جسمی خطرات نفسانی و شیطانی بالکل نباشد بلکه  
 خطرات ملکی می آیند و در شاید قلبی و غیبی بحر خطرات رحمانی  
 دیگر بطور بنیاد پس طریق شاید آن نیست که شب و روز  
 همه جا و در همه حال صورت شیخ از نظر غایب کرد و تا آنکه  
 چون این فعل در بیداری کند و خواب هم همون بنید عشق  
 و محبت روز افزون گردیده با نیرتبه میرسد که خود را نیست  
 و نابود کرده ذلیل و خوار تر شود و یقین داند که بحر فضل شد  
 بر حق خود را بجناب کبریائی راه نیست زیرا که وی نایاب

در بیان اینک از طریق و معنی  
 شاید شیخ است و در طریق آن

پیغمبر و مورد قتل انکهند تجویز الله فابتعونی بوده است  
 اگر چه چشم ظاهر صورت جسمی است لکن یقین دانی که حقیقت  
 نظر نور قدرت چنانکه همه اجسام نور است و در هر چه  
 نظر کنیم به تحقیق پیر نور رخ تو نیست نظوری و آن نور را  
 بوی در کل است و همه اجسام ساری شده حرکات و سکنا  
 پیدا نمایند و بنسبست جسم شکل گرفته خواست نفسانی و اذات  
 جسمانی ظاهر میکنند که محققان از املکوت اسفل نام نهاده اند و جو  
 صفات هر چهار نفس چهار خطره ظاهر میشوند سالک راه را باید که  
 دل خود را شیشه ایکنیه تصور نموده در آن دل انصوت را  
 تصور نماید و یقین داند که حاکم دل اوست و همه حرکات و سکنا  
 بکام اوست چنانکه گفته اند فعل اگر چه ظاهر از ما بود

در حقیقت فعل آن گنیا بود و خود را در شاخه هستی انصوت  
 چنان نیست کند که از برکت آن بمرتبه مولا قبل آن متولوا  
 برسد پس مرده صفت شده خود را انصوت تصور کند که او نعم  
 پس نظر بر هستی کنی که آن هستی است که از همه صورتها ظاهر شده  
 است پس همه صورتها بعد و م اندوان هستی قائم است ۵  
 هر چه هست از بلندی و پستی و همه زوایا و صورت هستی  
 اگر اول بر هستی نظر داشته بخود ای مقام تکلیف گذر کردی  
 و اگر بر خود نظر داشته بطرف حق روی توین را بعد نمودی  
 پس بر او آری که بکوش رسد او را حکیم داشته خود را هیچ دانی  
 بی کوشش در قید کوشش آمده و از کثرت این مشاهده که مرتبه  
 روح و مقام عشق است بدرگاه منور و موصول بانی و آتش اقا

در باطن التباب زند و از سباط جبروت گذر کرده قابلیت  
نشینی لاهوت پیدا کرده و دایره تجلی حلال بر آئینه قلب تو تابید  
تا ازین جمله مراتب حدوث را در ورطه فنایت انداخته و هم  
فانی محض شوی و از خود بخود گشته جمیع هستی و نیستی اندازی  
و چون تابشیر تجلی جمال بخود انسی هر مرتبه قدیمی را بر خود جلوه که  
یابی و از تابشیر شانه که اکثر عظم است از توجه پیر خندان تابشیر  
پیدا کنی که از ساس توس و دیگر نور خالص شود و بنظر نظر عارفان  
گردد و واصل کامل و مجذوب سالک شود و وقت مشاهده  
مذکور معنی بیت ان الذین یبایعونک لکم که آئینه مذکور میشود  
انشاء الله تعالی و نظر داری که ابتداء صحبت محبت پیر است  
و ازینجا است که گفته اند **هـ** صورت مرشد بکاهی به بین



آئینه ذات الهی به بین یعنی هر چه را باید که در آئینه دل سپرد  
 خدا تعالی را جوید و سپرد و هر چه را باید که خدا تعالی را شناسد  
 که با هر تو به هر چه تو به سپرد و چون هر چه دل خود را مقابل دل  
 میکند صاف شده غیرت بر خیزد همچنان دل هر چه را آئینه دل  
 میشود و چون در دل سپرد از حق کسی نیست پس در دل می بین  
 غیر حق دیگر نیاید چنانچه آئینه مقابل آفتاب باشد و تو آفتاب  
 در واقع هر گاه آئینه دیگر مقابل آن آئینه کند همچون آفتاب  
 آئینه دیگر نمایان میشود پس سالک را باید که وقت شروع این  
 روز از او نشیند و از آفتابان هر دو دست و اس را بند کند و اگر  
 نفس بسیار تنگی کند اندکی دم را بگذارد که از برکت این عمل  
 بر دل سالک صورتی ظهور نماید همیشه کهیته الناس و لکن

ليس من الناس يعني صورتي همچون صورت مردم لکن منیت از مردم  
 پس از انصورت هر چه التماس نماید قبول میشود و در طریق دیگر تصور  
 صورت پیرا صورت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اند  
 که کمال شغولی پیر عین صورت رسول الله نماید و سالک از  
 خودی خود فاش شده تعارایابد و چون تعارایابد خود را و جمیع وجودات  
 را مطهر یک نیست می بیند که فنا فی الشیخ عین فنا فی الرسول است  
 و فنا فی الرسول عین فنا فی الله است چنانچه از حدیث قدسی  
 یا محمد انت انا و انا انت ظاهر است و در تجلیات حافی گفته  
 مرید را باید که خود را در مقابل صورت پیر یدارد و اگر پیر صفا  
 باشد و گرنه در مقابل مرتبه پیر یدارد و اگر انهم انجا نباشد خطی کشیده  
 انرا قهریه تصور کند و در مقابل آن خط بنشیند بعد پیر احیاناً ملاحظه

این تصویر صورت پیر  
 حقیقی است

نماید که حق سبحانه تعالی بذات و صفات خود در اینجا تجلی هست  
 و درین ملاحظه چنان مشغول شود که مقابلہ دل مرید با پیر یکجا رسد  
 و همین تصور و تفکر را تفکر سکونید که در شان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرموده تفکر الساعة خیر من عبادۃ سبعین  
 الف سنة یعنی تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت هفتاد  
 هزار سال و برای همین است شیخ موسی الدین جنیدی قدس  
 سره بولانا جلال الدین رومی رحمه علیه نوشته **لو کان فینا**  
**الالوهیة صوره**، هوانت لا الکی ولا اتروده  
 و نزود عارفان حق تصور و تفکر را اثری عظیم است چنانچه فضل  
 قدس سره السامی فرموده رباعی که در دل تو گل کز دگل باشی  
 و بر بلبل بقرار بلبل باشی : تو جزوی و او کل اگر روزی

بیان تأثیر تصور و تفکر

اندیشه کل پیشه کنی کل شایسته و متعاضی تصور صورتی مرتبه است  
 که از مرتبه فانی الشیخ و فانی الرسول تجاوز کرده بدرجه فانی تقدیر  
 دوران مرتبه تقابا لله حاصل میکند و این اعلی ترین تکرر است  
 اندازری که گفته است تکرر نفس از باطل سوی حق به بجز اندر  
 کل مطلق پیش مرید سعید را باید که همواره درین تکرر مراقب باشد  
 و طریق مراقبه مختلف است و در تجلیات روحانی گفته اگر مراقبه در روز  
 کند خلوت ضرورت نیست ولی از همگی علایق تنها کرده و بجنون حق حاضر  
 دار و تا دل بخوبی صاف در روشن شود و یقینی حاصل آید و سیرت  
 روی نماید و عیون آن نفس خود بر خود ظاهر گردد و در طریق نفس نیست که  
 هر دو سیرین بر زمین قایم کرده هر دو را نواستاده دارد و آن  
 هر دو دست بند و سیران را پیچیده و همه حواس را بند کند

و هر سه خطرات یعنی ملکی و نفسانی و شیطانی را در دل ظهور کند  
 ندید و هر قدر که طاقت باشد دم را جبر کند و هر دو چشمانند و در  
 و زنگها که در آنوقت در چشم نمودار میشوند اما بوی مشغول نشود  
 بلکه اگر عجایب و غرایب بنید با و موقت نکرد و بکسی ظاهر نسا زد  
 و خود را و همه موجودات را عدم محض تصور نماید پس در ظاهر و باطن  
 بجز وجود حق نبیند و چون برین شغل مداومت کرد و مطلب  
 باطنی نکشف یسکرو و دواز برکت این مراقبه شاید یعنی تخیل  
 حق بر دل ساکت حاصل می آید اللهم ارزقنا مشاهدتك  
 بحرمتك و محبة حبیبك امین یا رب العالمین



إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ  
فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ  
أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا

عَظِيمًا یعنی بدستیکه انسان بیعت کرد و دست را ای محمد  
بر این نیست که نفسهای خود بتوفیر و خند و بیعت الرضوان حدیثیه  
بر این امر که نگریزد از جهاد و کافران پس نمیفروشند آنها بکفر و شیطان  
بمانهای خود بمقابل جنت و در عالم ازین دیدن ابی عبیده رضی الله عنه  
روایت که من سلمه بن الاکوع رضی الله عنه پرسیدم علی ای شیء  
بابعتم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یوم الحديثه  
یعنی تا بکدام شیء فروختند خود را بر رسول الله و رویدادیه گفت  
على الموت یعنی خود را بر موت فروختیم بید الله تو ای اهلیم

در بیان بیعت بر این است  
در تحقیق است و در حق است

ابن عباس فرماید که دست خداستعالی برای وفا کردن وعده خود  
 با آنها از وعده های خیر بالایی دست آنهاست و صدی رحمت الله  
 گفته که در وقت بیعت دست آنها و دست رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بود و دست خداستعالی بالا آنها و گویی گفته یل الله یعنی نعمت خداستعالی  
 بر ایشان و در هدایت بالایی آن بود که ایشان بیعت کردند و منکث  
 یعنی هر که شکست بیعت کرد و فغانی نکث علم نفس یعنی شکند  
 مگر بر نفس خود یعنی برو بال نیست و من اوفی بما عاهد  
 علیه الله فیسوئیه اجر عظیمای یعنی هر که وفی کرد عهد خود را  
 با آنچه عهد کرده بود و بخدا ثابت ماند بر بیعت خود پس قریب است  
 که عطا کند او را اجران یعنی خست و محی الدین ابن عربی و تفسیر خود  
 گفته قوله تعالى ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله

یعنی بدستیکه انگسان که بیعت کردند بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 جز این نیست که آن بیعت از خداست زیرا که این بیعت نتیجه آن  
 عهد است که در مشایق از خدا بستند پس این بیعت از رسول الله  
 و اصل بیعت بخداست زیرا که ان سرور گاهی فایده شود از وجود خود  
 و خدا تعالی موجود است از ذات و صفات و افعال خود پس هر چه  
 از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صادر شود و تحقیق آن  
 از خدا تعالی است بچنان بیعت از رسول الله و تحقیق بیعت از  
 خدا تعالی است و وقوع آن بر دست رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 محض نباست جنسیت و بقا و اصل فطرت و لغت و محبت است  
 بید الله یعنی دست ظاهر خدا تعالی در مطهریت رسول الله که هر  
 علم اوست فوق اید یلیم بالای دست آنهاست یعنی قدرت



ظاهر خدا تعالی و دوست رسول امت بالای قدرت ظاهر آنهاست  
 در صورت و شمای او شان و آن قدرت هرگز میرساند آنها را  
 بصورت شکست آن بیت و نفع میدم بصورت و فاعل شکست  
 یعنی هر که شکست انقدر ابو جبر که درت پذیرفتن صفات  
 و اجتناب جمعی و غلبه طاعت صفت نفسی او بر فاعل شکست  
 علی نفسیه یعنی نمیشکند مگر بر نفس خود یعنی آن هر شکست خود  
 نمیشکند مگر بر ذات وی نه بر غیر وی بوجه سقوط طاعت اصلیه نمی  
 دین اصلی و اجتناب آن در طاعت بدنی و عود می آن از لذت  
 روحانیه و مغرب شدن در آلام نفسانیه پس این شکست بعد  
 بعد اصل نفاق تحقیق است و از اینجا است که گفته اند  
 پیمان شکن که هر که پیمان شکست پزیر پای در نقد برونش از دست

از آنکه درست بود چنان است پشت شکست هیچ حال هر مد که است  
 و من اذنی او هر که وفا کرد و بجای نطق نور طرقت اصلی خود فیسو  
 اجر اعطای پس قریب است که عطا کند الله تعالی ویرا اجر بزرگ  
 یعنی انوار تجلیات صفات و لذات مشاهدات خود و برای همین  
 این بیت را بعیت الرسول میگویند چیر که رضا فدا و اراده خود  
 و اراده خدا تعالی میگویند پس آن کمال فانی صفات لری  
 تحقیق این توایب است چنانچه تحقیق تعالی و نشان آن فغانندگان  
 بعد و قتلین محمد رسول الله خبر داده الله تعالی  
 عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يَبَايِعُوكَ مَحْتِ الشَّجَرَةِ  
 یعنی بدستگیر راضی شد یعنی خوشنود گشت پروردگار را  
 سیدان هرگاه که بعیت کردند ترا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم

زیر دست فعلیم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم  
 یعنی پس دانست خدا تعالی آنچه در دل آنها بود و از صدق و قصد  
 و وفاء عهد و حفظ نور فطری پس نازل کرد بر آنها سکینه یعنی  
 روشنائی نور تجلی صفاتی که نورگانی بر نور ذاتی است پس  
 حاصل شد آنها را یقین و درین آیت بیست و یک صوفیان  
 فهم میکنند که ذات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات  
 حق و دست النور و سلم حقیقه دست خداست محض اصل و عباد  
 باطل و احماد است و اینچنین اعتقاد و تحقیق قلبی است  
 که عید حق و حق عبد کرد و اما حق نیست که حق تعالی تقدیر گاه  
 بصورتی که ناگون بحسب انبشار که در علم او از ازل ثابت است  
 تنزل میفرماید و هو علی ما هو علیه کان یعنی آن پروردگار را

و بیان شد بر اینسان که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم ذات حق است  
 و درین آیت بیست و یک صوفیان

مسفت خود که از قدیم است بحال خود است چنانچه قول شیخ اکبر  
 سابق ذکر شده که فرمود هو عین الاشياء فی الظهور لا هو  
 عین الاشياء فی ذواتها بل هو و الاشياء شایسته ذات حق  
 عین اشیا و ظهور است نه اینکه این اشیا عین ذات حق باشند بلکه  
 ذات ذات است و کثرت اشیا پس ذات حق عین ذات  
 دیگر شدن محال و باطل است و از اینهاست که عارفی گفته  
 ان یار عین است نه از روی اتحاد نه اینها پیراوست و یکس نه از طول  
 یعنی حق تعالی عین ما از روی ظهور است بصورت ما از روی شمای  
 یعنی ذات او چنان نیست که عین ذات ما کرد و معاذ الله عن  
 اعتقاد السوء پس آنچه لمحدان و صوفیان عام اعتقاد میکنند و  
 که راه کرده و دیگران را هم همراه میکنند از اینها احتراز ضروریست چنانچه

نمولانا و شنوی فرموده **ه** ممکن با صوفیان خام باری بگو باشد  
 کار خان خام کاری **ه** و آنچه حضرت جامی و رومی و سهروردی و غیره  
 کاغان طریقت که اولیاء وقت بوده کلام در توحید وجود کرده اند  
 و لغز همه اوست در عالم بلند نموده اند و تحقیق از همین بنی مذکور است  
 نیز خیا نچه صاحب کشتن را ز گفته **ه** نه ممکن گوید خویش نکشت  
 نه او واجب شد و فی ممکن او کشت **ه** بهر آن گوید تحقیق کشت فی  
 نکوید یکین بود قلب حقایق **ه** و همچنان بزرگی دیگر گفته **ه**  
 یقین بود که هستی جدا شد **ه** نه حق بنده شد و بنده خدا شد  
 یعنی یقین مخلوقات که عبارت از مقدار و اندازه و عرض و طول  
 و غیره باشد و ذات حق سبج بود از ذات حق که وجود  
 محض است و هستی صرف جدا شد یعنی از مرتبه اندراج بخارج ظهور نمود

زانکه حق بالذات بنده شد و بنده بالذات حق گردید هم ازین  
 وجه است که عارفان کامل با وجود اقرار وحدت الوجود قیصرین  
 حیت الطهور فرموده اند چنانچه بیان آن گذشته مگر تطویل  
 موجب پریشانی خاطر است اما اصل دست رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم من حیث الطهور است خداست که یلای الله فوقه  
 صفت اوست و اطلاق دست و پا و غیره نمیکند که مطلق است هرگز  
 مثل مقید یا نیست بلکه مراد از آن همه اوقات و قدرت حق تعالی است  
 چنانچه در عرف هم میگویند که فلان بر فلان دست یا یعنی علیه قدرت  
 یافت و فلان بر فلان جیره دست شد یعنی غالب گشت همچنان آنچه  
 در حدیث صحیح قلوب العباد بین الاصبغین من اصلا  
 الرحمن برده است مراد از آن قبضه البیت و عجمان و غیره

بیان خلاف دست و پا و غیره  
 منی که بر فلان دست و پا و غیره  
 که مطلق را مقید کنند

قَلْبُ الْمَوْتِنِ عَرْشُ اللَّهِ <sup>معمنی</sup> نیست که دل مومن در حاطه  
 نور حق تعالی است باید دانست که چنانکه برای بهرشی ظاهر و باطن  
 است همچنان برای قرآن مجید ظاهر و باطن است چنانچه از هر فرموده  
 ان القرآن ظهروا و بطنافی بطنه بطن الى سبعة البطن  
 یعنی برای قرآن ظاهر است و باطن همچنان در باطن آن نیز باطن است  
 هفت درجه بطن ظاهر بیست و یک طرف ظاهر بیرون و در باطن  
 خبری نیست از چنانچه درین زمان و بایان خدا تعالی را بر عرش  
 تقید میکنند و معنی باطن اشرافی نمیرسد و غور میکنند که ذات خدا  
 بلاشبکه مطلق است زیرا که جامی فرموده الْحَمْدُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى  
 یعنی رحمن بر عرش را بر است و جامی فرموده وَ فِي انْفُسِكُمْ اَفْئَادُ  
 فیفسر و فیفسر پس برابرند بسوی اسماں پس برابر گرد

طبقات را و جایی فرموده وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ یعنی  
 خدایتعالی در ذاتهای شماست چرا نمی بینید و جایی فرموده وَهُمْ  
 أَيْمًا كُنْتُمْ یعنی آن خدایتعالی با شماست هر جا که باشید و جایی  
 فرموده فَإِنَّمَا تُولَوْنَ وَجْهَ اللَّهِ یعنی هر سو که توجه دارید انظار  
 روی خداست و جایی فرموده إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ  
 بدستیکه خدایتعالی همراه صبرکنندگانست و جایی فرموده فَإِنَّمَا تَكُونُونَ  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا جَمِيعًا یعنی هر جا که باشید بیاید شما خدایتعالی تمام  
 و در حدیث قدسی فرموده کایسعی سماء و لا ارضی ولكن  
 یسعی قلب المؤمن یعنی میکند مرا نه آسمان من و نه  
 زمین من لکن میکند مرا دل مؤمن پس خدایتعالی را کجا بجاری  
 و کجا قرار دهی لکن حق اینست که مطلق مقید نمیشود هر جا و هر زمان



جلوه ظهور نور و قدرت و حکمت اوست و همچنین اعتقاد صرف به  
 کس است که بنور حق منشور شده اند و موردایت افمن شرح الله  
 صدره للامسلام فهو علی نور من ربه بوده اند  
 یعنی آیات هر کس که گشاده کرد خدا بطنی سینه او را برای اسلام  
 پس انکس بر نور است از پروردگار خود و ابی هر پیره رضی الله عنه <sup>بوده</sup>  
 حفظت عن النبي صلى الله عليه واله وسلم عاين  
 من العلم فاما احدهما فتبته واما الاخر فتبته لقطع مني  
 هذا البلعوم يعني از رسول الله صلى الله عليه واله وسلم دو طرف اعلم  
 یاد کرده ام کمی آنکه اثر ظاهر کردم و دیگر اگر ظاهر کنم بر پیره نشود و این  
 تجرای طعام یعنی حق من خوانده بر پیره نیست ثابت شد که هر چه پیر  
 ظاهر و باطن تمام کامل است که هر دو حاصل کند ظاهر را گرفته

باطن را که شستن یا برعکس آن فهمیدن نقصان علم است لهذا رسول خدا  
 دعا فرموده اند اللهم ارنا حقایق الاشياء كما هي یعنی  
 ای بار خدا یا بنام احقایق اشیا را که است همچنان یعنی بر ظاهر و باطن  
 مرا آگاه کن تحقیقاتی دعا و التماس قبول فرموده بکنوز حقایق  
 اطلاع نمود و مرتبه خلافت کبری بخشیده در حق انحضرت فرموده  
 من يطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که فرمان بری کرد  
 رسول اقدس را این تحقیق فرمان برداری نمود و خدا تعالی را بپایان  
 این آیت ان الذین یطعونک و قضا یطعون الله یعنی  
 بدستگاه ایشان که بیعت کردند ترا یا رسول اقدس خبر نیست  
 که بیعت میکنند خدا تعالی را در حق عهد کنندگان آنسر و فرموده بلکه  
 حق تعالی آنچه او بپایانست خود بر تو نیکان لازم میداند نه بهیچ

برای رسول اقدم واجب گردانید چنانچه در تفسیر است لا تجملوا  
 دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا فرموده اند  
 ای لاتدعوا باسبه ولا یکنین قادیبا ادا ب الله سبحانه  
 حیث یقول یا ایها الرسول عجلوا یا بنی الله  
 و یا رسول الله علی وجه التوقیر والتظیم و خفض  
 الصوت والتواضع یعنی خوانید رسول اقدم صلی الله علیه و اله  
 و سلم را بنام وی چنانچه یا محمد و نه بکنیت وی شایا ابا القاسم  
 بلکه باید که از انس و زبان او بشنید چنانکه حق تعالی در قرآن  
 میفرماید یا ایها الرسول همچنان شناینده بشوید یا بنی الله  
 و یا رسول الله بر وجه توقیر و تظیم و پستی او از خود و کمال آنست  
 بلکه حق تعالی بجای دیگر میفرماید یا ایها الذین اسوالا تقدموا

بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ یعنی ای امانکه ایمان آورده اید  
 پیش رستی و سبادت مکنید پیش خدا و رسول و زیرا که این امر از  
 ادب نیست و سبب نزول این آیت آن بود که بعضی اصحاب را  
 عادت بود که اگر سائلی پیش رسول آمده سوالی کردی قبل از  
 جواب انسر و خود جوابش گفتی پس حق تعالی بنزول آیت مادیب  
 فرمود و نهی کرد که شما را جای نیست که پیش خدا و رسول وی قبل از  
 جواب سئله از پیش خدا و رسولش سبادت جواب کنند و جائی فرموده  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ  
 النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ مِنْ تَحْتِ  
 أَعْمَالِكُمْ یعنی ای مسلمانان مرتبه رسول الله است که شما  
 پیش روی کلام آفته کنید چنانکه آواز شما از آوازی است باشد

چنانکه شما فیما بین به بلند آوازی کلام میکنند اگر پیش رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم بکنند همه اعمال خیر شما باطل و ناپسند  
 پس آیه دلیل خلاف کبری است و آری آنجا است که انور صلی  
 علیه و آله و سلم در کمال مرتبه خود بنظر و اما بگوید رَبِّكَ فَجَدَّتْ  
 فرموده اند من را فی فقط برای الحق یعنی هر که وید را در  
 بیداری پس تحقیق دید حضرت حق تعالی را و یا هر که وید را در  
 خواب پس وید خواب یعنی دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و حقیقت چنینست و دیدن خدا تعالی است و اگر بعضی علماء بعضی از  
 سیکونیکه نبوده و هر که وید را در خواب پس تحقیق دیدن شیطان  
 را یعنی دیدن شیطان بصورت من و خواب کسی نمی آید یعنی  
 خوابیدن را نیست و شیطان را که کسی با نیست که ویدن رسول

صلی الله علیه و آله وسلم خواه در بیداری باشد یا خواب بنظر خلافت بر  
 بمنزل دیدن خدا تعالی است که خود رسول الله خدا را در بیعت  
 رسول الله و دست بردن وی نهادن و تحقیق آن بیعت از  
 خدا تعالی است و دست در دست خدا تعالی و دست خدا تعالی  
 فوق دست همه بندگانست و از اینجا است که بزرگی گفته  
 زو بگر بیان تکر و رکش بکین دست تو از ستن دست دگر است  
 و همچنان دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق دیدن خدای تعالی است  
 ثم ما قبل محمد بصورت عرب آمده یعنی مکررین بار آمده  
 و از برای همین فضیلت بود که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوجه  
 حاضر نمودن ذوالنورین در بیعت الرضوان دست چپ خود دست  
 عثمان را قرار داده و دست راست خود را آورد و فرمود که این بیعت از

جانب عثمان و حضرت عثمان با جمیع اینجانبین سرگشته شده و شکر  
 بجا آورده پس معلوم شد که بیعت اعلیٰ ترین درجه است بوصول حق و  
 اینجا است که حق تعالی درایت و گیراین امر را سوگند کرده اَللّٰهُمَّ صَلِّ  
 عَلَیْ الْمُؤْمِنِیْنَ اِنَّ بَیْاعَتَكَ یَعْنِیْ خِدَایَةَ خَالِی رَاضِی شَدَایِ اِنْ سَلَمَ اَنْ  
 که از تو بیعت کردند و اتمام نبوی از روایت عبید الله بن عمر رضی  
 عَنْهُما از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم حدیث کرده که فرمود  
 مَنْ خَلَعَ دِلَّاهُ عَنْ طَاعَتِیْ لَقِیَ اللّٰهُ یَوْمَ الْقَبْرِ لَا حِجَّةَ لَهُ  
 وَمَنْ مَاتَ وَلَمْ یَخُتِّمْ بِعِیَّتِهِ مَاتَ مِیْتَةً  
 جاهلیت یعنی هر که بر آورد و دست خود را از طاعت من بخی  
 بیعت من نکرد هرگاه روز قیامت پیش خدا تعالی خواهد رفت و او را  
 هیچکس بجهت برای شفاعت نخواهد ماند و هر که مرد و جاهلیکه در گردن

در حدیث بیعت حضرت عثمان

این بقیه نیست مردی و مردگان امام جابلیت هستند همه بزرگان این  
 اولیا مجتهدین ملت سید المرسلین طریق بعثت الی یومنا هذا  
 جاری در شده اند و ممکن نیست که بی این سر منزل مقصود باشند  
 باید دانست که راه شریعت راه طاهر است و راه حقیقت که راه طینی  
 است هر دو از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاریست چنانکه  
 راه شریعت بغیر از علماء و طوایف کسی معلوم نمیشود همچنان که راه حقیقت  
 بی سالکان طریقت کشف نمیشود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرموده من یرف الحقیقه و الشریعه بلایا ما یرف کفر  
 یعنی هر که شناسد حقیقت و شریعت را بغیر از امام پس تحقیق کاغذ شرف  
 معنی امام در لغت پیشوایان است از باب طوایف و عبارت از اولیای  
 پیغمبر و شیخ نمیکند و اصحاب بوالطن بولی و مرشدی که رسول الله



خود را و علی را سولای سونین فرموده چنانچه حدیث صورت  
 مولا فعلی مولا ه بران دلیل بین است پس معانی امام  
 و سولی واحد است لهذا امام طریقت را سولی و میر در اعلام وی میکنند  
 و شیخ عبدالحق محدث و شرح شکوة میفرماید بیعت شتی از بیعت  
 هر که بیعت کرد و کویادات خود را بار او کالمه خود بدست مرشد نفوذ  
 و اراده کالمه عجب چیز است که کلامی شتی بر تبه ان نمیرسد زیرا که  
 اگر اراده نبود هیچ شتی از کلمن غیب بطور نیامدی چنانچه حدیث قدس  
 است که من اخفیاء فاحیت ان اعرف فخلقت الخلق  
 بران دلیل بین و برائی روشن است و در اصطلاح صوفیه صافیله اراده  
 را اول و بطریق ظهورات و اصل حقایق محمدی که اول ما خلق الله  
 نور پر بیان است و چنانکه خلافت حق تعالی نسبت رسول الله صلی الله

علیه السلام ثابت است همچنان سلسله آن از خلفاء رسول الله  
 تا بقیام قیامت و خروج مهدی جاریست و هر شیخ طریقت نایب  
 سنا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که سلسله هدایت و اثبات  
 از ایشان تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که در حجاب العلوم  
 امام محمد غزالی رحمه الله علیه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کرده  
 که فرمود التشیخ فقیه کالبنی فی امتد یعنی پیر و مرشد به قومش  
 پیغمبر است و در تفسیر و حضرت غزالی فرموده لیس ذلک بکثرة  
 امواله و بکثرة شخصه و لا لزيادة قوته بل لزيادة  
 التجربة التي هي ثمرة عقله یعنی نیت نصیحت  
 شیخ به قوم زیادتش مال آن در زیادتش شخص آن و نه زیادتش قوت آن  
 بلکه زیادتش تجربه که ثمره عقل است بوده است و قال التشیخ هو الذي

بکثرة التشیخ و لا بد من التشیخ و لا بد من التشیخ و لا بد من التشیخ  
 بکثرة التشیخ و لا بد من التشیخ و لا بد من التشیخ و لا بد من التشیخ

سلك طريق الحق و عرف المخاوف و الممالك  
 فيرشد المرید و تشير الیه بما یفعل و ما یفتر  
 یعنی گفت غزالی رحمه الله علیه که شیخ است که در طریق حق سلوک کرده  
 آنچه سبب خوف و هبامی ملک است آنها را شناخته پس از آن  
 هدایت میکند بر پیر او اشاره میکند او را بسوی آنچه نفع  
 میدهد او را و ضرر میرساند او را پس خلفاء طریقت هستند آن  
 راه دین و کشایندگان اسرار حقیقت و یقین و شفاعت کنندگان  
 نزد بنین اند و هرگاه روز قیامت شود حق تعالی هر فریق را با اینها  
 خواهد خواند چنانچه در قرآن مجید خبر داده یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْثٰی  
 بِاِمَامٍ مَّجْمُوعٍ یعنی روزی خواهیم خواند هر مردمان را با پیشوای آنها  
 و از اینجا است که حق تعالی جمیع مومنین و متقین اول برای طلب سله

و بعد از آن بر مجاهده در راه حق فرمود یا ایها الذین آمنوا  
اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا  
فیسئلکم لعلکم تفلحون یعنی ای مردمان ایمان آید  
و تقوی اختیار کنید و بعد از آن بسوی خدا متعالی وسیله جوئید  
پس از آن مجاهده در راه خدا کنید تا یکمکه فلاح در راه خدا حاصل  
نمیرد که هر کس را برای پیگیری وسیله باید که بی احوصول ماب  
نیتواند تا آنکه خدا را برای معرفت خود خلق خلق وسیله یعنی واسطه  
همچنان برانزد و قرآن بر رسول الله صبرئیل علیه و آله و آیه  
و برای برایت عالم اولاد پیغمبران عموماً و رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم خصوصاً و بعد از آن خدا و ائمه و اصحاب و اسطه و  
وسیله شدند و خلق را بخدا رسانیدند چنانچه حدیث اصحابی کالنج

بالهیم اقتدیتم اهتدایتیم بران برمانی بین است یعنی اصحاب  
 من مانند تنارگان اند با هر که پیروی کنید هدایت یابید عموماً خود  
 همه اصحاب و خلفا و ایما بهیبت وارد است و در زبان صحابه و تابعین  
 غنیمت صحبت و تربیت و اطاعت بنام بیعت مشهور بود و از زمان تا قیام  
 الی یومنا هذا ان بیعت بنام پیروی و عیدی موسوم شده و هرگز  
 که اهی کس بغیر آنکه خود را کسی است بکن و جان خود را در راه خدا  
 فدا سازد مقصود ولی و شاید الهی نمیرسد آنچه قول در شایع است  
 و غیره قال سلوة الی الله التقرب الی الفقراء مذکور است  
 مراد از آن همان فقر و مشایخ آنکه او نشان را خرقة خلافت از ایشان  
 و هدایت و اعمال طریقت و حقیقت و معرفت و اشغال و اوکال  
 و مشاهدات و مراقبات دست بدست رسیده و اثبات عین بعین

و سینه بسند از سعدن علوم مظهر انام مدینه العلمه و علی بابها  
 ان امور برابر یافته اند و ازین سبب است که اکثر تشایخ میفرمایند  
 مریدی قبر و نابالغ و دیوانه و مجذوب و مرده نامرغوب جان نیست  
 چنانکه تشایخ میگویند که ما مرید حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه بوده  
 ایم که وی پیر همه پیران بوده اند و بعضی میگویند که ما مرید حضرت  
 پیر و ستیکر غوث الثقلین و یا مرید حضرت نظام الدین اولیا و نصیر الدین  
 چراغ دهلوی و غیره بوده ایم و از کسی بیت بدستور نمیکند اینچنین  
 مریدی هرگز جان نیست چرا که نزد ارباب طریقت حیات پیر و بلوغ  
 مرید شرط است پس غور شود که هرگاه بر نابالغ نماز و روزه و حج و کوفه  
 فرض نیست و امامت جان نیست چگونه روا باشد که مریدیت  
 و ارشاد بنویشند و مرید را روی جانیه کرد و لکن تشایخ متاخرین <sup>مجاذبه</sup>

سلسله بیعت و خلافت از خاندان خود نرود و حکایت که هرگاه بالغ شود و  
 کامل کند لایق آن منصب خواهد شد صرف خلافت و خرقه نیا بالغ دادن  
 جایز و رشتہ اندک مرید وی شدن زیرا که برای شیخی شرط <sup>اندر</sup> طهارت بوده  
 چنانچه در کتاب لطایف اشرفی گفته یفخی ان یكون الشیخ فی الشیخ  
 عالما بالفرائض والسنن والنوافل والطاعات وانواع المحرمات  
 والمندورات لیمیز بین الحلال والحرام والفرض والسنن  
 والنوافل واما فی الطریقه فیتب از یحسون عالما بانواع  
 المعالجات فی طریق الله ومجاهدة المریدین والذائقة  
 بكل واحد منهم ویکون کیسارک الانزیهة المریدین  
 واد صافهم الذمیهة کالحقد والکبر والعجب والتخل  
 وحب الریاسته والجماء والمال وحب الشهوات ویکون

عنده من العلوم والمعارف التي يحتاج اليها في طريقه الى الله  
 ولها في الحقيقة فان يكون عارفا بمقامات عوالم  
 الحقيقة ومنازلها وتكويناتها وتمكيناتها  
 واقاتها وفوايدها وان يكون بليغا  
 في المكاشفات الى المشاهدات والمعانيات  
 ومرقياس الفناء الى البقاء والبقاء البقاء  
 وجامعا لمرحلة العظة والكبرياء  
 مع الوحدةانية والفرديانية حتى  
 يصلح مربيا للساكنين في  
 طريق الله ومرشدا  
 للطالبين لتساءل الله تعالى



كما يدرك على ذلك قوله تعالى  
 قل هذه سبيلي ادعوا الى الله  
 على بصيرة انا ومن اتبعني يعني شيخ شریعت  
 شیخ طریقت و شیخ حقیقه را و اوصاف باید یعنی شیخ شریعت عالم  
 بغیر ایض و مستها و دیگر عبادت و اقسام حرام و محرمات را و  
 نیز کند در میان حلال و حرام و فرض و مستند و نوافل و شیخ  
 طریقت را واجب است که عالم باشد با تمام علاجات در راه خدا و  
 مجاهده میردین و فوق و بلند باشد بهر یک از اینها و باید شیخ  
 بسیار دانا باشد و در اینها میردین و اوصاف بسیار بسیار باشد  
 حسد و کینه و عیب و غیبت و محبت و ریاست و جاه و مال و شهرت  
 باشد و او سرفراز که از این محتاج باشد خلق و راه سرفرازی

شیخ حقیقت را ضرورت که عارف باشد بصفات عالم حقیقت بنابر  
 کمونیات و کمینات و افات و فواید آنها را و رسید و باشد در کاشفات  
 و بلند باشد از کاشفات تا شهادت و معائنات و ترقی کننده باشد از فنا  
 تا بقا و تا بقا و بقا و جامع باشد معرفت و عظمت و کبریا و وحدانیت و قودا  
 حق را و صلاحیت دارد بر کثرت سالکین طریق خدا تعالی را و اشیاء  
 کند و باشد طالبین تقا و پروردگار را چنانکه دلالت میکند برین قول  
 خدا تعالی قل هذی سبیلی یعنی این طریق من است که میخواهم  
 بسوی خدا بر بصیرت که هشتم من و سیکه اتباع کرده اند بران بصیرت یعنی  
 شاهده و رویت حق بدل و ایمان و باشد که ایم و حیم و صبور و حلیم باشد  
 در سخت و سخت دل و باز اگر در جمع کننده و بنا و درست دارند  
 زینت و جا و دنیا و باشد شفیق بر هر دین بنیاد که انوار الهی بر او خورشید بود

نامرتبه خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و فرمودار با چنانکه هر کس گفته  
 و لا تا بزرگی نیاری بدست و بجای بزرگان نباید نشست  
 و هم در کتاب مذکور و غیره گفته که از لازمات شیوخ است که اول مرتبه  
 علوم متبرکه که بدان احتیاج اصلی باشد بیاموزد یعنی اول از قرآن مجید  
 تا زبانی آن را بشنود و چینی بیاموزد و آثار ارکان ایمان و اسلام بخواند  
 مسائل غسل و نماز و غیره و بعضی مسائل ضروری که در سعیت بکار آمدنی  
 بیاموزد و پس بعضی از عقاید صوفیه بر سبیل اجمال بیان کند بعد از آنکه  
 مناسب حال او باشد فرماید اما از همه اشغال مرید مبتدی را که از شیعیان  
 و اگر چه بی فیه تر نیست و بعضی از کثیفی از تفصیلات داده که ذکر این موضوع  
 خواهد شد ان شاء الله تعالی و در جمیع افکار از حضرت خواجگان و از شیعیان  
 حدیث و منقول است که فرمود لشکری را بغیر از کلمه تقوا و کلمات دیگر و غیره

این کتاب از کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است

چهاره نیست همچنان طالب علم را بغیر از ذات و قلم و کاغذ و غیره از آنچه  
 در جهان صوفی را ضرورت است که دست در دامن صوفی زدن زیاده که  
 ممکن نیست که بی توسل صوفی صوفی شود و هم فرموده عجب از  
 عمر زمران بعضی شیخ می آید چگونگی و عجز و موت پدر شیخ میشود  
 و نمی دانند که این پدر یکدام کمر سنگی و پیرنگی و سنگی و صحرانورد  
 و تنهایی و غیره بدست نشینت پیدا کرده اند که این نیز بغیر از این امور  
 شیخ نبود خود او چگونه شیخ شجاع تر است که یکمیه بر بزرگان توان  
 زد و کداف نه که سباب بزرگان همه اماده کنی و همه بنده او شود  
 و موقوفه فرموده هر که از آن پیروی او می کند و آنکه از آن پیروی  
 و پیروی از او هر چه بآید رود و بر او آید و با این همه بوی خدا شام  
 نماند و آنکه از آن پیروی نشود و نغمه باقی ماند و خاک او پاشید

بادشاهی کن پتان او باش هر چه خواهی کن هر که او کلمی گرفت  
 از خاک پیر پیر خواه پاک و خواه ناپاک میر پیر و از این جا است که حضرت  
 غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده **هـ** مریدی غمگ  
 و کن یوسف ائقاء انا احمیک فی الدنیا و یوم القیامه  
 یعنی آری مرید من و تشکیه و شو با من استوار و سن حمایت سیکم  
 ترا و دنیا و رزق و قیامت الحاصل برای خدا طلبی سمیت پیری  
 باید که بغیر پیر راه حق حاصل نشود و در تجلیات رحمانی و غیره حیرت  
 آورده اند که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فرموده من لا شیخ  
 له لا دین له یعنی هر که را پیر نباشد او را دین نیست بلکه  
 و بعضی کتب گفته من لا شیخ له فشیخه الشیطان یعنی  
 هر که را پیر نباشد پیروی شیطانست چنانکه گفته اند **هـ**

و جهان پیرو بن کاروانان بود که بر این پیر بنانید و عثمان بود  
 و دیگر گفته اند که اگر در سیر کارهای بیشتر کردی و کثرت را بدویش کردی  
 حضرت شیخ شرف الدین بیهی بنی فرموده بنا عظم برین بنیاد است که  
 است بر پیروی و طاعت را و باید و تعلم را و علم و بجا و طیب و در عباد  
 بیشتر شوق فرور است که الشیخ فی قوله که انبی فی امت  
 واقع است و بیان شیخ محمود طرب فرموده که محمد رسول الله کامل است  
 و از حبیبیل فاضل با این حبیبیل و سبط حبیبی شریفین حضرت  
 سلطان الاولیای عید الله تعالی و کلماتی و حضرت بنیاد و از آن که حقوق  
 ایشان پیش از وجود و وجود آمدند و در پیوسته شدند و بر سر کی فرمود  
 اگر کسی یک قدم در راه خدا نهد از حلقه طالبان حق می باشد و اگر  
 کسی مرید کسی شود و یک قدم در راه خدا نهد و در شایع انقیاد گفته که

از اوست بدایت راه و اول منزل سالکان است و جای دیگر و کند  
 دیگر گفته که از اوست دولت بزرگ و سعادت تنگ است زیرا که  
 از اوست از بر تو الهی است نه صفات ناموقی چه صفت مریدی از  
 صفات ذاتی حق است بروج هر چند که خست غرت بدین صفتی  
 سبک پیش تو از اوست و در دل انگش ظهور یافتی هر کس که در خست  
 میان سبک شاه و جید الدین که خدای حق سر فرموده اند اگر کسی بگوید  
 میبایست نجات مسیبه اندام فایده که از مرشدان بهر بیان حاصل  
 و آن دیگر است زیرا که راه دل را دلبری باید که گفتاید که چنین نو چو  
 موسی علیه السلام پیش خضر فرستاده شد و جبریل و ربیعان  
 آمدند و نیز خضر موصوف فرموده که هر کس خضر شاه خست کو  
 قدس سر فرموده هر کس تا پیش از اوست بعد گیسال می یاقم بعد

مردیدن انقدر کشایش در یک شب یافتم و بزرگی گفته که پیر میردا  
 بطرفه العین بجای رسا که اگر بی پیر تمام عمر ریاضت و عبادت کند  
 بد آنجا نرسد بنا برین بر همه مسلمانان لازم و فرض است که خالصا  
 لوجه الله یعنی بغیر از غرض و علت بطلب حق در آیند و اقتدای  
 پیری شفیق که سلسله اجازت وی بسبب حلقه نبوت پناهی سیده باشد  
 بکنند و انتظار فلان و فلان و چنان و چنین نمایند بلکه همه پیران طریقت را  
 یک دانند و از همه اعتقاد درست کنند که هر کدام و خدا بینی ز جان  
 سرمه ساز از خاک پایش در زمان پنا که وقت تو رسد از جهان بی پر  
 نروی چنانچه گفته شده و در جهان بی پیر بودن کار نادانان بود  
 که را پیر نباشد پیر او شیطان بود و در تفسیر حسنی گفته که درین  
 آیت  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ



هنگام یعنی اسے انا کہ کر ویدہ ایہ فرمان پرید خدا تعالیٰ فرمان  
 پرید رسول اقتدار او فرمان پرید انکس را کہ در میان شما صاحب حکم  
 است مرا و از اولی الامر شیخ اندو پیران طریقت کہ تہذیب اہل سنو  
 مستحقان بنمایند ساکت فرمان برداری ایشان لازمست قطع  
 ہر کہ سیر بر خط فرمان دلیلی نہند کی میسر شودش رو بہ آور  
 ہر کہ خواہد سیر منزل مقصود در پادیشش سیر و راہ نمایان کرد  
 اگر چہ اکثر ارباب تہذیبین طریقت برای عطا خرقتہ بنایان غیر  
 عدم جواز ذکر کردہ اند چنانچہ مذکور شد اما برای معیت منع نکرد  
 بر قیاس اینکہ اسلام طفل شرعاً جائز است و طایفہ دیگر منع میکنند  
 بر قیاس نکاح کہ تعلق آن با ولیم بودہ است و طایفہ دیگر منع  
 بر سیر بنایان را مرید کہے کنند بعد از بلوغ سیر را اختیار نیست

بر کرد و اگر پدرم بدگمانید باشد اختیار است خواه بران ارادت  
 قائم باشد یا بر کرد و بهر حال در جواز بیعت کلام نیست زیرا که امیر مومنین  
 علی کرم الله وجهه و حسین<sup>علیه السلام</sup> قبل از بلوغ بیعت کرده اند و حضرت  
 سید الطایفه خواجه حمید بغدادی قدس سره پیش از بیعت سالکی  
 مریدی سرّی تقطیع شده اند و در بحر الاسرار گفته که اگر شیخی گوید که ترا  
 و اولاد ترا به بیعت قبول کردم اگر بروی مانند بهتر است لاکل لازم  
 خواهد بود که پیر ارشاد و یکدیگر بگیرند و حکم او را حکم پیر بیعت دانند تا در  
 راه دین نصیب حاصل کنند و اگر کسی از شیخی عقیدت داشته باشد  
 و قبل از بیعت شیخ موصوف رحلت فرمود او را ضرورت است که از خلیفه  
 و یا جانشین وی بیعت کند که در حقیقت بیعت از خلیفه بیعت از  
 مستخلف است اما از کسی که خلافت نیست بیعت جایز نیست همچنان

اگر کسی از ابا و اجداد خود خلافت نیافته از جای دیگر خلافت پیدا  
 کرده مردمان را بطرف ابا و اجداد خود میگرداند و جایز نیست و  
 مریدان سلسله نباشد و اگر کسی در خواب مرید گشتی شود در تحقیق  
 مرید نباشد و تا آنکه در بیداری از همان پیروی نگیرد و اگر در بخت  
 نباشد در سلسله وی مرید نشود و در تبعیت و صحیح نیست چنانکه شیعه  
 میگویند که امام مدینه حضرت علی بن ابراهیم و دیگران را حاجت نیست و تبعیت از  
 برهان پور فرموده که اگر این چنین بعت و اعتقاد صحیح باشد همه مردمان  
 گفتن میتوانند که امام مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منتم زیر آن است  
 از همه اعلی و اولی اوده اند مگر این اعتقاد درست نیست بلکه غلط  
 و کفر است بان این اعتقاد صحیح است که مرید هر سلسله خود را مرید  
 انصاری و انکار وزیر که انصاری مثل باو شده اند و همه متشیخ نمایان انصاری

نظر النایب کالملیب بیت شایخ در اصل معیت رسالت است  
صلی الله علیه و اله وسلم و از آنجا است که انسر و فرموده من  
اطاع خلیفتی فقد اطاعنی و عصى خلیفتی فقد عصانی  
یعنی هر که اطاعت خلیفه من کرد پس تحقیق اطاعت من نمود و هر که  
نافرمانی خلیفه من کرد پس تحقیق نافرمانی من کرد و حضرت عباس  
محبوب سبحانی رضی الله عنه فرموده طوبی لمن داء فی اوامری  
من داء فی اوامر من داء فی اوامر من داء من داء الی سبعة  
و در روایتی الی سبعة و عشرين در حجت آمده یعنی هفت مرتبه توصیف  
فرموده خوشی و خوبی باد آنکس را که امری را یعنی از من بیعت کرد  
یا سینه را دید یا سینه پخته را دید یا سینه پخته را دید یا سینه پخته را دید  
یا سینه پخته را دید یا سینه پخته را دید یا سینه پخته را دید یا سینه پخته را دید

ای یوم القیة یعنی من خاص نام هرید مراد هریدم تا از وقت  
 پس ازین ثابت شد که هرید فعل هرید اصل است و آنکه هرید  
 کسی نموده و بکران را هرید میکنند گواه کلمه شکیان وقت از هرید  
 از چنین کس بیعت برانید نیست و از چنین معنی هرید که بولاناروم و تثنیه  
 فرموده ای بسیار نیست ادم روی هست پس هر دینی بنا  
 و او دست پذیر که رسول الله صلی علیه و آله و سلم فرموده  
 که من موافق بقاء و کفر و ضلالت و بیعت بسیار با یونان اندم  
 لباس کافران پوشیده اند و بسیار کافران اند و لباس یونان  
 پس هر طالب صاف و راضی و ناچار است که بخدمت شایگان  
 خاندانها بی عالی که سبب بیعت و خلافت او ابا و اجداد آنهاست  
 جاریست و باید چه اگر در خاندانهای ابا بنی زندی عظیم است و بزرگ

و تفسیر فتح الغریز شاه عبدالغریز محدث دہلوی گفته کہ ابن جریر  
 از ابوسعید خدری روایت کرده کہ در بعضی اسفار رسول اقدس بر پشت  
 کوهی گذر نموده فرمود ما مثل هذه الثنية الا مثل الباب الذي  
 قال الله لم يني اسرائيل اذ خلوا الباب سجدا ولو احطوا لغفر لكم خطاياكم  
 يعني نيت مثل ابن شيتہ مکر مثل دريکه گفت خدا تعالی در حق بنی  
 اسرائيل کہ داخل شوند اين در را بحالت سجده و بگوئيد کلمه حطة  
 می بخشم شمارگانان شما و ابوبکر بن ابی شيبه بروایت صحيح از  
 حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه آورده کہ در نماز ما مثلنا في هذه  
 الاية كسفينة نوح و کباب حطه فني اسرائيل يعني نيت مثل ايهيم نيت  
 بنوی که قيم خاندان نبوت و حامل اسرار ولايت و معرفت اندوزين  
 است مثل کشته نوح و در حطه است زیرا که نجات از طوفان نقص

شیطان و تصحیح توبه و تکفیر کنا مان بسبب دخول و سلاسل اولیا<sup>القدس</sup>  
 درین است و البسته و منتهی باین بزرگوار است که سلاسل سلوک  
 راه خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خواندنها میرسد انتهی کلام پس  
 ضرورت بیعت درین خواندنها تأدیه حال و حال و محاسن و محض احوال  
 ایشان در یابد و اگر خطره بدل راه یابد و یا هجوم و سواوس غاض  
 شود و از صحبت و برکات انفس انیاد دفع نشود و راه قلب گشاده  
 نکرد و طیبی دیگر طلب کند اما از شیخ اول هر کس جدا و روگردان نشود  
 بلکه داند که نصیب خود اینچنان بود و اگر کدامی کس را مرشد حسب غرض  
 خودش میسر نشود نداند که کسی در زمانه کامل نیست زیرا که هیچ  
 شایخ و زما و عباد و اوقاد و احیا و تقوا و نجوا و ابدال و قطاب  
 غوث خالی نیست مگر در قسمت این نبود و حضرت ما غوث الاعظم علیه

محدث در شمس

عبدالقادیر جیلانی رضو فرموده که طالب صادق را باید که نوح شب  
وضو کند و دو رکعت نماز نفل با قنوت قرآن هر چه یاد باشد و او  
و بعد از سلام بر سجده کند و بتضرع و زاری بجنبان خیرت حق تعالی  
رجوع آورد و عا کند حق تعالی بر او فتح باب میکند و کلامی ولی را  
از اولیاء خود بر وی می آرد و باعث ارشاد راه حق سیر و دو دعا  
نیت یارب انی علی عبد من عبادک المقربین یدلنی  
علیک و یعلمنی طریق الوصول الیک ینی  
ای پروردگار راه نامرئی بنده از بندگان تو که مقربان تارا هدایت  
فرما بر تو و بیا سوزنده مرا راهی رسیده بسوی تو باید و هست که  
خداقت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بدو قسم بود یکی خلافت  
ظاهر و دوم باطنی ظاهری نبی غم ملک و مملکت و عدل و داور

نموده  
و در این  
موضع  
نموده



بندگان خداستعالی و اجرایی احکام شریعت و باطنی نبی است  
 و ارشاد خاص نبوت و تصفیة و تزکیة قلوب و علاج این باشغال  
 و ادکار و حصول مشاهده و کشف حق و این هر دو خلافت مانده  
 خلفاء اربعه یکی مانده بعد از آن جدا و متفرق شدند پس خلافت  
 ظاهری موسوم بسلطنت و باو شایسته گشت و خلافت باطنی پیغمبر  
 و مریدی نام گرفت چنانچه از حدیث الخلافۃ من بعدی ثلاثون  
 سنة ثم صلاک عضو ض ظاهر است یعنی رسول الله  
 فرمود خلافت بعد از من سی سال خواهد بود بعد از آن باو شایسته گشت  
 خواهد شد پس آن زمانه سی سال تا زمان خلافت امیر المومنین علی  
 کرم الله وجهه سپوری شده شش ماه باقی بود امیر المومنین امام  
 حسن رضی الله عنهما آن زمان بر آن خلافت جاسوس بوده بعد از آن

ترک کرد و امر سلطنت بر امیر معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه گذاشته  
 خود عزت و خانه نشینی اختیار فرمود و صرف طالبان دین را  
 هدایت و ارشاد نمود و پس آن خلافت ظاهری یعنی سلطنت بعد از  
 امیر معاویه بر بنی یزید قرار یافته تا مدت هزار ماه بلاکم بیش آغاز حکومت  
 بنی امیه در مروان بنیان ماند و بعد از آن در عباسیان و غیره منتقل گشت  
 و بموجب حدیث امام حسن و علی و الله ما اری ان یجمع الله فینا  
 النبوة والخلافة من رسول الله ﷺ و اولاده علیهم السلام یعنی من قسم بخدا  
 که آن میرم که مقتضای در مابنوت یعنی خلافت هدایت و ارشاد و خلافت  
 صرف یعنی با و شاست تا قیامت یکجا جمع نخواهد کرد و خلافت باطنی یعنی  
 فیضان بنوت تا قیامت در اهل بیت و خلفای ایشان باقی است لهذا  
 اتفاق ارباب طریقت است که خلافت باطنی امیر المومنین علی مرتضی که

باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود چهار کس سید خواجه  
ابن حجر در شرح حسن حصین نوشته که خلفای علی چهار کس بودند  
امام حسن و دوم امام حسین سیوم کمیل بن زیاد چهارم حسن بصری  
رضی الله عنهم اجمعین و همین چهار کسان را باب طریقت چهار پیر  
میگویند و بعضی میگویند چهار پیر خلفای حضرت علی سواي حسین چهار  
کس دیگر بوده اند یعنی کمیل بن زیاد و حسن بصری و خواجہ و یونس  
و قاضی ابوالمقدم شریح اما چهارده خانوادہ کہ مشہور عالم است  
سلسلہ آن بکفرت خواجہ حسن بصری رحمہ الله علیہ میرسد کہ او را دو خلیفہ  
بودند یکیش شیخ عبدالوحد بن زید و دوم خواجہ حبیب عجبی قدس سرہ  
شیخ خانوادہ پنجمہ این چهارده یعنی زیدیان و عیاضیان و  
سیریان و چشتیان بکفرت عبدالوحد بن زید میرسد و نہ خانوادہ یمنی

<sup>۱</sup>جیبیان و طغوریان و کرخیان و سقپیان و جندیان و کاذونیان  
<sup>۲</sup>و طوسیان و فردوسیان و سهوردیان و خواجیه جیب عجمی مشهور  
<sup>۳</sup>پس سلسله چهارپیر و چهارده خانواده بعلی مرتضی کرم الله وجهه  
<sup>۴</sup>تارسل احمد صلی الله علیه و اله و سلم منتهی سیکر و دوسوای این چهارده  
خانواده بسیار خانواده ها تحت خلافت خلفای امیرالمومنین علی  
بوده اند مثل حسینه و حسینی و رضویه و اولییه و کملیه و نوریه و قادیه  
و خلوتیه و کبرویه و عشقیه و احمدیه و صادقیه و قاییه و نقشبندیه و  
جعفریه و شطاریه و طبقاتیه و عیدروسیه و فاعیه و بخاریه و نظایر  
و غیره که ذکر و تعداد آن سبب تطویل است همه بر رسول الله صلی الله علیه و اله  
و سلم میرسند و همه حق اند اما طریق بیعت گرفتن همه مختلف و اشغال و ادکار  
هر کدام متفرق است اگر غور کرده شود اصول همه یک و نتیجه همه یک است

و بین کل واحد حالات و درجات کلاعی فما الا اهلها  
 یعنی در میان هر واحد از اهل طریقت حالات و درجات اینست  
 از آنکه صاحب درجات که خیرتی تفصیل این انشاء الله تعالی  
 ضمن او گناه خواهد شد یا بدوالت که شایخ برای بیعت مرتبه  
 دست بدست آورده معاهده کردن شرط نموده اند و بعضی سه  
 شرط نموده اول مقرض خلق یا قصه سوم قرار دست بدست  
 شایخ بیوم خرقه دادن قلیل باشد یا کثیر و بعضی گفته صرف بیوم  
 مرفوع که در ضرورت تا آن ولایت کند بر قطع سه حجاب که  
 حجاب طاعت و عبادت دوم وینا که حجاب عقی است بیوم عقی که  
 حجاب مولی است و در خاندان ماست بدست توبه دست غفای  
 و تجدید ایمان میمانند و معاهده میگیرند و بر او گناه یکبار میرسد

مرتبه عقی و اختیار او

تا از اطلاق تارک الصلوة براید و در طایف اشرف گفته که قدوة  
 الکبری میفرمودند بیعت درست نیست و تا دست و دست شیخ  
 نهند و مقرض و خرقة شرایط لازم نمیستند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 بعضی اوقات بوده که سه تار سوی از جانب یمن گرفته و کاهبی از  
 ناصیه و کاهبی از بسیار و همین معمول سلطان المشایخ است اما سلطان  
 و امرا اموی سبقت گرفتن و دستار در کلوان داشتن اولی است  
 تا اشاره باشد که این بنده کناه کار و اتق از مولی اکنون روی  
 بحضرت اله آورده و گردن و نفس خود را بقید شرع داده از خدا و  
 رسول و ارشیح پناه میجوید تا از شر نفس و کید شیطان برنجی  
 ضرورت که هرگاه کسی مرید شود مصافح با صحاب شیخ و ارباب  
 حضور میکند و دو کانه شکرانه یکانه بجهت حصول این سعادت ادا کند

دست بوسی مرشد بجا آرد اگر میرد لایق کار باشد خدای سبحان  
 و دیگر حسب لیاقت فرماید و زمین مریدی بغرض توبه سعادت  
 است پسند و دولتی است از چند و بهم باید دانست که در شایخ  
 طریقت خرقه بطریزی و رنگی جدا جدا اختیار کرده اند و درین رمزی  
 و اشارتی در شسته اند چنانکه در ملک عرق و سیاه مسلمانان <sup>بود</sup>  
 و نصرانیان علامتی معین بود که هر فریق را بدان علامت ممتاز  
 میکردند و حدیث من تشبه بالقوم فهو منهم هم بدین <sup>است</sup>  
 و رطایف اشرفی گفته اند که یهودیان بر کاله جامه زرد و پوش <sup>خفیه</sup>  
 و نصرانیان قدسی که پارس گوید بر کلاه و دستار <sup>سبز</sup> سبز  
 کسوة مشایخان نیزه ال است بر مقامات شمس چنانکه علم سلطانی  
 نشان هر فرقی می باشد و هم در کتاب بزرگ گفته اند که حضرت قدوة العبره

میفرمود که اگر چه در اصل خرقه هفت کونه بوده است لیکن در جریان  
 روزگار هر کس از مشایخ خرقه بنوعی اختراع کرده اند و آن خرقه هم  
 خارج است اما همه رنگ تحت رنگ صبغة الله و من احسن  
 من الله صبغ بوده اند زیرا که رنگ او را بی رنگی میزداد است  
 از آنکه جامه سیاه و لالت برصیت میداد و چنانچه در وقتی اختیار  
 کرده که در جهان بگردید غیر نیری از وی طاقی شده رسید که این شایسته  
 برای چه اختیار افتاده گفت از سه صیفت سه طایفه یکی علما و دوم فقرا  
 سوم امر ازید که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جهان غایب  
 شدند صفوانی خراسی در سه سیرت که شش تنگی علم و دوم فقر  
 سوم تنگی غنا علما که علم اختیار کردند و از امر امام و خود و تحصیل جاه  
 و دنیا و افتخار و در جلال و معاندات افتادند و فقر که فقر اختیار کردند



انرا اسباب معاش و آلات غنی گردانید و امر که اهل غرا اند  
 تبع خود را حقوق آن که جهاد بر حکم شریعت است و خلاف کردند  
 پس چون هر سه طایفه باصل خود کار نمیکند گویند و این پو  
 بدین سه مصیبت است همچنان سپید پوشی خلاست توبه از جمیع نیاهای  
 و رمانی از غم و نیاهی است و بعضی خاندان لباس تقطع می پوشند  
 اشارت است تقطع علائق و نیوی و بعضی فرجی و لباس می پوشند  
 گویا اشارت میکنند که پیراهن وجود خود را و عشق حضرت حق  
 چاک کرده و بعبودت شریعت و طریقت و راه از سخت امر و نهی بران  
 زنده بمانند خرقه عیب برادران می پوشیم چنانچه جامی فرموده  
 رباعی در زند فقر عیب پوشی بهتر + و نکته عشق تیز پوشی بهتر +  
 چون بر رخ مقصود حجاب است سخن + از گفت و شنید ماموشی بهتر +

و بعضی تاج بر سر سیدارند بدین معنی که ما و تصرف مملکت تکبر و تجبر ننوده  
 خود تاج گراست پوشیده ایم همچنان کلاه چهار ترک اشارت تبرک  
 معصیت چهار گونه شیرعت و طریقت و معرفت و حقیقت است و دستار  
 بر سر بندن اشارت تبارنا کردن دل خود و عشق البیت و علم  
 سر عامه که شستن سنت بعضی شایخ است بدین معنی که رشته محبت  
 و دوسری دارد یکی از جانب عاشق و یکی از معشوق که القلب یلجی  
 الی القلب تفسیر او است و بعضی یک چنانکه علما یک سر شعله پیش  
 میکنند از نذر بدین غرض که علوم شیرعت حاصل کرده اسباب دنیا را بپوش  
 انداخته بکار حق مشغول ایم و بعضی شعله را پیش سینه می اندازند بدین معنی  
 که کار آخرت بهر زوایش است معلوم نیست تا چه پیش می آید و هم بهر وجه  
 یقین خود را موده می انگارند و شعله موده طرف پیش می نمایند

پیش نیک دارند و شایخ حشمت دستار چنان می بندند که هر کوش  
 پوشیده میشود و بدین لحاظ که هرگز نیک و بد زمانه نباید شنید  
 و شایخ هر دوی کوش چپ پوشیده کوش راست و اسیدارند  
 تا بر عیوب و تقایص مردم متعین گشته صرف یک کوش بر اجتماع و غلو  
 نصایح گشاده باشد حاصل ازین بیا آنست هر کس از راباطنیت  
 کاری حکمت و نظری بر صلیت میدارند چنانکه فعل الحکم و اخیلا  
 عن الحکمة مشهورست اما باید بد که پیروی صورت کنیز پیروی است  
 هم اختیار کنند تا نتیجه ان فعل حاصل آید چنانکه گفته اند  
 صورت ظاهر نباید بکار باطنی باید بد از عبارات اکثر شایخ حرقه  
 برین قسم قرار داده اند یکی حرقه ارادت که رو بیعت شیخ نمیدرید  
 و تلقین و توبه گشاید بحرقه صلاح و تقوی می آرد و دوم حرقه محبت که

پیر نظر یافت مدتی مرید یا درویش را خرقه سید سوم خرقه تبرک که  
 شیخ بمقتضای تغییر از مریدی سید چهارم خرقه صحبت که شیخ و حیات  
 خود حالت و معرفت مرید دیده عطا میکند پنجم خرقه حقیقی که شیخ بملطف  
 مرید را عطا کرده کفیل سواقع و افعات و مجامع حادثات و وسایر  
 و این امر است فیما بین پیر و مرید که دیگر از ان اطلاع نمی باشد  
 اما حصول اینچنین سعادت بشتت بسیار و کلفت بشمار میرسد  
 و هم باید دانست که درین ارباب طریقت دو قسم اند یکی وصل  
 دیگر سالک و باز درین اقسام دو قسم اند شنبه بحق و شنبه بطل  
 شنبه بحق آنکسان اند که بنهایات احوال رسیده و بقای صفات  
 اتفاقات بمقصود و حاصل شده و از منوعات و کنایات و شنبه بطل  
 آنکسان اند که خود را بلباس انبیا آورده از حدیث قیام و اعمال و احوال

ایشان خالی بوده اند و میگویند تقدیر با حکام شریعت و طایفه عوام است  
 و نظر ایشان بطوایر است یا مقصودست و فرقه های باطلیه و ملائطیه و غیره  
 بهرین قسم میباشند تفصیل آن اینجا نمیآید و در اسرار انبیا  
 از مولانا نور الدین نقل کرده که فرمود روزی پیش حضرت سید علی محمد  
 حاضر بودم ناگاه حاجی صفی مجنون ریش تراشیده حاضر شد از حضرت بیاد  
 پرسیدم که این حاجت را چنانی باشد فرمود باشد اما سفیدیت زیر اگر  
 خصم عالی بعضی عوام قلیل العلم را جذب به احمقیت غایت میکند از احباب  
 ظلمت و نور و رحمت و در باطن خود می بینند و میخواهند که در طایفه غیر  
 دهند تا ظاهر در باطن موافق شود لیکن علم شریعت نمیآید و تا بتدبیر  
 بر وفق شریعت نکند لاجرم در بدعت افتادند بعضی ریش تراشیدند  
 و بعضی آبرو و بعضی بینی را سوراخ کردند و بعضی موسی را قند یا قند

و جهالان دیگران بدعتها را شعار خود نمودند چنانچه مولانا روم در مثنوی  
 فرموده **هر چه کیر و عتی ملت شود** پیکر کیر و کاملی ملت شود  
 اما آن عزیزان که بطلب جذب گردند ما خود نمیشناسیم لکن این جهالان  
 ما خود خواهند شد زیرا که این عبت با اختیار خود قبول کرده اند چه اگر <sup>است</sup>  
 فرموده **کل مدعة ضلالة و کل ضلالة فی النامی** یعنی هر عبت  
 که غیر حسن باشد کمراسی است و هر کمراسی موجب دخول در آتش جهنم است  
 خصوصاً از بعضی حضرات قادری این زمانه افسوس آید یا آنکه درین  
 طریقه عالیه از گاهی بدعات احتراز بودند فی حین فقیر کرد و ایندن  
 که امی کس شناسی چهار ابرو میکنند و از جهلای فخر آری شرع ترسیده  
 خود را معرض عقاب حق می آیند و تعالی توفیق رفیق بهم فرماید سعادتمندان  
 لا تقاخذنا ان نسينا او اخطانا ولا تحمل علينا اصرار

کما حملت علی الذین من قبلنا ولا تحملنا ما اطاقة لنا  
 وعضنا و اغفر لنا و ارحمنا خدایم را و دوستان و غیر زبان را  
 اعتقاد می که در آن رسا و تو دشناج طریقت تو هست نصیب کردن  
 و باقی را و بهدایت خاصان ولایت تو ره نما و لا توغ قلوبنا  
 بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب  
 و آنچه مقوله است که الطرق الی الله بعدد الانفس  
 یعنی راه بسوی خدا بتعالی بعد و خلق است مراد از آن طرق چهارست غیر  
 و لا ینکوه الا الجاهلون و آن طرق چهار انکار نمیکند  
 مگر جاهلان و غرض از همه طرق ذکر خدا و اعراض از ماسوی اقتضا است  
 تا آنکه آرزوی جنت را هم در ماسوی اقتضا بشمارند و سیکویند که در  
 روز و شب بت چهار ساعت است و بهر شاگرد کس نیز نفس می زنی

این کلام در طرق و غیر طرق  
 و در آن کتب و غیر کتب  
 و در آن کتب و غیر کتب  
 و در آن کتب و غیر کتب

باید که دم را بخارزد تا که امی نفس بیاید و خدا نیز اید و آیان بسو است  
از این عالم بیرون آیند چنانچه گفته اند **یکدی** می که غافل از حال شعوی  
اند از آن دم بدم شیطان شعوی و صایق عکس را اول و الا الباب  
و خدا را یاد میکنند که صاحبان عقل که تغییر این فکر است **تلمیذ** که  
میشود و اعلی فایده آن ظاهر شود **و الله صادی المصطفی**

آیت یازدهم قوله تعالی

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُوا  
یعنی یاؤ کنید مرا یاؤ میکنم شما را تشکر کنید مرا و ناسپاسی نکنید مرا  
و در تفسیر عزیز گفته یاؤ کنید مرا هر رنگ که ممکن شود و نیازی نماند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



مثل تلاوت کلام الله و ذکر و حمد و تسبیح و تهلیل و تهلیل بر فعل  
 محمود و یابدیل کمال توجه و استغراق در حضور بی کیف که نصیب  
 اهل سلوک و شغالیست و یا بتفکر در دلایل توحید و معارف  
 ذات و صفات و افعال و اسرار و معاطات من بانبذکان خود  
 و حکمتهای مخفیة من در مخلوقات خود که در هر ذره راهی معرفت  
 خود گشاده ام و دلیلی بر صفتی از صفات خود نهاده که نصیب  
 را سخنین است چنانچه گفته اند **س** هر کس پایی که از زمین روید  
 و **ح** لا شریک له **ک** ما گوید و یا بتفکر در وعده و وعید من و  
 پیدا کردن کیفیت از خوف و طمع در دل که نصیب عوام است  
 و یا یاد کنید کجوا رح و اعضا باین طریق که بر حضور انبیاست  
 باز دارید یعنی نظر را از زن اجنبی و امر و خوش شکل و زیبارا

غیبت و سخن چینی و سب و تهم و دروغ گفتن و دست را از  
 قتل و کشت ناحق و ذر دی و کوش را از مراد شیرطیانی و افسانه  
 دروغ و کلمات بد و پایی را از رفتن میخانه و جامای زبان فاشه  
 و سعایت نزد حکام و شرکاه را از زنا و لواطت و سخن و کسبه  
 و دزدان و مسدود را از خوردن حرام اذ کفر که من نیز یاد کنم  
 شما را باطل کردن کنایان شما و ترقی درجات و قرب و صلاح  
 و معا و شما و انشکروا لی یعنی درین اقسام باید کردن قصد  
 من کنید زیرا که هر چند که خالی از منافع نیست الا که به نیت شکر  
 موجب غرید نیست من میگرد و و لا تشکروا لی یعنی کفر آن  
 من کنید زیرا که آن باعث حط اعمال شما میگرد و یعنی شکر و  
 اسپاسی را جمع کنید چنانچه از یک طرف شکر کنید و از جهت دیگر

ناسپاسی اگر چنان کنند موجب عذاب و ابتلای شما خواهد شد  
 چنانکه سن شمارا مال دهم از زبان بسیار شکر گویند تا کن بنجلی کرده  
 حق آن مال او نکنند و محتاجان که مستحق این چیزی ندرند و یا  
 نبرمای قرابت که صد رحمتها واجب است سلوک نکنند  
 و یا نرو بادشاه و امیر با وجود قربت و یاریابی استغاثه نیکان  
 خدا تعالی نه نمایند و زبان شفاعت گناه کاری نکنند  
 بعضی ناسپاسی من خواهد شد و شکر زبانی تمام بدل که بفرمان  
 خواهد گشت و این عساکر و دلیلی از آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 روایت کرده که در تفسیر این آیت فرمودند که این آیه را  
 بطاعتی اذیت عساکر که بمحضرت بیعت می یابند مرا  
 بنیدگی من یاد میکنم شما را بمنفرت خود و عبودیت من تفسیر

این است از ابن عباس آورده یقول الله تعالی ذکر می  
 کند من ذکر کنم یعنی ذکر مراد حق خود قیاس کنید از  
 ذکر خود و حق من یعنی اگر شمار اوجه نیک یاد میکنند من هم  
 شمار اوجه نیک یاد میکنم و ابن جریر روایت کرده که هیچکس از  
 بندگان یاد خدا نمیکند مگر خدا تعالی هم یاد وی میکند اگر مرد یا  
 او را بر حمت و مغفرت یاد میکنند و اگر کافر است عذاب و لغت  
 لهذا قریبای مغیرین در همین تعلقات این دو ذکر عبد و حق  
 عبارات رنگارنگ آورده اند چنانچه میگویند اذکر وانی  
 بطاعتی اذکر کم بر حمتی و مغفرتی یعنی یاد کنید مرا به بندگی من  
 یاد میکنم شمار بر حمت و مغفرت من اذکر و نی بالمجاهدة  
 اذکر کم بالمجاهدة یعنی یاد کنید مرا بمجاهده یاد میکنم شمار بشهادت

اذكروني فيملاء الناس اذكركم فيملاء من الملائكة  
 يعني ياكيدم او كروه ومان ياكيدم شمار او جماعت وشتگان  
 اذكروني في الرخاء اذكركم في البلاء يعني ياكيدم او  
 فراخی عیش ياكيدم شمار او بلا یعنی وقت ابتلاء بلا یا وشتگان  
 واز بلا میرانم اذكروني في السراء اذكركم في الضراء يعني  
 ياكيدم او شادوي وفتح ياكيدم شمار او سختی وگرنه اذكروني  
 في اليسر اذكركم في العسر يعني ياكيدم او رفاه وستی  
 ياكيدم شمار او تنگ وستی اذكروني في الحیوة  
 اذكركم بعد المات یعنی ياكيدم او حیوة ياكيدم شمار بعد از  
 مرگ اذكروني في الدنيا اذكركم في الاخرة يعني  
 اذكركم او دنیا وگرنه شمار او آخرت اذكروني بالعقبه

اذکرکم بالربوبیت یعنی بایکند مرا به بندگی یاد میکنم  
 شمارا با خدائی اذکر و فی بالصدق والاخلاص  
 اذکرکم بخرید الاختصاص یعنی بایکند مرا بر بهترین و خلوص  
 یعنی بلا یاسمعه و غرض دنیا و عقبی تا بایکند شمارا بر یاقوتی و حقیت  
 و قرب و عطایا و بیعتی و کتاب شعیب الایمان بروایت خالد  
 بن عمران آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که  
 اطاعت حکم خدا نماید و اگر خداست اگر چه نماز و روزه و تلاوت  
 قرآن کم میکنند و هر که نافرمانی خدا نماید فراموش کننده خداست  
 اگر چه نماز و روزه و تلاوت قرآن بسیار کند پس ازین حدیث  
 پیداست که اجتناب از گناه عمده اسویا و خداست و در جامع  
 ترمذی و غیره صحاح مرویست که شخصی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

پرسید یا رسول الله عبادت اسلام بسیار است مرا یک چیزی عهده  
 بفرمائید تا من بالکلیه صرف آن شوم چرا که تمام عبادت اسلام را  
 احکام و احتیاجات او کردن نمیتوانم آنحضرت فرمود باید که زبان تو بشود  
 بذکر خدا و بیعتی بر وایت عبد الله بن عمر آورده که روزی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر چیز را صیقلی هست و  
 صیقل و لهیا یا خداست و هیچ شئی در نجات دادن از عذاب الهی  
 انقدر کارگر نمیشود چنانکه ذکر خدا و این کلمه دو بار فرمود و مردم عرض  
 کردند یا رسول الله ایها و راه خدا نیز بر ابری ذکر الله نمیکند  
 فرمود نمیکند اگر چه مجاهد شمشیر خود را انقدر بزرگ تر نکنند و در هیچ مسلم غم  
 صحاح حدیث کرده که انس و صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ  
 جماعتی بر او ذکر خدا نمی نشینند مگر ملائکه گرد او را ایشان دور میکنند

و رحمت الهی ایشانرا می پوشد و سکینه و آرام بر ایشان نازل  
 میشود و حضرت حق تعالی ایشانرا در مقبران حضور خود بخوبی یا مفرقا  
 و بهمین مضمون را ابن ابی دنیا رباین الفاظ از ابوهریره و ابی  
 سعید رضی الله عنهما روایت کرده قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم ان لاهل ذکر الله اربعاً انزل علیهم  
 السکينة و تعشهم الرحمة و تحف بهم الملائكة  
 و يذكر الله فیهم عنده یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود برای اهل ذکر چهار نعمت داده میشود یکی آنکه بر ایشان از  
 خدا تعالی آرامشی نازل میشود و دوم آنکه رحمت خدا ایشانرا می پوشد  
 سیوم آنکه جماعت و مرشدگان ایشانرا مهربانی میکنند چهارم آنکه  
 خدا تعالی ایشانرا یاد میکند و ران جماعت که نزد او است



حکایت عاشق و دلدار

یعنی ملائکه مقرب و ازینجا است که عاشقان الهی بنجر و زکری  
 نمیکند بلکه بران دگر جان خود را عاشق میکنند چنانچه  
 حضرت شمس تبریز قدس سده در نظم خود فرموده نظم  
 شنیدتم که موسی در ساجات <sup>یا</sup> مکر و خوست است از حق و حاجات  
 که یارب بارب از فضل الهی <sup>یا</sup> همین خواهم که خاصانت نمائی  
 لذا امر که ای موسی سفر کن <sup>یا</sup> برو اندر فلان کو بهی نظر کن  
 که از خاصان ما اینجا کی هست <sup>یا</sup> که نور عشق در وی اندکی هست  
 چو موسی فهم کرد آن امر مطلق <sup>یا</sup> برفت اینجا که فرمان بود از حق  
 یکی را دید در کوهی نشسته <sup>یا</sup> ز خود بینی و خود دانی گذشته  
 گنگه میکرد همچون وحش آهو <sup>یا</sup> از دوازدهی آمد که یاهو  
 برش رفت و سلاش کرد آغاز <sup>یا</sup> بنجر یا هو نیاید هیچ او از

بدو گفت که ای مت‌الهی ، ازین بسیار مو گفتن چه خواهی  
 اگر مقصود دیدار است برکوی ، و کرباق ترا کار است برکوی  
 چونام حق شنید آن مستعین ، کشید آه و بداد از یاد حق جان  
 دل موسی بجزش آید یکبار ، چو دریا و خروش آید یکبار  
 ندانم که ای موسی چه دیدی ، مگر بیت و حیرانی رسیدی  
 مرا زمینان هزاران عاشقانند ، که نام نشو ندو جان نشاند  
 و در تقیه معالم حدیث کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود یقول الله تعالی ان عند ظن عبدی لی و اناسه اذا  
 ذکر فی فان ذکر فی تقیه ذکرته و تقیه و ان ذکر فی  
 فی صلاه ذکرته فی صلاه خیر منهم و ان تقرب الی شبر  
 تقرب الیه ذرا عا و ان تقرب الی ذرا عا

اینست تقیه بابیه

تقریب الیہ باعاً و من انانی عیشی اتیتہ رسولہ

یعنی حق تعالیٰ میفرماید کہ من نزدیک فلن بنده من ام  
و من باو بی ام ہر گاہ یاد کرد مرا او اگر یاد کند و در دل خود  
یا وسیکم در نفس من و اگر یاد کند مرا در جماعت یا وسیکم  
اورا در جماعتی بہتر از ان و اگر نزدیک کنی بسوی من بقدر  
باشت نزدیک میشوم اورا بقدر یک دست و اگر نزدیک کنی  
از من بقدر یک دست نزدیک میشوم اورا بقدر دو دست  
و ہر کہ بیاید بسوی من قدم قدم من بسوی او دو ان دو ان  
می آیم **۵** تو خاصہ باش کہ مانیر تر آئیم **۶** در ہر دو جہان  
مقصود و مقصود تو ما ئیم **۷** کہ یک قدم از کوی طلب سوی  
من آئے **۸** ناصد قدم از راہ کرم پیش تو آئیم **الحاصل**

درین ایت شریف حق تعالی سه چیز سبب تقریر فرموده  
 ذکر و شکر و ترک کفران و این سه  
 چیز را بخوان جامع آنکه درین سه تا می احکام شرعی  
 داخل اند زیرا که شکر و ترک کفران جمیع احکام و منہیات  
 شرعی را شامل است که تفصیل آن موجب تطویل است  
 و ذکر فوق تر ازین هر دو بوده است چنانچه از روایات  
 مکتوبه الصدوق ظاهر است اما ذکر با تمام بوده است  
 چنانچه در تفسیر فتح العیون بر وائیت بعد از حدیث کرده  
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الشکر الحمد لله  
 یعنی افضل ذکر کلمه لا اله الا الله و بهترین شکر کلمه الحمد لله

این ایت شریف را در هر روز  
 صد بار بخواند

بوده است و در حدیث شریف آمده که کل شیء مصقله  
 ومصقله القلب لا اله الا الله یعنی هر شیئی را مصلحت  
 است و مصقله زنگ دل کلمه لا اله الا الله بوده است  
 حضرت ماشاء محمد غوث کو الیری قدس سره در جواب خبر  
 روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 بعلی کرم الله وجهه فرمود هل ادلك يا علي على  
 طريق ترى الله عز وجل بذلك الطريق فقال  
 على نعم يا رسول الله فقال قل لا اله الا الله وهو  
 ذو الحلقين الفناء والبقاء یعنی رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم بعلی فرمود که یا علی ترا را می بینم  
 که از من راه خدا را بینی علی عرض کرد بهتر است یا رسول

بنمایس انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 بگو لا اله الا الله وان کلمه است بدو حلقه  
 فنا و بقا یعنی از کلمه لا اله نفی تمامی ماسوی الله  
 کنی و از کلمه الا الله اثبات وحده لاشریک له  
 نمایی اما دیگر ارباب طریقت گفت که ذکر را طریقه  
 است هر آنچه می شود بهر گوید بهیون طریقه حصول  
 مشایخه پروردگار است لکن نزد همه اولاد صوفی  
 که جاورب لا هز دست دل داده خلوت سری باطن  
 از تعلقات ظلمات جوانبه و کدورت نفسانیه پاک سازد  
 تا به محبت احدیت که جذبه من جذبات الحق  
 یوازنی علم الثقلین است از مشرق صمدیت شارق

بیان طریقه شریعت و ذکر و طریقه صوفی  
 و حال ملک الموت

کرد و از نفی کمالی با ثبات الا الله چنان رود  
 که اثبات نفی شود و نفی اثبات گردد زیرا که تا وقتی که  
 کسی از خود منفصل نشود بحق متصل نمیکرد و حاصل  
 کلام اینست که طالب صادق تا وقتی که حب دنیا  
 از دل بیرون نرود هیچ ذکر و شغل و عمل او را  
 تأثیر نمیدهد چنانکه اگر نجاستی در چاه افتد  
 اگر اندر آب بیرون نکرده هزار دلو بکشند آب  
 آن پاک نمیشود و لایق وضو نمیکردد و اگر نجاست  
 دور کرده سه صد دلو بکشند کد امی و تم  
 نجاست باشد پاک میشود همچنان تا وقتی که حب  
 دنیا از دل دور نکند مشغولی ذکر کسی را فایده

نمی بخشد مگر بواسطه زمانه بسیار زیرا که ذکر را  
 هم تاثیر نیست که شده شده قلب را نرم میکند و بحق  
 رجوع می سازد بعضی عارفان حق و ذاکران و ذکر مطلق  
 میگویند الذکر باللسان لقلقه یعنی ذکر با  
 اواز سخت است و شایسته ریاء الذکر بالقلب  
 و موسسه یعنی ذکر بدل خیالات فاسده است که  
 با شتمال روح و نفس میزنند و الذکر بالروح مشاهده  
 یعنی ذکر بروح مشاهده است زیرا که از مداخلت نفس خالص است  
 و الذکر بالبرهان یعنی ذکر برهانیه است که مرتبه بر از  
 روح فوق است و الذکر بالجفی ضایبه یعنی ذکر نجفی غایتین  
 یعنی خود را باندک و محو و فنا کردن است و بین کلا واحد



حالات و درجات لایعرفها الا اهلها یعنی در میان هر یک  
 از این احوال و حالات و درجات اندیشید از انکه قایل آن  
 یعنی عامل آن زیرا که لیس السمع کالمعاينه واقع است  
 یعنی شنیدن برابر دیدن نیست و از اینجا است هر سالک  
 تا وقتی که متصف بصفات حق و متخلق با صلاقی الله نشود و موصوف  
 بجمال و جلال الله نمیشود و در این اوصاف هرگز کسی حاصل نمیشود  
 تا وقتی که موت و فانی شود پیش نظر نیارد و برای همین است  
 که حق تعالی بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده قل یتوفیکم  
 صلات الموت الذی و کل یکلم فی الیه یکلم لجن یعنی کلمات  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فراموش کرد روح شما را که الموت یعنی فرشته  
 انسانی که موعظ کرده و برکاشته شده است بقبض روح شما پس

این است موت و ملک الموت

پروردگار خود باز گردیده خوانند و صاحب قفسیر معانی گفته معنی  
 یقینکم ای یقین از ارواح که بوده است یعنی <sup>الک</sup>  
 ارواح همه زندگان هر که را موت نوشته شد قفس خواهد کرد تا آنکه  
 در جهان باقی بخواهد گذشت و تمامی دنیا از شرق تا غرب همه بقبضه او <sup>است</sup>  
 بلا مشقت هر که را خواهد دست دراز کرده قبض روح او خواهد کرد  
 و برای ملک الموت فرشته گان رحمت و عذاب مددکاران بوده اند  
 و بن عباس فرموده ملک الموت چنان فرشته است که یک قدم  
 در میان دشته از شرق به غرب میرسد و مجاز گفته دنیا او را مثل  
 طشت است میخورد از آن هرگاه که خواهد و در بعض حدیث آمده  
 که ملک الموت بلا می نرود بان میان زمین و آسمان نمی نشیند  
 مددکاران آن روح بنی آدم را کشیده ماحلق می آرند و می آرند

قبض میکنند و در کثافت گفته ملک الموت ارواح را بنحوانند و  
 جواب میدهند پس اعوان خود را قبض روح حکم میدهد و <sup>و الله اعلم</sup>  
 در تغییر خود فرموده که ملک الموت را یک روز آتش است که بر  
 رو بر کافران ظاهر شده قبض روح آنها میکند و یک روز ظلمت  
 است که بدان بر منافقان نمودار شده روح اینها را گیرد و یک  
 روز مثل او میبانت که بدان ارواح مومنان عالم را وفات  
 میدهد و یک روز نور است که بدان بر انبیاء و صدیقان هر ششم  
 روح ایشان قبض میکند و بعضی تغایر آمده که روح خاصان  
 مثل انبیاء و اولیاء حق تعالی خود قبض میفرماید چنانچه آیت  
 الله یتوفی الانفس حیث یشاء یعنی شوق قبض میکند  
 جایها را وقت تعالی ازین عالم مراد است و بعضی گفته ملک الموت

خاصان الهی را روح تاملت گشت و می آرد پس حق تعالی بنفوس نضر  
 وفات میدهد و ملک الموت را ملائکه رحمت و عذاب بدو کاران  
 بوده اند هر کس که لایق آنها باشد یا نجات یابد یا سزاوارت  
 است که با وجود چنین مریخی در کسین لاف از منش و دنیا میزند و از  
 غافل بوده بدینامی پروازند و از اینجهاست که بزرگی گفته است  
 آسمان کی بجوی که از صدمت اجل بکس نماند و اندر بات سستی  
 و با آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که مظهر خاص حق و مظهر عالم  
 انحضرت خطابه اندک صبت و انهم سیتون یعنی ای محمد  
 ترا هم پرده هست از نیال و بر عالم میردگان اند و هم حق تعالی در قرآن  
 فرموده ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا  
 ولا یغرنکم بالله المموت یعنی بدینستید و عده خدا را

ثواب و عقاب است هست و در این خلاف نیست و نخواهد شد پس  
 باید که فریب بند شمار از زندگانی دنیا یعنی متباعتهای و لغوی  
 زیستهای آن فریخته تشوید و لغو و کرم خدا تعالی بایست و  
 و غرض شیطان فریبده نگردید و شیطان شمارا بامید و  
 و در از راه نموده بر معاصی و بیهوشی و اندو که میدهرمه  
 که امر و نه کنیز و فرود آید به شمار نیاموز نشود که بر  
 قدر فرود آمد فرود اسی باید و این معلوم نیست نهما قیل  
 کار امر و نه فرود اندازی ز بهار و روز چون یافته کار کن و غنیمت  
 سابقا عشرت امر و نه فرود استکان یار و یوان قضا حاکمانی من  
 و چون کافران از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که  
 ما فرود چه کار خواهیم کرد و کجا خواهند مرد و حضرت این است

این حکایت است که در کتاب  
 جامع السعادات آمده است  
 و در این کتاب نیز  
 آمده است

خواند ما تدری نفس ما ذاتکلب غذا و ما تدری  
 نفسی بای ارض تموت یعنی نمیدانید هیچ نفسی که با یاد  
 که چه کسب کند فردا از خیر و شر و نمیدانید هیچ نفسی که او کلام زمین  
 ببرد و در کدام وقت از بی عالم برود و محمی الدین ابن عربی در تفسیر خود  
 فرموده و ما تدری نفس ما ذاتکلب غذا اینی نمیدان  
 نفسی که چه کسب کند از علم و مقام و در زمان آئینده بود چه پوشیده بود  
 آنها و این چیز که در استخوان است و ما تدری نفس  
 بای ارض تموت و نمیدانند نفسی که کلام زمین از زمینهای مقامات  
 ببرد و نمیدانند و استخوانها برای منقش شدن آنچه  
 از کمالات است چرا که علم استخوان است و حدود آن در غیب  
 حق تعالی است و این محض بر آن است که با تکار بقا و حیات و قصد

در آخر عمر متبارکناه نشوند و از حصول اعمال خیر بازمانند و بعد  
 که حیات دنیا را هیچکس اعتبار نیست بلکه مثل خواب است یا حجاب  
 خیالیه بزرگی گفته اند و دیده اعتبار خوب نیست برره گذر اهل برت  
 این منتهین بگویم و روشن شود شوق و شوق و شوق کل نفس  
 از این الهوت یعنی بر نفسی که در دنیا هست چشیده مرکب است  
 هر که این جهان اهل فنا خواهد بود و آنکه پائیده و قیامت خدا خواهد بود  
 باید دانست که موت نام زوال است و هرگاه این سالک پیش نظر باشد  
 هرگز غفلتی از وی بوقوع نیبرد چنانچه حافظ شیرازی فرموده  
 مرا در نظر این جهان و این عشق چون بپرسم نه جرس نریا و میدار و کبر  
 نیندیشم باین شب تا بیکدمم سوخ و کز او این چنین عایل و کجا و  
 حال ما سبکباران ما عیال و عینی دنیا جای گذر است که هر صبح و شام

فرشتگان از جانب حق ندا میکنند لا اله الا الله یعنی پدید آید  
 برای مردن و ابنو الخراب یعنی عمارت کنید بر احوالی و دیران  
 کردن زیرا که اگر کسی را بجز ذات خدا تعالی بقای نیست و  
 هر کس که بدین ندا آگاه میشود هر چه دلت و عیش او را بخت  
 میکرد و زیرا که میداند و بیا همچون شب تاریک است و در لوله هوا  
 نفسانی همچون موج و واقعا تیکه وقت مرکبش آیند همچون کوه  
 مهلک اندیش چگونه میتواند که در شب تاریک گرفتار موج گردد  
 حاصل سبب نجات رسد و اما که از این عالم گذشتند اندک سبب  
 بر کنار نجات رسیده اند آنها را چه فکر مصیبت است پس باز باید  
 همواره این مصایب را پیش نظر دارند تا ازین مهالک برکنار  
 باشیم زیرا که خدا تعالی موت را سببین عمل بهتر گردانیده است



که بخوف آن و عدم علم وقت آن به بندگی خداستجالی می پردازند  
 و در قرآن مجید ذکر موت مقدم بر حیات خاص بر اینست  
 كَخَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيُبْلُوَكُمْ اَيْكُمُ اَحْسَنُ عَمَلًا  
 یعنی خداستجالی بیدار کرد موت و حیات را تا امتحان کند شما را که کدام  
 یک از شما خوب تر و بیشتر است از روی عمل و تقوی است یعنی هر یک که  
 حیات باشت ظهور حاصل می نمود نمی آید و هر یک که حیات باشت  
 نمودنیای کج و ناآرامی است که سبب قریب جنتی باشد  
 و بدترین مردمان آنست که موت را فراموش کنند چنانچه رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بئس العبدی من نسي  
 المظفر و البلاء یعنی بدترین آدمیان نزد من آنست که  
 فراموش کرد و مقبره و بلیات را زیرا که بعد از موت حیات است

و بعد بر رنج راحت یعنی هر که موت را پیش نظر داشته خود را بمیر  
 میت گرداند و احیات دایمی است چنانکه تخم هر گاه خود را مانند درگاه  
 در زمین دفن میکند از آن شجر سبزی برآید و ثمر میدهد و از اینجاست که  
 بزرگی فرموده است هر دوی بودند و نبوت ثابت نکردت نیکو نوی بودند  
 و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده من بعدا قبل ان تموتوا  
 یعنی میرید قبل از آنکه بمیرید یعنی خود را قبل از موت تحقیق بنا کنید تا بعد  
 صورت موت نه بینید بلکه چنان ابدی نصیب بشود که اولیای میرند  
 و نقل از این عالم میکنند چنانچه ثبوت این قریب بدگوش شود و حاجت  
 محبوب بجانی رضی الله عنه در الهامات خود فرموده قال الله لی  
 یا غوث الاعظم اوعلم الانسان ما کون له بعد الموت  
 ما منی الحیق فی الدنیا و یقول بین یدی الله اقم

فی کل لمح و لحظه یار داشتنی یعنی گفت مرا اقدتای غوث بزرگ  
 اگر بداند و بیان که ایشانرا چه درجه عطا خواهد شد بعد مردن بزرگ  
 تنهای زندگی در میان کنند و بگویند پیش خدا تعالی باید او را در میان  
 و بهر ساعت بار ایمان زیرا که هرگاه انسان معرفت خود و معرفت خود  
 حاصل میکند و هستی خود را از پس این انانیت بیرون می آید و حجاب  
 صفات نفسانی را از خود مرتفع میکند و صفات ملکی شرف  
 بآب رضا و ریاضت دل را پاک کرده معرفت خود حاصل میکند  
 نمایان لقاء پروردگار میشود و آنگاه خود تصور و غلمان همه محتاج  
 میشوند و می ازین حیات صوری موت خواستند و کوشش میکنند  
 که بمقام اصلی خود بموجب کشتی رجوع الی اصله پس دنیا و جاه  
 گفته باز بخواهی چشم آرزوست به جلوه سر و منم آرزوست

گنبد کلر اچکنم ای نسیم ۛ بوی ازان پیرینم آرزوست  
 و از اینجا است که انس و صلی الله علیه و آله وسلم فرموده کن ۛ فی  
 الدنیا کانک غریب او صحابہ السبیل وعد  
 نفسک صحابہ القبور یعنی باش در دنیا گویا مسافر هستی و  
 یا گذرنده راه و شکار کن نفس خود را از اصحاب قبور ۛ  
 معرفت باید که نمایابی تو راه ۛ و نه کارت جلگی کرد و تباہ ۛ  
 چاه ز غفلت و نیای غریز ۛ سعی کن تا خود بیرون آرزاه  
 کسی کی بگشت از تعلیم عالم ۛ راه خود تحقیق بنمایا اله  
 زیرا که موت کامل و غیر کامل را نمیکند از که آیت اندو میت  
 و علم سینون ظاهر اما کامل را از موت آزاری نیست چنانچه  
 دارا شکوه و حسان العارفین گفته ۛ از مرگ نباشد

این دایره آزاره در خواب بترسد چو شود بیدار که جان تو  
 جسم را بیدار است چه پاک به چون گفته شود پوست بپندارد و مار  
 باید دانست که شایان طریقت در عبارت خود لفظ محمود و محال  
 و خدا که می آید مراد از محمود است خواه حقیقی باشد یا اعتباری  
 حقیقی آنست که روح انسانی جسم انسانی گذشت تیرغ عالم را  
 که به جمع باصل است پیرو و از ان عالم ترقی باعیان ثابت کرده  
 از ان باو هیبت و از ان بوجدت میرسد از اسرار و حرم عبودیت  
 و موت اعتباری آنست که سالک تقین خود را از نظر دور اندازد  
 و خود را لا تقیر محو کند و نفس الامر محو شود بهر حال موت مراد  
 محو است که انا و عبد در انا و حتی محو میگردد و شاه محمد بن  
 ویلوری رحمه الله علیه فرموده مراد از محو انا عبد و انا حتی آنکه

در موت حقیقی و اعتباری

افکار عجل از وجود کوفی تمام برکنده شود و آن را بحقیقت  
 اطلاق باید و بجا باشد شرف کرد و در زمان حیات فانی جان  
 باقی حاصل نماید چون جان عاریتی را در ستانها زند جان  
 جان زنده ابدی میباشد متشوی  
 مرک پیش از حرکت نیست ای فقی اینچنین فرمود ما را مصطفی  
 گفت موتوا کلکم من قبل ان « یا ای الموت موتوا بالحق  
 مرد موتوا قبل موت این » که پس مردن غیبت است  
 یک غایت به فساد کون اجتهاد به جهل خوف است از خداوند  
 و آن غایت است موقوفات به تجربه کردن این راه رفعت  
 بلکه مرکش بی غایت نیز نیست بی غایت بدان جان جانی است  
 جان بسی کند می داند رپوده از آنکه مردن اصل و تو نامرده

از کجا جوئیم هست از ترک هست ها از کجا خواهیم دست از ترک دست  
 از کجا جوئیم علم از ترک علم ها از کجا جوئیم سلم از ترک سلم ها  
 هم تو تانی کرد یا نعم المدین دیدم معدوم من است بین  
 دیدم که از عدم آمد پدید ها ذات حق را همه معدوم شد  
 در کتاب خزینة الاصفیاء روایت کرده که حضرت شبلی خلیفه حضرت  
 سید الطائفة پیچیدی از مقام خود غایت هم خدیو یقینند شایسته  
 پس از آن که کرده و نشان یافتند و پسندید این جوئی تا است  
 نفرمود این کرده در میان زن هستند مرد من هم و خیالت منم  
 ناچار بدین جماعت پیوستم پس چون تقرب و فائز شدیم شب  
 این شعر میخواند شعر کلیت است ماله غیر ختم الی الله و جهاد

کتب خطی  
 خطی  
 خطی

جغتای یومر قالی الناس بالحق یعنی هر خانه که ساکن آنی انخانه را  
 با چراغ حاجت نیست و آن روی با جمال تو که آید و شسته شده است  
 محبت ما خواهد بود و بزرگ مردمان جغتای آید و هنوز شیخ زنده و خرم  
 در شهر شتر شتر خلقی بسیار بر آغا خبازه بود و زاده و کاغذ  
 شیخ بخندید و گفت عجب کاریست که مردکان بر خبازه زنده می آیند  
 کسی گفت که لا اله الا الله میگوید فرمود نفی نخواهم گفت گفتند  
 در وقت بزم این چاره نیست فرمود سلطان محبت میفرماید که شوق نمی بزم  
 شخصی به نیت ملحقین او از برداشت لا اله الا الله  
 شیخ فرمود بجان افسرده زنده را ملحقین شهادت میکنند  
 ساعتی بر آمد گفت اینک محبوب بوشم و در حال بمرد و در حال شیخ  
 حسین را پس که خلیفه شیخ بهلول در یابی که بر در مطهر میرفت

در وقت بزم این چاره نیست  
 فرمود سلطان محبت میفرماید که شوق نمی بزم  
 شخصی به نیت ملحقین او از برداشت لا اله الا الله



غوث الاعظم بود و در طبقه طایفه اختیار کرده بود در کتاب مکتور  
 یکسانند ثابت و شش سال اولاد ریاضت گذرانید و در وقت  
 و بیابان میکت شش شبی یکباره در میای را وی بر فراز بلوآ  
 شیخ علی محمد کج بخش پنهان شده بود و ناکا و نامی مکان نفوذ  
 شد و حضرت محمد از قبر برآمدند و شیخ حسین را انجا رسانیدند و در  
 تا و شش کشف شد پس عمری و شش سالگی از شیخ سید محمد  
 که پیش وی در تفسیر مدارک درس این ایت شد و الحیوة الدنیا  
 الالهیة و لعب یعنی ایت پر سید شیخ معنی طایر بیان فرمود  
 وی گفت مرء باقال ضرورت نیست عالی باید و در حال سیرت جام  
 حال شد و از سجده خاسته رقص کناد و سرود گویند سیر و آن  
 و کتاب تفسیر که درس این پیش در چاه انداخته متعلنان بر سر چاه

در گرفتند و از انداختن تغییر در چاه ملاستها آغاز کردند شیخ حسین ناچار  
 بر چاه آمد و گفت ای آب برویشان مدرسه مرا بپوشانند کتابین  
 و این ده فی الحال آب جویند و کتاب را اندرون چاه برکنار آمد شیخ ناچار  
 در گرفته بمقتلمان مدرسه داد که کدام یک ورق کتاب تر نشود  
 بود از آنوقت شیخ ریش و بر و تر آشفته جام و روست  
 ستانه و ارگاههای مسجد و خانه خوار و گاهی بکوچه و بازار میگشت  
 و از خود فنا بود و گاهی بر بستی محروم گریه و زاری مینمود و این  
 نتیجه محبت مفرط است که اندر عاشق خوانند که عاشق از غایت شغولی  
 معشوق چنین مستغرق میشود که وجود خود بهم فراموش میکند و این  
 نهایت سیر الی الله است چنانکه گفته اند هیچکس را ناکرد و او فنا  
 نیست راه در بارگاه کبریا و در پنجاه صورت ملکوت بروی ظاهر

میگرد و در آوازه ای و اولیا و جواهری که بصورتها و سبکها نمودن  
 گیرند و آنچه خواص حضرت اولو بیت است پیدای آید و احوال عظیم  
 روید و در این شایسته صورتها و در جلالی نشان ترقی میکنند که عبادت  
 از آن نمیتوان کرد و اگر چه این گفتن فایده نیست چه اگر این عالم  
 ز قس است نه گفتنی اما اولیا اعتد و خاصان اهل اعتد شرح این  
 که کرده اند بعضی بر آن غیب طایبانست تا از وجود روحانی کمال  
 کردند و در بیت جلال و جلال کشف عظمت و کمال الهی بدو دل ظهور یافت  
 و از تعلیمات این جلال دینی و عقوبتی فراموش شود و احوال و مقامات  
 در نظر نیست و تغییر نماید و از عقل و نفس فانی گردد و بلکه از فانی شدن  
 شود و درین عین فنا باقی ماندن و تن خالص و خالص و حیرت  
 و بی نشانی و نماید و از اینجا است که گفته اند **کس اندر ز تو**

نشانی به اینست نشان به نشانی به احصا حاصل فناء قبل از موت  
 را مرتبه عالیت بلکه همین مرتبه عالی باعث معارف لدنی است  
 و حضرت امام ربانی در معارف لدنی بنویسد که معرفت صفوی عبارت  
 از علم حصولیست که بعد از فناء و تقاضا صورت می نگیرد و تعمیر از آن  
 بشناختن و یافتن میکنند و معرفت سگلمین تعمیر است از علم حصولی  
 بحق سبحانه که نتیجه نظر و استدلال است باینست که هر علمی  
 از خارج حاصل میشود عبارت از حصول صورت معلومه است و صورت  
 حاصل او در مدر که عالم و این علم را علم حصولی گویند و هر علمی که  
 چنین نباشد یعنی از خارج نباید بلکه بذات عالم متعلق باشد آن علم  
 علم حصولی میگویند و چون عارف بعد از فناء ذات و صفات  
 خود و شمس به بقا باشد شرف شود و انا و او از وجود کونی پاکیزد

در بیان معرفت عبارت از علم حصولی  
 بعد حاصل نشود و تعمیر  
 حصولی

شده بر حقیقت اطلاق کرده و لاجرم از علم حصولی بعلم حصولی انتقال  
 فرموده از دانستن بیافمن میرسد چه یافت و بر بیرون ذات  
 یابنده نمیباشد و مولانا شاه عبدالغیر زحمت دلبوی و تفسیر فتح العزیز  
 میگویند السلوک الى الله عبارت از طلب حضور اوست نزد خود  
 چون او تعالی از جمیعت و لوازم ان پاک است حصولی او یکی ازین  
 سه طریق میریث شوند اول تصور که انرا در عرف شریع ظاهر میکنند  
 و در اصطلاح اهل سلوک انرا مراقبه و تکرانی می نامند و دوم ذکر سیم  
 تلاوت کلام او تعالی که مراد از ایت و مسامیت ذکر الاله اولوا  
 الالباب همین است و درین هر سه طریق حصولی حق تصور را  
 مقدم از ان کرده اند که چون سالک خود را پیش معبود خود تصور کند  
 همه کارهای خود بوی می سپارد و در سبب را در نظر نمی آرد و این

بیان سکون القلب و طهارت  
 در سبب حصول حق

غایت توکل علی الله است و این توکل بروی موجب نهایت قوت  
 و محبت حق تعالی است که ان الله یحب المتوکلین یعنی هر کس که  
 خدا تعالی دوست میدارد توکل کند گمان را بروی و هرگاه خدا تعالی  
 کسی را دوست میدارد و سماعت وی و بصارت وی و همه افعالی  
 میکرد و چنانچه سابق در بیان قرب نوافل حدیث صحیح درین باب گفته  
 و اگر کسی برخلاف این تبرک توکل نظر بر سبب دارد و سبب نیست  
 از حق محبوب میشود و دیگر طریق حضوری حق که ذکر و تلاوت است  
 و در حقیقت آن هر دو یک است و در آن قسام مایه بوده اند چنانچه بعضی  
 ارباب تحقیق سماع را هم در او کاتیریک کرده اند زیرا که تعالی در  
 قرآن مجید فرموده فبشر عباد الذین یستمعون القول  
 فیتبعون احسن یعنی خوشخبری ده یا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بندگان

میشود قول را پس پیرو میکنند بهتر از آن یعنی سماع توحید حق تعالی  
 کردن و خود را در آن محو نمودن و بآر ویت و شهادت حق شرف شدن  
 بهترین پیرو انکلام است چنانچه اکثر انجیال بکاملان طریقت وقت  
 سماع رو میسر و اکثر کتب سلف و خلف بر آن گواه عدل است  
 و افاق که سماع میکنند و در آن با سماع قال و نکات عاشقان حق  
 که از باب باطن اند محل بر ظاهر کرده خالص منزه مشوقان مجاری  
 تصور آورده متابعت نفس میکنند آنها را این اطلاق میسر از احسن  
 خارج اند و هم ازین وجه است که سماع را اقسام کرده اند چنانچه  
 میگویند سماع العوام متابعت النفس و سماع المریدین  
 و رغبته و رهبت و سماع الاولیاء و ربه الالاء و النعماء  
 و سماع العارفین علی المشاهدة

و سماع اهل الحقیقه علی الکشف و العیان و بطلان حد  
 من هو له مصدر و مقام یعنی سماع به چند اقسام بوده است سماع عام  
 مردمان برای متابعت نفس است و سماع میردین است و شوق و تقوی  
 و خوف الهی است و سماع اولیا المقربین است و لا و نعم حق واقع میشود  
 و عارفین را و سماع مشاهده حق حاصل میگردد و دو سماع محققین  
 برای کشف و عیان رو میبرد و برای هر یکی ازین سماع کشف و عیان  
 مرتبه و منزلتی علیحدّه علیحدّه بوده است و حضرت ذوالنون بصری فرموده  
 السماع رسول حق جاء الی حق فمن اصغی الیه یحقق  
 تحقیق و من اصغی الیه ینفسر تفریق  
 یعنی سماع پیغامبر حق است آمده بسوی حق یعنی تحقیق حق پس هر که  
 بشنود بسوی آن از روی تحقیق انفس تحقیق گشت و هر که از شنود



اثر بر اسے خطوط نفس انکس نزدیک یعنی جنمی شد و از اینجا است  
 کہ بعضی محققین گفته ینبغی ان المستمع لیسع بقلب حی و نفس  
 میت فن کان قلبه میتا و نفس حی لا محل  
 له السماع یعنی سر او درست شنونده سماع را کہ بشود  
 بدل زنده و نفس مرده و هر کہ بشود بدل مرده و نفس زنده جایز  
 نیست اورا کہ بشود و بعض گفته السماع مکاشفۃ الاسرار  
 بمشاهدة الحق یعنی سماع مکاشفہ اسرار است بمشاهده حق  
 و در تجلیات رحمانی نوشته صوفیان کہ سماع اختیار نموده اند  
 مخصوص بر آنکہ سماع افروختن آتش قلب است و درین اثر عظیم است  
 و دل از آتش سماع چنان پاک میشود کہ در بیان بنیاید و سلمه  
 است کہ چون ظرف خاکی پدید شود و آتش بسوزند پاک گردد و

همچنان در سمع که آتش در دل صوفی می آید به پیری باطن را میزند  
 و در کتب سیر و سلوک که حق تعالی حضرت داود علیه السلام را  
 چنان آفرید خوش داده بود که وقت وعظ از مجلس حضرت موصوف  
 جنازه بامیرون می آمدند و آریاب شریعت که در جمیع مختلف البیان  
 بموجب اختلاف العلماء رحمة انهم موجب رحمت است زیرا که خود  
 آریاب طریقت قیودات برای سمع مقرر کرده اند و اگر  
 آریاب شریع اختلاف نموده و مردمان ملاقی و سمع پیرو خقی  
 در کید نفس گرفتار آمدی چنانچه اکثر از مخالفان ملت مشاهده میشود  
 و در تجلیات رحمانی مرویت که علی حلاج رحمة الله علیه مرید شیخ  
 ابوسعید کمرگانی قدس سره برای سمع از شیخ اجازت خواست شیخ  
 فرمود دست و پا چتری مخور و طعام خوش بساز اگر نگاه غیبت بر طعام شود

نمشود و اگر غیبت بر سماع شود بشود حق غیبت هر کس که زبان از سرود  
 زیاده شود بشود و اگر سود از زبان کرد و بشود و حدیث صحیح بخاری  
 آمده که وقتی در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو کثیر گفتگو میکردند  
 و فراموش میخوانستند و را بنحال صدیق اکبر رضی الله عنه آمد آن کثیران را  
 منع و سرزنش کرده فرمود بلیت رسول الله فرما و الشیطان  
 یعنی در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرما و الشیطان فریبند  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و عجا یعنی ای ابوبکر این  
 را بگذار زیرا که بهر قوم عیدی مقر است و این روز عید ما است و این  
 حدیث در لطایف شریفی هم مذکور است و در حدیث دیگر صحیح بخاری و  
 سند و غیره آمده که وقتی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 جثیان رقص میکردند و میخوانستند و حفره عایشه رضی الله عنها

گردن خود بر دوش افروخته تا شام میگرد و می شنود  
 لهذا آنها که سماع جائز داشته اند برین احادیث سندی آردند  
 و آنها که منع میکنند تاویل مینمایند و میگویند که این واقعه قبل از منع  
 غنا سرزده بود العالم عند الله اما چون بزرگان طریقت و واقفان  
 سر تحقیق اکثر سماع فرموده اند فعل آنها را ضوع و نشن از ادب  
 و درست آید در اباحت اصل سماع شک نیست اما ممنوعیت از فروغ  
 و اسباب است و هر چند متقول است که جناب حضرت ماحمد صبح جانی رضی الله عنه  
 سماع نمی فرمود لکن بلاشروط منع هم نفرموده بلکه اگر غم از بیان آن حضرت  
 اباحت سماع و ادب آن پیدا است چنانچه بیان آن شافعی و نقیض  
 مذکور میشود و بر طریقت حضرت میر تقی حضرت ابوسعید سارک غفر له  
 همواره سماع و وجد میفرمود چنانچه در تذکرة الاولیاء و غیره در حال حضرت منفر

نزد کویت که در نیشاپور بزرگی صاحب کرامت بودند مشهور بودند  
 دومی اولاً از حضرت ابو سعید حسن اعتقاد نمیداشت و سماع را  
 نیکو بود یک روز در خانقاه شیخ میگذاشت دید که در خانقاه شیخ  
 سماع میکنند و کرد و برگ و جمع آمده اند و خاطر او ستاد میگذاشت که چیز  
 سماع ایشان انگار امیکند و کرد و برگ و میکردند در شیخ سماع  
 عدالت ایشان باطل بود و کرد و برگ ایشان نشانی از شیخ  
 از سماع باطل است و آگاه شد و یکی را از صوفیان بنام عقبه می  
 فرستاد و پیغام داد که ما را کی دعوت کویت می آید اگر چیزی  
 منتهی است و استادان آن اندیشه خود را می گویند و در آنجا  
 و هم در کتاب نیکو و دوست که فرقی است در میان آن و فرمود  
 گویند که آنجا که می آید که می آید که می آید که می آید که می آید

گفتند شیخا درین نیم شب قوال از کجا بدست آید فرمود طلبید که  
یافت شود چون طلب کردند نیافتند و گفتند قوال یافت نیست  
مگر خرابان میان او ز بر کشیده اند شیخ چادر از گردن خود انداخت  
و فرمود این را بپوشید و در گردن آنها انداخته بپایید و این یافتند  
و امر بجای آوردند چون قوال آمد و خدمت بجای آورد شیخ گفت زود بگو  
تا هر چه داری مطرب بست بود او از بر آورده گفت سه ام روز  
ندام زخم دست آمده پیکر اول با بعد از دست آمده پیتخ چون این  
سماع کرد قبض برخواست و واقعه او حل شد و بایستاد و در قص آمد  
و دست مطرب را گرفته گفت سه تو مست تری یا تو مست ترم  
که دست بر تو نگاه من دست برم بدو در میان اقص مرتفع از تن خود  
بر کشید و در گردن مطرب انداخت پس چون سماع بر طرف گشت و

منظر بیکوشه رفته بخواب شد و صبح برخاست و در قع شیخ و بر  
 و طبلان و بدوشش دید با خود گفت که با این لباس اکابر  
 نیکو نیست که در کوئی بیکانکان رود پس به پیش شیخ آمد و بر دست  
 وی توبه کرده مرید شد الحاصل پیران سیرا رضی الله عنه سماع  
 غنا فرموده اند بلکه بعضی پیران طیرقت میگویند سماع نعمت حق  
 برای بنده است و حق تعالی و قرآن بر رسول الله از شاد فرموده

هَبْشِرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ  
 أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالِدُونَ الْأَكْبَارُ  
 یعنی ای محمد شایسته ده انکسار که می شنوند قول را پس پیروی میکنند  
 نیکوتر از آن قول انکرده نماند که راه نمودن و خدا بیگانه سازد و این  
 صاحب عقل اند و در تفسیر حسینی بحواله بحر الحقایق گفته که قول اعم است

خواه کلام خدا تعالی باشد یا فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله  
یا آنچه که در حق و انشای شایسته نفس مکر صاحب عقل و همت که  
هر چه کلام نمیکست از آن زیاده و ترکیب پیروی کند و متنبی بر زبان  
وین این است را در حق سالکان طریقت از آن خاص میکند که فیلسوف  
و در این باب یکسختی خاصه در کتاب جوامع الکلم که موقوف حضرت  
سید محمد کبیر در آنست و غرض آنکه بجهت نواز است رفته اند علیهم السلام  
که حضرت موصوف فرمود روزی خدمت شیخ قطب الدین نجمیار  
علیه السلام رسید و سماع نمودند قطب الدین را و وقتی رو نمود بار بار  
فرمود من مصلحت در حق می گویند و مولانا حمید الدین ناگوری  
فرمود که قطب الدین و شیخ عیال الدین هم حاضر بودند حمید الدین و پیر  
شیخ می گفتند شیخ اشارت به شیخ فرید الدین مفرود و می فرمود



زامی بردشت در این شایع جمال الدین را ذوق شد از یکدو  
 صفه بدیوار یک چرخان میزد و گویا و خود نبود و ازینجا است که در حدیث  
 شریف آمده جل بته من جذبات الحق یوانری عمل الظالمین  
 یعنی جذبه از جذبات حق مقابل میشود عمل خیرین و انس را هر که عشق سوزانی  
 همه اولی مشهور است و برتر گفته رباعی عشق در پرده مینواز و ساز  
 عاشقی گو که بشنود آواز به همه عالم صدای نغمه اوست چه که شنید  
 اینچنین صدای و راز به در لطیف اثر فی گفته طالع جان با و عمار  
 محرم راز باید که گوش بر سماع نهد و کسی را که دولت از لی در تیره مر  
 انکس بدین امر که اید نعم ساقی قطعه کرده نفس سپندان سماع حق کی  
 دانند بیکی دو نکته گویم خوش از زبان طالع به نریه یا گویند بر این  
 غیر و سیت به سماع از این شاد و شاد از این طالع به و خورشید و آری

این شعر در کتاب  
 شایع جمال الدین  
 در کتاب شایع جمال الدین  
 در کتاب شایع جمال الدین

در مخطوط خود فرموده که روزی مولانا علاء الدین یار مبولانا حاج  
 الدین مغربی گفت اگر سماع کنیم شما را بطبیعت باید مغربی فرمود بیایم  
 و لکن این رقص صوفیان دوست و پاجنبانین صورت هنرست  
 این صورت نزد من معنی نمیدارد و تحقیقی نیست اما نموده اند که چیزی  
 هست انکار نتوان کرد و بعضی صوفیان نمیدارند و دیده ام خوش سماع  
 می شنوند و از جانبی حبیب الله الله میگویند و قطرات شک از چشم  
 روان میشوند حضرت بنده نواز فرماید کفتم بیان رقص از زبان شوکه  
 دم سرور و سماع می زنیم پس دم سرور زده او را نمودم چنانکه نغم  
 صور میخند مغربی فرمود ایش هدا است الحوت کفتم  
 مراد ما نیست که در نیصورت هو میگوئیم گفت والله صلیح و بهر  
 دست کشادم و برگردیدم و گرد آوردم و یکی را برگردیدم مغربی

پسید این چه باشد گفتیم که در جهان خبر هستی واحد وجودی نیست هر دو  
 جهان را پیچیدم و در یک سونهادم و ترک او کردم که مطلوب من  
 خبر او نیست باز برود دست بر سر بردم و هر یکی را با هم بر سر بردم  
 و باز پیچیدم و یکی را با هم بر سر بردم و باز پیچیدم و یکی را بر سر بردم  
 زدم و گفتیم جهان را آوردیم و در یک گوشه نهادیم مطلوب من خود است  
 من نیست مولانا جلال الدین سمرقانی تیر ماند و گفت آری این سماع  
 باشد مخصوص بتو هست گفتیم و الله عقیده نیست که جمله صوفیانی  
 نمایند همچنان دیگر روایات سماع و وجد کردن اکثر بزرگان  
 مرشدان خفرت محبوب نیروان و غیره بسیار بوده اند و خود حضرت  
 محبوب سبحانی رضی الله عنه در کتاب غیثه الطالبین زیاده تر می فرماید  
 وفي ادبهم في السماع من ذلك ان لا يكافوا السماع

بیان خفرت سماع و ادب سماع

ولا يتقبلوه بالاختيار فاذا اتفق السماع فمن  
 حق المستمع ان يقعد بشرط الادب ذاك الراهب  
 بقلبه مشتغلا بحفظ قلبه من طوارق الغفلة والنيان  
 يعني ادب فقر اور سرود نيست که رنج نبرد و در سماع و پیش نیاید و را  
 با اختیار پس اگر موجود شود و را عام پس سر او است شنونده را آنکه  
 بتشیب بشرط ادب و یاد کننده پیور و کار خود را بدل مشغول شنونده  
 نمیکند شت دل از راه مای غفلت و فراموشی و هم فرموده و اذا  
 كان في القوم شيخ حاضر في السماع فالواجب عليه  
 الفقير السكون ما امكنه و مراعات حشمت  
 ذلك الشيخ فان ورد عليه امر غايب قطع  
 الغلبة بيلم عليه الحركة فاذا امكنت الغلبة فالاولى له السكون

یعنی هرگاه در قوم مرشدی در سماع حاضر باشد پس برفیق واجب است  
 سکوت بهر قدر که تواند و هم واجب است رعایت و دشمنی بزرگی آن  
 مرشد را پس اگر وارد شود بر مرشد امری غالب پس باندازه علم  
 و ارادت شده است بسوی او حرکت پس هرگاه غلبه ساکن شود بهتر است  
 او را سکون کردن و هم حضرت موسوف در کتاب مرزوفه

والسمع الحقیقی وهو الحدیث والکلام الذی هو  
 سنته الله عز وجل مع العلماء به والخوارج من الاولاد  
 والابدال والاعیان و خلعت بواطنهم من ذل و کله  
 وقضوا مع النوال والامیات والاشعار یعنی سماع حقیقی آن  
 حدیث و کلام است که آن سنت خداست غروبیل باعالمان نمود  
 و با خاصان از اولیا و ابدال و اشرف و خالی باشد باطنهای

ایشان از پند و اندیشه و بیکدگر و بی یکدیگر و بی یکدیگر و بی یکدیگر  
 و از اسمع الفقیه رایة او بیتا فلا یحیی ان یزاحم احدا  
 و هرگاه بشود فقیر آیت یا بیتی را پس واجب نیست کسی که از امر هم  
 شود و نه نمای عاشقان بر و کشت است به استماع نموده ایشان خوش  
 است پس ازین گفتگو پدید است که اصل سماع منع نیست و نه است  
 با سبب است اندک اکثر باب شریعت هم سماع را در اعیان و ادعای  
 و مجلس کلام جانیه و رفته اند هرگز را شک با بکتاب فقه و فتاوی ملاحظه شود  
 چنانچه در روایات نوشته اند الغنی لنفسه لدفع وحشة فلا یابن  
 عند العامة غایه و صحیح العینی و غیره قال و لو فی وعظ  
 و حکمت فجاز اتفاقا و منهم من ابلغ مطلقا و منهم من  
 کرده مطلقا انتهى و منهم من ايجاز

فی العرس کما جاز ضرب الدف فیہ  
 یعنی غنا کردن بر ارفع و مشت نفس خود غنا کنند و مانع نیست از دعا  
 شایخ فقه چنانکه در غایب شرح داده گفته و همین مضمون را یعنی و غیره  
 تصحیح کرده و گفته اگر در آن غنا و عطا یعنی نصیحت و بیان حکمت است  
 بتوافق همه فقها جایز است و بعضی فقها مطلق غنا را جایز و رسته اند  
 و بعضی مطلقا مکروه گفته و بعضی در عرس جایز و رسته چنانکه در آن  
 در آن جایز است و امام محمد غزالی رحمه الله علیه فرموده من انکر  
 السماع جملا فقد انکر سبعین صدقا من الصالحین  
 و التابعین یعنی هر که انکار کرد و سماع را با تفصیل ابواب شمع آن  
 پس تحقیق انکار کرد و انکار نفی و صدقانه از صحابه و تابعین و علمای  
 مذکور فرموده و کان ابن الجاهل لا یجیب دعوة الا ان یکن

فیما سماع یعنی بود این مجاهد که دعوت کسی قبول نکرد و تا وقتیکه  
 بود در آن غنا و در فتاوی بسط آورده سماع الغنا و مباح من  
 المغنی و من غیره یعنی شنیدن غنا از غنا کننده و غیر آن جائز است  
 و در لطایف اشرفی آورده سئل الجدید عن السماع فقال  
 کل ما یجوز للعبد من یدی الله فهو مباح یعنی  
 از سید الطایفه جنید بغدادی رحمة الله علیه که منفی وقت بودند و بر  
 پنج و شصت حضرت پیران پیر اند سوال کردند و مقدمه سماع غنا  
 فرمود و همه آنچه که جمع کنند و برایش خدا پس آن مباح است و سماع  
 هم از آن قبیل است چنانچه مولانا باجم العلوم در شرح این بیت حضرت مولوی  
 روم فرموده **ع** میجویی زهری و تریاقی که دیدی میجویی دستاوشتاقی که دیدی  
 یعنی فی زهرت و تریقی خود که وجود را فانی میکند و تریاقی هم هست که



بقا بالله می یابد یا اینکه فی عشق را حرکت میدهد که زهر است در  
 حق بدن و تریاقیت در حق جان یا اینکه موجب خدای مستی می  
 است و بقا با خدا که بعضی علماء و بزرگان سماع موجب خدای الله و بقا  
 بالله کلام میکنند چنانچه شیخ اکبر فرموده که سماع مفید رفع درجه  
 شدن نمیتواند اگر چه سماع است و شوق می انگیزد و در پیران طایفه  
 و متقدمین حضرت خواجه معروف کمرخی و حضرت خواجه سری سقطی  
 و سید الطائفه خواجه جنید بغدادی و حضرت ابو بکر عبد الله شافعی  
 حضرت ابو سعید مبارک خمرومی مرشد حضرت محبوب سیافی نقشبندی  
 و در شاخین طریقه مذکور حضرت شاه محمد غوث کوالیری و حضرت  
 سید شاه و جهال الدین علوی کجراتی و غیره بسیار کسان سماع غافلانه  
 اند و در طریقه حشویه و غیره هزارا اویا و شیاخ کرام سماع فرموده اند

سماع کرامت است  
 سماع کرامت است  
 سماع کرامت است

اما بعضی مثل حضرت نصیر الدین چراغ دهلوی مرشد حضرت نندو نواز رح  
 و حضرت ماحضرت شاه صیقله القلوب سید السعید و بعضی دیگر که جماع  
 نفرموده اند محض با و است است از غیر پس مطلق جماع را حرام  
 گفتن اطلاق فعل حرام نسبت این نزد کواران لازم میشود بلکه  
 موجب تعصب و عداوت نسبت این اولیا ائمه است لکن آنچه  
 افراط و تفریط که بعضی بی علمان طریقہ میکنند چنانچه بعضی جامعاً  
 رسیده که وقت اذان و نماز خصوصاً و مغرب که وقت آن بس  
 شک است غنا و مرد و موقوف میکنند و در نماز که زیاده نزدیک  
 الی الله و فرض بر مسلمانانست نمیکرانند و وقت قنوت قرآن مجید  
 کلام هم جایز نیست غنا میکنند بلکه بعضی جمله آنرا افضل از نماز  
 قرآن میدانند و معنی آیت اِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا وَاَسْمَعُوا

نمیدانند فعل آنها لایق اعتبار نیست و لمجا ط عمل آنچنان بی علمان و  
 جاهلان عموماً پیرین طریقه را عیب کردن از خدا تعالی مخالفت کردند  
 است چنانچه در حدیث شریف آمده قال الله تعالی عا و لیا فقد  
 باد و فی بالمحاربة یعنی حق تعالی سفیر میدید که عداوت  
 کرد و لی را بایزای و شی و زبانی پس تحقیق مبادرت کرد و جنگ من  
 و در بطایف شرفی نوشته که ارواح اکابر و هر جمع حاضر میشوند  
 روز عرس خود البته روح ان اکابر حاضر شود و کسی که بر سر ان اکابر  
 انضام پذیرد و روحانیه ان اکابر با عرس دیگر محدود معاون انگیزد  
 و بسیار دیده ایم که روحانیه حضرت رسالت نبیاه صلی الله علیه و آله و سلم  
 در جمیع اکابر و عرس حاضر شده است و استفاده گرفته ایم در حقنا<sup>الله</sup>  
 و ایاکم هذه اللقاء مرارا و شرح فصوص الحکم سیکوید که حضرت شیخ

صدرالدین روزی در مجلس سماع شیخ سعدالدین و جمعی از شیخان  
 حاضر بودند صحبت بسیار گرم شد و اندکی از آن چون نزول یافت در  
 اشای سماع روی بصفه که منزل دشت چشم خود را پوشیده نهاد و باب  
 تمام مدتی بیایستاد بعد از آن چشم خود را که پوشیده بود گشاد و  
 اواز داد ای صدرالدین چون شیخ صدرالدین آمد چشم بر روی او  
 گشاد و گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم درین مجمع  
 حاضر بودند و چشم منی که مشاهده جمال و صلی الله علیه و آله و سلم  
 شرف کرده ام اول بر روی تو گشایم و بعد برین مجلس ایشان را عرض  
 واقع شده و روح از قالب سلخ شد سیره زور بخوان باند آگاه  
 نقاب آمد و نقاب درین سیره زور چون مرده افتاده بود و بی  
 حرکت میگرد و چون نقاب آمد برخواست و خبر بدشت که چند روز

افتاده بود دیگران خبر کردند و از اینجا است که گفته اند  
 سماع کین چنین باشد معرج به حرامش که بگوید از حر است  
 و شاه عبدالحمید شمس و ملوی در مدارج بر روایات ثقات ثابت  
 کرده که هر چهار ائمه دین و شرع نبوی یعنی امام عظم و شافعی و مالکی  
 و احمد حنبل و اکثری از صحابه و تابعین سمع غافر موده اند و ان  
 روایات که ازین حضرات در منع واقع اند و ان سماع با قبیح  
 و منکره فساد است نه غیر الحاصل سماع ممنوع مطلق نیست بلکه  
 نزد بعضی از باب طریقت از او کار است و هم سنج طریق خصوی  
 بحق تعالی خیال نمی بین بیان مذکور شده زیرا که طرق دیگر  
 لا تعد و لا تخصی بوده اند و از ان دل اومی روشن میشود  
 و اسرار غیب ظهور می یابد باید دانست که ذکر از چهار

در حدیث آمده است که  
 در حدیث آمده است که  
 در حدیث آمده است که

حال خالی نیست یکی زبان دگر و دل غافل و دم زبان دگر  
 باشد و دل باو یاور سیوم زبان بادل و دل بازبان موافق  
 میباشد و گاه بهر دو غافل سیکر و چهارم زبان غافل و دل  
 حاضر میباشد هر سه حال دگر را این شروط لازم است <sup>۱۰</sup>تو به کمال  
 و اطمینان و استمداد از مرشد و این علم که استمداد از مرشد است  
 همچون استمداد از پیغمبر است و استمداد از پیغمبر علی <sup>۱۱</sup>صد علیه السلام  
 استمداد از حضرت حق تعالی و تار یکی مجرّه در شمال خوشبوی  
 و یوشیدن چشم و اختصار صورت مرشد خود و صدق باطن  
 و عدم ریا و حب دنیا از دل و دریا خفتن و خود را عاصی <sup>۱۲</sup>نستن  
 و مراقبه بوجود حقیقی و محاسبه معهود و حبس دم در جای وصال <sup>۱۳</sup>  
 و بعد از فراغ دگر ناکر خفتن هوا و خنک و نوشیدن آب سرد و

خانوشی همه شروط اند اما جس دم نرود قادیان چشمتان  
 و شطاریان شرط است و نرود بعض نقشبندان و سهو رویان  
 شرط نیست بلکه عدم حبس شرط است چنانچه در کتاب غنایین  
 بحیات فخر الدین علی فرزند ملا حسین واعظ کاشفی فرموده که  
 حضرت خواجہ بہاؤ الدین قدس سرہ و دیگر حبس نفس و رعایت  
 عدوی را لازم نمی شمردہ اما حضرت شاہ محمد غوث کو الیری قدس  
 سرہ و طریق دیگر نقشبندان نیز حبس دم ذکر فرمودہ اند و در خانوادہ  
 قادریہ چشتیہ حبس دم در دماغ باید کرد و بعضی خانوادہ  
 حبس دم در سینہ ضرور و متاعی طریقت خصوصاً حضرت شطار  
 میگویند بر طاب کہ بصدق طلب قدم در سلوک راہ حق اند  
 او را ناچار است کہ اول بشاہدہ موت کہ طریقت قریب شود

انشاء الله تعالی مشغول باشند تا از خواہشات لذایذ نفسانی شهوات  
 جسمانی باز آید و از تعلقات دنیوی نفرت گیرد و مشغول شایده  
 موت بطریقیکه مذکور میشود انشاء الله تعالی هر روز نسبت مرتبه نماید  
 خواه در یک وقت معین خواه بعد از نماز چپ را بدو حدیث شریف  
 من قال بعد كل صلاة اللهم تب علينا قبل الموت  
 و ارحنا بعد الموت و لا یعد بنا بعد الموت و هو یغفر  
 سکوات الموت فقد ذكر الموت عشرین مرة و ذکره مذکور را باید  
 که در ایام این ذکر غذا شیرین دارد و دستمال عطر میکند و از صحبت  
 عام دوری اختیار کند و بالای کوه یا صحرا یا کنار آب که ز مردم جدا  
 شبها بگذراند پس هرگز نری که خوابد بخندد و در تنهایی خوف  
 و بیدار مار و کژدم و غیره هیچیک در دل نیارد و نظر بر خدا تعالی دارد





واني لا اتق الا برحمتك واسألك بجدك وحب من يجلب يا قاضي  
 الحاجات اللهم انك تسمع كلامي وترى مكاني وتعلم سر عيوني  
 واقطع عني حاجات الدنيا يا شوق الى لقاءك يا مجيب دعوتي  
 انا مضطرب اللهم انا عبدك وامن امالك فاميتني بيد القلب  
 ببقائك واؤمن بوعده لم تفتني فحسيت وفتحني فاميت  
 اللهم اجعل سر بوتي خيرا من علانياتي اللهم ان اسألك النعمة  
 السبقة علي ولا ياك الحسن الذي ياتيني به اللهم انت الذي سجل لك  
 سواد الليل وضوء النهار وشطط الشمس ونور القمر وخصت الشجر <sup>الماء</sup> والبرق  
 يا الله واقض امر الي الله ان الله يصير العباد واذا سالوا عبدك عن  
 فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجبوا لموليهم وولي  
 لهم رسولون واني يعطيك ربك فترضى قل كل اسألك

اللهم انك قلت فاذا كبرك فقد ذكرناك  
 على قدر رقة علمي وعقلي ونفسي فاذا كبرني بفضلك وحمدة  
 وسفرتك اللهم افتح افعال قلوبنا بذكرك يا خير  
 الذاكرين يا الله يا الله يا الله يا رحمن يا رحمن  
 يا رب يا رب قال يا عبادي الذين اسرفوا علي  
 انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب  
 جميعا انه هو الغفور الرحيم اللهم صل على محمد وعلى  
 محمد وبارك وسلم وبرز كان طريقت در مقدمه طریقت شایسته  
 سوت فرموده که ای عزیز وافر التیمیدان واکاه بش وین شفت  
 از گوشش بوش بر دار و تعلق دنیوی از جان و دل بر کن ملکات  
 راسته خود شمار آخر الامر ما تو قبر بود و وطن مال تو او یکدن خورد

محمد و  
 محمد و  
 محمد و

و ترا صد هزار حسرت بار دل بر بدن هست و تو درین سرای فانی  
 مهانت و گوشت و جگر تو نصیب گرانست تو ازین تعلقات فانی  
 در عذاب الیم و همه فرزندان از غم فراق تو میم خواهند شد درین  
 و کاخ سرور و در مرک میکشایند و شربت مرک میچشانند ای غافل صلی  
 از احوال و نواهی هرگز کامل نشو آخرت از جسم تو اثری و نه از نام تو خبری  
 خواهد ماند یزد و غفلت یاکم در کین است و خانه تو در زمین کجا  
 دارا و فقیر و کیتباد و کجا سکند و بالقیس و نبی امجاد و مادران  
 تو کجا اند و تو بالیشان چه کردی که پسران تو ماتو خواهند کرد و در پیش  
 شریف و اوست لد و الموت و ابنو الخراب یعنی پیداشود  
 برای موت و با گیسو بر اویران شدن رباعی چیزی که نه روی در تقابا  
 از ده آخر حرف تیر قیاباشی از ده اندر چه خبر دکی جدا خواهی شد آن که

بزرگ کی جدا باشی از دین پس سالک او تو را با یک شبانه موت  
 مواظبت نماید و طریقه شایسته موت نیست که اول شدت کشتن  
 و محنت جان کردن خود تصور کند چنانچه اگر مرضی و در بعضی  
 اعضای بدن عارض شود و روح از شلق این عضو جدا یابد  
 که روح را از بدن کشیده و جدا کند و از او رفتن بشود و ملاحظه  
 نماید که چه قدر غدا بمحنت خواهد افتاد بعد از این خود را مرده تصور کند  
 که جلن دارتن بفرقه اراذل و عیال و مال و منال سخاوت میکند و بپس  
 از خویش و قبیله یکدست فرو یک خود نمیداند بلکه جدا شود و فرست  
 میکند و احوال تنگدین و گھنیم و مجاوره و تقربین بر خود نشاند و نماید  
 و حال تنگدین و گھنیم و مجاوره و تقربین بر خود نشاند و نماید  
 و در این قبیل غریب دین است که کثرت شایسته است و در این

اینست

جهانی و تعلقات دنیای فانی سر و میشود و محبت و نیابت قطع گردید  
 از عیانت جهانی و عوالت نفسانی می برآید پس بر عمل و شغل مشغول  
 میشود و در وقوع یاب بیکرود و الموت جبرئیل صلی الله علیه و آله الحقیق  
 واقع است و بعد از شهادت موت و نفی غیرت شغل نفی و اثبات  
 لا اله الا الله مشغول شود و در حدیث تشریف آمده که علی  
 کرم الله وجهه از آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله  
 دلنی حل اقرّب الطریق الى الله واسهلها علی عباده و انما  
 عند الله فقال عليك بذكر الخلق یعنی علی گفت  
 یا رسول الله نام از نزدیک ترین راه بسوی خداستعالی و  
 سهلترین آن بر بندگان و فضلترین آن نزدیک خداستعالی  
 پس فرمود آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم ای بر تو لازم است که ذکر خدا را

در ذکر یاقین صلی الله علیه و آله  
 و افضل عبادت که ذکر است  
 خداست که نفی و اثبات

تنهای کنی فقال علی کیف اذکر یا رسول الله فقال علی السلام  
 غرض عینیک و اسمع منی ثلاث شهادة فقال لا الا الله  
 ثلاث مرة و علی یسبح فقال لا الا الله ثلاث مرة و النبی  
 علی السلام یسبح منی پس گفت علی یا رسول الله چگونه ذکر خدا کنم  
 انقدرت فرمودند که چنان ترا داشته باشی از من بخواند که لا اله الا الله  
 سه مرتبه و علی می شنید پیش گفته بود که سه بار خواند از من و علی گفت  
 علیه و آله و سلم شنید و پیران کاسکار و فرشتان نامدار که واقفان  
 پروردگار اند و که غرض بر آن مقدم کرده اند که مل کنهیه امیران  
 و خزینه تجلیات انوار اتمه الهی است و آن در سوره عرب و شیرین  
 محض و هواد و بیایه پیوسته و دو کبر همچون آتش است که هر دو تن  
 همه پرده با چهرت بیکبار زد و تاریکی را بر و شنائی رسول کواید

اسرار و طوری بر عقلی بر وی مکتوف میکردند باری و شنائی بی از فکر میکرد  
 لیکن آن فکر که با فکر متفرک کرده و ذکر نور نیست که چون در دل و باطن  
 ظاهر و باطن از نور صفا کرده و بایده نیست که حق تعالی بآنگاه قبول نماید  
 و این نزول است اندک صفت و الفهم صفتی از صوت فشرقه و سایر  
 غیر و ادوات هم در حق شهادت دارند و فرموده و لا تقولوا للموت  
 فی سبیل الله اصوات بل الحیاء و لکن لا تشعرون  
 یعنی گویند مرا که اگر گفته شد و ادوات و کائنات که بندگان  
 از هر گوشه ظاهر و باطن شده و کنشمانند که بعد از این عالم  
 حیات دایمی داده شده بلکه هدایت دیگر فرموده و نور حق و فرشتگان  
 بما انهم الله عز و جل و لیست بشرف بل عالم بلق و اجم  
 یعنی که شکان راه خدا و فرشتگان و فرشتگان و شادای میمانند و با حق تعالی

در بیان آن نور صفا



ایشان عطا فرموده است از رزق خود و شادی میکنند و میباشند  
 پیوسته و بعضی معنی تیشیدن گفته که در سینه بکوبند  
 هنوز شهادت نشده اند لکن حاصل با آنکه مرده شدن در راه خدا  
 سیدار و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بان محاکم انجا که  
 فتح یافته با نخلت رسید فرمود هیتا لکم قدام من الجهاد  
 الاصغر الیه الجهاد الاکبر یعنی خوش مبارکباد  
 شمارا که بیاید از جهاد اصغر بسوی جهاد اکبر اصحاب عرض کردند  
 یا رسول الله این تا حال میدانیم که از کافران قتال کردن  
 جهاد اکبر است چون حالا نخلت از جهاد اصغر بفرایند پس بفرمایید  
 جهاد اکبر چیست که ما بسوی آن آمده ایم فرمود جهاد المؤمنین  
 علیهم ائین جهاد اکبر است که اومی از نفس خود جدا کنید و بفرمایید

خدا تعالی چنان پرواز کرد که غیر از مذکور هیچکس نباشد و اینها  
 پس باید دانست که ذکر بر دو قسم است ذکر کفر و ذکر حق و نهایت  
 ذکر کفر این مرتبه است که سالک بصایت حق و هدایت فرشته تمام شده  
 میرسد که المعانیته روحیه الله بلا حجاب واقع است یعنی بصایت  
 و دیدن خدا تعالی بغیر از حجاب است و نهایت ذکر حق حصول نزهت مکان است  
 است چنانچه بزرگی گفته شنوی بکن ذکر حق چندانکه کردی  
 کنی حاصل ز غیروست فردی بکن ذکر حق در فکر غفنی بکن  
 کرد و ذات تو در فکر غفنی بکنان ذکر کرد اگر نور کرد و در زینت با همه  
 کرد و این درین دو قسم ذکر حلی یعنی جبری و غفنی یعنی سری تمام  
 بوده اند و در هر قسمی لطفی دیگر که بیان آن اذکار که لا تعد  
 و کفصل تطویل میداد سند آن از مرشد و باید تا میرسد و دعا

اینست که در این مرتبه  
 سالک بصایت حق و هدایت  
 فرشته تمام شده میرسد

ایمانناح ایمانکم که حق تعالی فرموده برسد و لایق بنای اولاد و هم  
 الوارثون یعنی انکسان و از زمان حق انکه دو تپیر باید داشت  
 که دوازدهم بر دو قسم میباشد صوری و معنوی و برای حصول  
 وارث بارت در هر دو قسم باید یک نشانی داشت یعنی برای وارث  
 صوری موت مورث شرط است و در معنوی موت محال است و وارث  
 صوری را قبضه میرسد طاهری و وارث معنوی را عطا میرسد باطنی  
 و عطا یابی باطنی چنانست که کسی او را اعمد کند که درون نیست و از هر که  
 معلوم است که چنانچه حضرت اعم را خلیفه خود کرده اند و جمله اهل  
 اوصاف خود بوی بخشید و زشت گان که از ان مطلع بودند با هم  
 انجمل فیها من فیصله بنام شده و عتاب الی علم  
 سلام علیکم که رفتار آمدند پس وارث میراثی حضرت تو شد و بگوید

اینکه انکه در زمان حق تعالی  
 بیان تو شد و در وقت حق تعالی  
 است اینست سبب اولاد

اعطی کل ذی حق حقه از حق خود سرفراز شده مورد الانان  
 صریح و انا صریح گردید پس این میراث از حضرت ادرک السلام  
 به پیغمبر این بطنا بعد بطین بقدر استعداد و مرتبه وصول شده خاتم و  
 جامع همه هزار سرور و اصلی اقدس علیه و اله و سلم شدند تیرا و لیا است  
 نایب مناب رسول اقدس علیه و اله و سلم گردیده راه هزار حق  
 بهر یک از طالبین برابر ظاهر گردید پس طاهر خلق باطن حق شد و محبوب  
 خدا ابد الحق الاضداد بطور حق صورت ما و من از میان <sup>برخاست</sup>  
 و کلام و ماصد غیر الله منتقوش شد و در بیان حال گفتند ظهور <sup>نمود</sup>  
 و وجود و وجود تو حضور حقست و ظهور و ظهور تو هر کس بموجب ظهور تو  
 نسبت بسوی وجود یا و بسبب کمال تو عنان وجود بکشت ظهور یافت  
 لا اله الا الله نیست بجز وجود و کفر خدای که غیر از خدای است و او نیست

و کمر او است و ذکر از ان اوست چنانچه بزرگی گفته  
 دنیا شه را و قیصر خان را و دوزخ بد را و بهشت میرکاز را  
 تبیخ فرشته را تا ایشان را از جانان ما را و جان ما جانان را  
 بلکه خود را و ذکر و مذکور هم اوست چنانچه ایت قل کل من عند الله  
 بیان اوست تا آنکه در حدیث شریف آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 لا تسبوا لی مح فانها من نفس الی حسن یعنی دشنام  
 مدید سوار که ان از نفس پروردگار است شیخ در کافی قدس  
 در اسرار فاطمه آنجه گفته لب لباب ان ایکیه مرثبات اسرار قدس  
 بوطه چندین هزار فرشته شان بشام بندگان میدان و بجان آنها  
 تقسیم میکند جان عزیز چون کوی حبیب می بود بقصد توفیق  
 هر نفسیکه فرو میرود و مدحیات است و چون بر می آید مفرح ذات فرما

در بیان  
 این  
 شخصیت  
 نفس

می بر آید و سید و بوی ندانم تا که امی بوست این خوشبخت  
 اینکه می آید و بوی دوست این به جان بوشش شود و بدو بدو  
 روح پاکست این نمیکند و درون بوست این به اینچه نور است این که  
 جان چون دزه سرگردان اوست و آفتاب این نور کی دارد حال  
 اوست این تا طمان قضا و قدر و هر ساعت هزار نفس که حمله در سینه  
 بست و چهار هزار شیون و آن امانت بوی راز ربانی باین غیب  
 زندانی میرساند پس هر نفس که این بنده میرند و هر دمیکه این  
 زنده می ببارد و گو یا از دوست و پیغام بدوست که ایت الیه ص  
 الصمد الطیب فخر بودست و از اینجاست که بزرگی گفته  
 هر یک نفس که میرود از عمر کوهر است به کار اخراج ملک و عالم بود بها  
 بهشت کین خزان و همی را یگان بناد و در انگاه و دی بخاک است و دوی نوا

پس بسا لکان طریقت ضرورت هر دسکه برانند و در گیرند  
 بکفر نفی و اثبات لا اله الا الله خالی نباشد از باب طریقت  
 صرف درین ذکر نفی و اثبات چهار مرتبه قایم کرده اند ناسوتی  
 و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی و بعضی پنجم یعنی ماهوتی را هم ذکر  
 کرده اند و شغل ناسوتی آنست که هوای باطل انسانی که الهه  
 در قرآن مذکور است از آن تصور یعنی لا اله نفی کند و در شهود  
 نسبی لا اله معبود بر حق خود را ثابت نماید و قلب بر این حجت  
 باقی داند که ازین استعداد نفی و اثبات ملکوتی حاصل شود  
 و شغل ملکوتی مذکور نیست که در تصور لا اله همه ممکنات محسوس  
 و غیر محسوس را نفی کند و هیچ شی را بر سر موجود ندانند و لا اله  
 وجود واجب الوجود ثابت نماید و همه موجودات را از آن وجودی <sup>مطلق</sup> بگذرانند

در اثبات ماهوتی ناسوتی  
 و در اثبات لاهوتی ناسوتی  
 و در اثبات جبروتی ناسوتی  
 و در اثبات ملکوتی ناسوتی

و این تصور در همه حال نصب العین باشد که باین شغل دل سالک  
 مستغنی و اثبات جبروتی سیکرد و شغل جبروتی امنیت که از  
 لا اله. جمیع تعینات و تمیزات عالم اجسام دارد و اح نفی کند و  
 در لا اله ظهور ذات مطلق ثابت نماید تا بحدیکه از شعوبی  
 شود و در دیده دل و بجز ذات و صفات حق دیگر نماید استعداد  
 شغل نفی و اثبات لاهوتی پیدا میشود و شغل لاهوتی نیست که  
 اسما و صفات را تصور لا اله از نظر بردارد و ممکن و واجب را که  
 اعتبار غیریت است نفی سازد و تصور لا اله خود را ذات مخصوص  
 صرف مشاهده کند تا آنکه از یافت خود کم شود و در احدیت ذات فنا  
 کرد و اگر شاعلی درین فناییت قرار گرفته از فنا غیب هویت که برتر  
 از هویت است رو بر آمده صحو و بقا یابد که در آن لذت قریب قریب



و دو صال در وصال است و خود را در ذات بخت یافته بر شئی را  
 بخود ثابت نماید انگاه بر تبه انا الحق رسیده در ماهوت مکان  
 و سر او را کرده و دستها و شغل ماهوت حاصل کرده و شغل ماهوت  
 اینست که شغل لا اله الا الله در مرتبه ماهوت که وحدت ذاتی  
 و حقیقت تمجید بر شئی را که نفی داند همان شئی را اثبات بیند  
 یعنی مشابه کند که هیچ چیز موجود نیست مگر موجود همین است که ذات  
 مطلق بتبعیات وجود این اشیا تسخیر شده است و دوای  
 وجود این اشیا مرتبه غیب هویت است لکن این شغل تصورات  
 بعد از طی شدن مرتبه اوکار است چنانچه بیان شده و مرتبه اوکار بعد از  
 تصفیه زبان است و تا و صد که زبان پاک نشود و سرگزلایق ذکرش نیست  
 چنانچه بزرگ گفته **ه** هزار بار بشویم زبان بشکد کلاب

هنوز نام تو که سخن کمال به ادبی است به آما چون باطن پاک شود ظاهر  
 پاک میشود چنانچه بیان این در شرایط ذکر در تغییر همین است که ذکر  
 است و ادکار به هر طریق لاحد و بی اشتها بوده اند و چون اشتغال  
 باین نفعی و اثبات بیان شده و طریق ذکر هم در همین باینه ذکر میشود  
 تا این رساله از ادکار هم خالی نباشد هر قوی ذکر ناسوخی نیست  
 که مرجع بنشیند و بنده کیما چپ پنبه انگشت پای راست محکم گیرد و  
 هر دو دست بر هر دو زانو نهند و انگشتان دست را کشاده دارد  
 تا نقش الله پیدا آید بعد سه سر را سه نوبت در میان دو زانو برده  
 و از اینجا الله گویان بر آورده و با الله مغر را مرکب ساخته سه ضرب  
 در خود کند و پانز سر را همانجا برده و همان طریق بر آورده و با الله  
 مذکر را مرکب کرده و بر انوی چپ ضرب کند و باز بر انهم

این  
 مرقعه را  
 بنویسند

رسانیده و بهمان سبب برآورده و یا الله ذراق را مرکب خسته  
 و بزبانوی راست ضرب کند و باز از سر گیر و شمره آن را گسب بخورد  
 طریق ذکر سلکونی نیست که جلسه معهود نکند و در زبانوی چپ  
 یا مدیحه گفته ضرب کند و به پیروی راست یا باعث گفته ضرب کند  
 و بزبانوی راست یا نویر گفته ضرب کند و به پیروی چپ یا شهادت  
 گوین ضرب کند بعد سر و کمر برداشته یا الله گوین در خود ضرب کند  
 همچنان از سر گیر و طریق ذکر جبروتی نیست جلسه معهود نکند  
 سر و میان و در آن نویر یک زمین برده یا احد گوین ضرب کند  
 و از اینجا سر برآورده یا واحد گوین در خود ضرب کند و طریق حل  
 برود و باید یا احد یا واحد هر یکی ده نوبت پیانی گویند  
 هفت ضرب راست الله گوین در خود کند باز از سر گیر و باید

جلسه از سر گیرد

جلسه از سر گیرد

از عمل معلوم خواهد شد  
طریق ذکر که هفتیست که بلند

محمود نکایدارد و سر را بکف چپ برده و اندکی جانب چپ کش  
کرده دوبار هو هو تنصلا گوید و یک ضرب در خود زند لیکن  
بمانجا باشد باز سر را بر کف برکوردارد و دوبار هو هو  
تنصلا گوید و یک ضرب به پهلوی راست کند بعد دو ضرب بزبانوی  
چپ کند و ضرب به پهلوی راست و دو ضرب در میان دوزانو  
ضربه در خود و دو ضرب بزبانوی راست و ضرب به پهلوی چپ کند  
بعد سه کمرت مقدار سه مرتبه از زمین بر آورد و دوزانو  
سه کوب دهد باز سه دور هو هو هو کوبان از زبانوی چپ  
بجانب راست بگرد و بعد این سه ضرب بزبانوی چپ و کوب  
در خود سه ضرب در میان دوزانو سه کوب خود سه کوب

نیز انوی رست و سته کوب در خود دست ضرب در خود کند  
 سه دور از زانوی رست بجانب چپ بکشد و چنانچه ضربها  
 او کو به از دو چپ کرده بود همچنان ضربها و کو بهها معی که بیان  
 در دور رست بانضم رساند باز از سیر و فتحیابین  
 از عمل معلوم خواهد شد همچنان او کار چهری بسیار بوده اند طالب  
 باید که سندان از شیخ خود دریابد که الطریق الی الله بعد  
 انفاص الخلاق دارد رست یعنی راه بسوی خدا تعالی بعد  
 انفاص خلاق است پس ممکن نیست که در همه طریقه کرده شود الا که  
 چون درین زمان سه طریقه بسیار مشهور و مروج اند یعنی قادیان  
 و چشتیه و نقشبندیه بلکه اکثر درخاندانهای مشایخان اجازت  
 مجموع این طرق حاصل است گویا آنها شهرت بیک طریقه خاص منجمه


در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

اندوین درشته باشند اندر و دانستم که در ادکار و شغال  
 این طریقه ها که هر طریقه قادی بر هر چون دیدار است و اکثر شغال  
 و ادکار درین طریقه عروج و موثر اند چنانچه بجز آن چیزی را که در  
 ششده شیع و بر نرخ صغری و بر نرخ کبری و در تمام دات و فنی و اشات  
 و پاسبان غره ادکار چهری و سری معلول اما ششده شیع از همه  
 دولت بکلیت یافت محبوب جهانی رضی الله عنده میماند  
 مریدی هم و تبه اش طریح غنی و افعالی استاء و الامم عالم  
 یعنی ای مرید من شقیقه من شود و یا این شاد و باش و بی بک و زیبا  
 هر عمل که خواهی بکن خواه اعمال طهری یا باطنی و جهری یا باطنی  
 چه که نام من بلند است یعنی توسل تو بمن از جمیع قیود اعمال از او میگذرد  
 پس هر عمل و شغل که کنی ترا نفع میبخشد و اصول شریعت است چنانچه

این طریقه ها که در  
 ادکار و شغال

چون عمل و شغل

که غیر بیست رکن شود که حروف ان بیست اند با ص ش  
 ف و چنانچه در نظم گفته بر رخ و ذات با صفات بود  
 شاید از نکات بود تحت و فوقی بوسط ساکن باقی از فانی الصفات بود  
 یعنی ب بر رخ الف ذات ص صفات م مد مشق شدت  
 تحت ف فوق د دم عبارت درشت اند باید در است که بر رخ  
 که رکن اولست و نوع است گبری و صغری پس بر رخ صغری تصور  
 مرشد است که او را در اصطلاح تصور و واسطه در رابطہ نیز گویند و  
 درین راه شفا تصور شد اصل کلمه است که حق تعالی در صورت تجلی  
 رکن دوم که اسم ذات است و آن مختلف فیہ است بعضی لفظ الله گفته  
 و بعضی هو و بعضی گفته ذکر عوام اسم الله است و ذکر خاص هو  
 و ذکر انحصار خاص می بر حال ذکر اسم ذات باشت رکن بیست و یک

و شمرات بسیار میدارد و بلا ملاحظه ارکان خدایان فایده نمیدهد  
 بجز از ست بست و سدل و در ملاحظه ارکان تحت عبارت از خود و بنا  
 است که بدایت اله از انجا باشد و عبارت از در زکرتین لفظ  
 الله ملاحظه اسما و صفات از ناف است زیرا که ان در سیاه اندام است  
 و جاسر از بشمار و خانه آتش و شد عبارت از منتهی کشیدن لفظ الله  
 است تا آنکه هر قدر منتهی کشد شد حرارت مالا یعنی بود و ذوق و شوق  
 پدید می آید و اگر گشتی از این هشت ارکان حین فکر در ماند فقرت  
 در ذکر واقع میشود و چنانچه گفته اند سه برزخ ذوات و صفات  
 و شد و در تحت و فوق بنیاید طالبان را کمال نفس ذوق و شوق  
 شال ذکر اسم ذوات بصورت قلب نیست  اسما و صفات  
 اند صمیم بصیر علیهم و هر اسم را پنج صفت است و این



در این کتاب  
در این کتاب

تایید حاضر فاضل مشاهده که مادر خاندان چستیه حلقه ذکر هر روز  
معمول است که صبح و شام بدان مواظبت باید کرد و طریقه آن اینست  
که حلقه بنشیند و صاحب سر حلقه کلمه نفی و اثبات شروع کند و صحابه  
اتفاق کنند چنانکه در نفی و اثبات همه یک زبان و یک صوت باشند و یک  
در اثبات و نفی و صوت مخالف نشود که درین التزم بسیار فایده  
و اگر درین مشغولی ملالت رود بدین است و باز سه بار کلمه گفته ذکر  
اثبات آغاز کند و این کلمه اثبات از اول زبانه گوید اگر از سهیم  
عاید شود و یا است و باز کلمه سه بار گفته ذکر اسم ذات آغاز کند  
بهر قدر که تواند ششغولی کند و چون سه ذکر ادا شود و محل فکر قرار گیرد  
حاضر دل باشد که از واردات چه دست سید و دل چه اختلاج میکند  
و توجه بعلوی دارد یا سفلی و در نورات دل معلوم کند و این نکته بدانند

که در وصف دل سالک اصلی است اذا قل قلبه عرفه واجتهد  
 فی طلبه حتی اوجد یعنی هرگاه که در دل خویش را  
 شناخت اید و گاه که در طلب او تا آنکه یافت او را هر که در ک  
 این نیست او را خبر از دل خود نبود بعد از تمام فکر و سیر حلقه بنام  
 پیران نیست تا آنکه در خلاص نمایند برای غریبه شوق و ذوق خود  
 و ما کنند هر دو دست بر روی خود آورده و متابعت نمایند  
 و وقت دعا می که این که نیند و دست بر روی خود آورده و دعا می  
 فیما بین خود ما کنند و سر در قدم شیخ دارند و اقدام را بوسه دهند  
 و در طریق حضرات نقش بند بر پیش در دم نظر بر قدم و خود و ملین  
 و خلوت در انجمن و توقف قلبی غیره چند امور مقرر اند چنانچه در مشهور است  
 اگر سالک براه نقش بند است مرا و را از راه این نقش خیزد است

بیان طریق در نقش بند

که گوید مقتدای نقشندان چنین راه است در نقشندان  
 نظر در راه بر پشت قدم دار بیاد آر اندر خوش دم دار  
 چو خاوت خوابی اندر سخن کن سفر از سبیلین در وطن کن  
 براه یاد کرد او نشستی یکی کن سوی دلبر با گشتی  
 بنفاس عدد باید نگه داشت به یاد یار باید کرد و دل داشت  
 و قوت قلبی و دیگر زمانی و قوت عددی با پیشانی  
 لطایف و اشارات ایشان بر طالبان این فن پوشیده نیست  
 نظر لازم نیست که هر چه دلم را بختی مهجانه گرداند تمسک بدو نچند  
 از حق جدا کند در گذرد حضرت شاه محمد غوث کو ابروی قدس  
 در طریق و گرسنگی تقصید میفرمایند که درین کجایه نیست  
 دایم بحال همه احوال موافقت باید کرد برین طریق که باز از کجاست

دوم را درون کتاب دارد و بقلم کلمه الضمیر را از زیناف تاپستان است  
 بکشد و تپستان است را در میان کرسی که واقع گردانده و سرگرم  
 را بر سر قلب سازد و آله متصل کرسی لا که بر تپستان است واقع شده است  
 بنویسد و لا الله محمد رسول الله را متصل قلب گوید و نوع دیگر  
 اینست که زبان را بکام چسباند و نفس را کتاب دارد و بکلمه حظه تمام  
 کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله است و چهار بار بچسبند و با نفس  
 رسانند و لذت در ذکر نفی نیز انواع بوده اند و این ذکر اعلیٰ است  
 از کار است زیرا که در چهار شایسته باقی با و این ذکر خالص زیارت و طهارت  
 که هر چه خالی از ریاست نزد خدا تعالی دوست تر است و <sup>المخلص</sup> واجب  
 بران گواه عدل است و از نیجاست کحق تعالی قرآن مجید مرده و ذکر  
 بر لب و ففساد نصیر با حقیقت و درون الجهر من القول

بیان فضیلت  
 و ذکر آن

من القول بالخذوالله الی یعنی یاد کن پروردگار ترا و دل خود بزار  
 و ترسکاری و فروتر بلند از سخن بیاور و شبانگاه و آریاب تفکیر  
 مراد از صبح و شام دوام ذکر است بدل و بعضی گفته افضل و ثمرین  
 اوقات برای ذکر صبح و شام بوده زیرا که این وقت غالی از مردم سیاه  
 و هم باعث شوق بسوی حق و فراغ از کار دنیاوی است الحاصل هر حال  
 از ذکر خدا غافل نباشد نظم تو بهر حالیکه شوی زو و شب یک نفس  
 غافل مباش از ذکر رب و در خوشی ذکر تو شکر نیست و در غم  
 اتجا با حضرت است و منجمله آن او کار خفی ذکر یا من الغافل بوده است  
 طریقت نیست که هرگاه نفس بیرون آید کلمه لا اله و چون در وقت  
 لا اله تصور کند که از کلمه اول نفی ماسوی است و از کلمه ثانی ثبوت  
 واجب الوجود ذکر و در این کلامی جمله و قیام و قعود و غیرت بهر وقت

این کلام  
 در این  
 باب  
 است

و هر چنانکه تمام و بنیت اخلاص این تصور و انداختن در تصور افق میا  
 و آن از مرشد علوم کمند زیر که هر ذکر التصوی و شریح اطاعتی علیهم  
 می باشد و ذکر قلب هم از انواع ذکر خفی است طریقت است که  
 از حرکت معده و لرزیدنش و بند و چون چیدگاه چنین عادت کنند  
 دل خود بخود و اگر سیکر و دوسا که بی اختیار ذکرش میشوند و یکسال  
 ازین شغل دل بنور ذکر خیاں معمور و که هر ذکرش که در آیت  
 یَسْجُدُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مذكور است بر آن  
 اطلاع می یابد و در آن جلسه ملائعین است اما دم را حبس کرده تصور  
 هم ذات معده را بالا کشد و دل را جنبش دهد و باز بهمان تصور و در  
 همبستین طریق پیاپی ذکر کند و ثمرات این ذکر بعد عمل ظاهر باشد  
 و همچنان ادکار خفی بسیار میرسد تاثیر اندر بر تفصیل ذکر آن مختصر

اینست

منجلی

نمیدارد و لهذا انبیک ختم برده ایم که الهام وجود عالم و عالمیان  
از دست و رجوع همه کهان و مهمان بسوی تو موالطیفین این عارفان تو  
که نظم عالم از قدم ایشانست و شفاعت عاصیان و التماس ایشان  
مخصوصاً بحرمت سید ما که مظهر ذات تو و آینه جمال و جلال تو بلکه  
مقصود افرینش عالم و آدم و باعث معرفت معرفت رب اکرم اوست  
از کوی ضلالتی راهی فرما و بنور تو مشرف کرده ظاهر باطن مرا  
نورانی گردان و رفو قیامت بجوار نفیض شفیق عاصیان و حقیرات  
قادریه و شطاریان در آورده در جماعت مومنان به خیر و بر خیران

منجلی شریف الشیخ الموفق

خداوند اگر یا کار سازا      رو فاعا حما خیر نو ازا  
غیر از خالق تعالی و ستار      که یا قادرا یا و مدد کار

ساعت موفقت در کتاب  
و در سلسله موفقت در شرح آن

بحق مصطفیٰ <sup>۱</sup>سدر عالم  
 بحق حضرت شبیر <sup>۲</sup>مطلوم  
 بحق باقر <sup>۳</sup>علام دوران  
 بحق کاکم <sup>۴</sup>دنی کظم و غفران  
 بحق حضرت معروف <sup>۵</sup>کرمی  
 بحق آن جنید <sup>۶</sup>صاحب ارشاد  
 بحق عبدالعزیز <sup>۷</sup>مادی دین  
 بحق ابو الحسن <sup>۸</sup>کشاف اسرار  
 بحق غوث <sup>۹</sup>اعظم قطب عالم  
 بحق عبدالرازق <sup>۱۰</sup>باکراست  
 بحق حضرت عبدالقادر <sup>۱۱</sup>میر

بحق مرتضیٰ <sup>۱۲</sup>اکرم مکرم  
 بحق عابد <sup>۱۳</sup>بیمار و معنوم  
 بحق جعفر <sup>۱۴</sup>مقبول سبحان  
 بحق موسیٰ <sup>۱۵</sup>با جلم و ذی شان  
 بحق خواجه <sup>۱۶</sup>سری و سقطنی  
 بحق شبلی <sup>۱۷</sup>میر و دلشاد  
 بحق یوسف <sup>۱۸</sup>باغ و گلین  
 بحق ابو سعید <sup>۱۹</sup>شیخ کبار  
 شه کل او یا محبوب <sup>۲۰</sup>اکرم  
 که بود او دوحه <sup>۲۱</sup>باغ ولایت  
 بحق شاه <sup>۲۲</sup>ابراهیم جعفر



<sup>۲۲</sup>  
 بحق آن علی شیخ مطهر  
 بحق <sup>۲۴</sup>عبد عطار عجب  
<sup>۲۶</sup>  
 بحق حضرت سید عبد وهاب  
 بحق شیخ ابو الفتح مغنر  
<sup>۲۸</sup>  
 بحق شیه محمد غوث تانی  
<sup>۳۱</sup>  
 بحق وحید دین ان سیدین  
 بحق <sup>۳۲</sup>شیخ حبیب الله فضل  
<sup>۳۳</sup>  
 بحق صدق الله شاه احمد  
<sup>۳۴</sup>  
 بحق و سید دست عالم  
<sup>۳۵</sup>  
 بحق صدق الله ملک خو  
<sup>۳۶</sup>  
 بحق مرشد من صدق الله

<sup>۳۷</sup>  
 بحق ان محمد قادری  
<sup>۳۸</sup>  
 بحق شیخ محمود محمد  
 بحق قاضی محبوب اصحاب  
<sup>۳۹</sup>  
 بحق شاه طاهر فیض کستر  
 نزار در شل خود در فقر ثانی  
<sup>۴۱</sup>  
 بحق صنعه امیر پاک دامن  
 ولی باکر است شاه اکمل  
<sup>۴۲</sup>  
 بحق شیخ حبیب الله سعد  
<sup>۴۳</sup>  
 بحق صنعه امیر شکر م  
<sup>۴۴</sup>  
 بحق شیخ حبیب الله قیو  
 زرار لی مع الله خوب آگاه

ز طوق قادی شطار حشیتی  
 طریقت هم شیرعت هر دو یکجا  
 ز اعمالات و سیمعی و دعا هم  
 چه سیکفتم چه در پر و اختم من  
 مرا از دست غفلت ده نجات  
 کشتا بر روی سن با حقیت  
 کتابم را با لطف بی نهایت  
 چون نام من حبیب الله کردی  
 طغییل نام خود مغفور گردان  
 برادر هم عزیزان وستان را  
 چو باعث این کتابم را لطیف<sup>ست</sup>

اولیمی سهروردی بشتی  
 نموده طالعسان خویشتن را  
 اجازت داد آن پیر مکررم  
 کجا بودم کجا در ناختم من  
 عطا کن یا اله سیکو صفاتی  
 بکن اکاه زهرار طریقت  
 بکن مقبول و لهارب غرت  
 ز راه معرفت اکاه کردی  
 بال پاک خود محشور گردان  
 ز کید نفس و شیطان کن مبرا  
 سعی با نام توان هم رویت<sup>ست</sup>

بیداری نشاء اور اہل اورا	بہجہ داری زرنج دین و دنیا
وہا یم کن قبول ای بیالم	بہجہ عطفی و آل اکرم

صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و تابعین طریقتہ

برحمتک یا ارحم

الراحین

م

دا صبح باد

ہر گاہ این کتاب حبیب تحقیق مرتب شد مولف اخبار سادات را بمراد  
اصلاح و شرف ملاحظہ بخدمت بابرکت میدالسادات مخزن کائنات حاوی علوم  
و باطنی حضرت ربنا شہید صاحب بخاری القادری نقشبندی حاصل مختلف مباحث

درگاه حضرت سید الشهدا صاحب مہذوبت لی متصل در گاہ اعالیٰ شایعہ ہستی  
 فرستاد حضرت موصوف کمال محبت و تقویٰ نظر ملاحظہ فرمودہ چند نقاط و دنیا  
 و توصیف کتابت یہ تحریر فرمودہ خلاصہ عبارت ان ہم ہست - خود و مادہ ہم  
 بعد از سلام سنون واضح را می ہر ضیاء یاد کہ کتاب جدید الحیات و فی نفس الدقائق  
 رسید جناب رسید کتاب مذکور دیدم خوب تحریر دہ اندہ ضیاء میں عمدہ عبارت  
 سنجیدہ مرقوم شدہ آری پیش دلسروری و آری ہمیشہ باطن انوری حاصل  
 برای کہ انان ہدایت ہست و حق طالبان عین را شاہ جبر الہ فی الان میں  
 کتاب مذکور جامع مضامین جمیع کتب صوفیہ ہست کہ کتاب ہذا از کتب دیگر متقی  
 خواہد کرد و خود مذکور نظر کردم کلامی جالب و اصلاح و قابل مجود ثابت نیاتہم  
 نزول ضعیف پس مذکور زبان خود و ام جہلا باشد تو فوق ہدایت و افاضہ و انور  
 چہ خوب تقریر و عبارت فیرب الغم میفرمانید کہ دیدن دلسروری و مذاقی حاصل شود

خصوصاً تصریح و تحقیق روح آنچنان فرموده اند که زیاده از آن  
 تصور نیست و در هیچ کتاب چنین توضیح دیده نشده  
 جز اکم الله خیر او مراتب شرک و معانی تعینات و کیفیت ظهور  
 و تبخیر مرقوم و عینیت اشیا باعتبار ظهور و تغییر و مغایرت آن  
 باعتبار ذات بخوبی شرح گردیده محال است و خلاف عقل که  
 ذات ممکن عین واجب باشد یا بالعکس بسیار شایخ ازین  
 سرنا و اتقاف بوده قائل وحدت ذات مطلقاً شده بگرداب  
 کفر و الحاد مستغرق اند جز اکم الله احسن الجزاء و مراتب اولیا  
 و اقطاب و ادنا و غیره شرح و مفصل مرقوم و کیفیت سلوک  
 اهل تصوف و بیان عروج نه اقسام و تحقیق قلب و بیان  
 اوصاف سبعه و غیره شرح مرقوم شده است بسیار مستحسن است

و تحقیق لفظی و تمیز کافر و مومن کفر و ایمان را حسب مقتضای  
خود و تحقیق قرب حق و آسام غیبه و فرق میان هر دو و بیان  
تفکر غیره کیفیت و خیال صورت مرشد که اقرب  
طریق است خوب تحریر فرموده اند جز اکمل الشریع او و توفیق  
به طالع کتاب انجمناب صرف میشود غنیمت میدانم و کیفیت  
وحده الوجود و تنایلی من حیث الذات الامن حیث الظهور  
و تضعیف قول و هر بیان و تحقیق ظاهر و باطن هر شری  
و فضیلت بعیت و شروط مشایخی و تربیت مریدین و  
جواز رجوع به پیرویکه و کیفیت خلافت ظاهری و باطنی و  
کیفیت خرقه و عدم جواز صفائی چهار ابر و غیره  
و تحقیقات موافق شریعت و طریقت خوب بسیار خوب

تحریر فرموده اند چرا که الله بیان تفصیلات ذکر بر چهار  
و توین دنیا و تفصیل موت تحقیق اعتبار است و تشییع  
و اباحت آن بمسائل فقهاء اقوال شیخ و طریقی مشهور و  
نفسیه بسیار خوب و تحسن تحریر فرموده اند و از فقرات  
و غایبه و نظم مناجات بوی مقبولیت و معرفت پشام در مصلحت  
بسیار مکرر کرده اند و از ان لذت بنیامت و طمعی افرو  
برداشتیم جزا که الله احسن الجزا و نور قلوبکم و قلوبنا بالقرآن  
و الحفوة عات و السلام و توابع صدیق یار جنگ بهادر  
مستمد و فقره ملکی سرکار عامر اسلمه مع قصیده تارنخ وانی که <sup>۱۵۲</sup> فرموده  
آنهم بجهت قوم سیادت و الانصاف و اهم لطیفه -  
قطعه تارنخ کتاب حبیب الحقایق آفات قرآنی مولف

سر آمد علما بیان در معانی پنجگانه تعلیم خط عبد الغفور صاحب  
 التخاص بودانی که بلف خط مرقوم نوردهم شهر اردیبهشت  
 سال ۱۲۸۳ رسیده جهت ملاحظه شریف الغفور هند است از رسیدن  
 ایام فریاد زیاده ایام یکم دوسن مقصود و مرام رام باد  
 مرقوم است و ششم ماه رجب المرجب ۱۳۰۳ هجری  
 قصیده تاریخ نیست

فضیلب آب و فقیه زین	حبیب الله باوی راه دین
وجودش بود و غرر باب علم	بذاتش نمازند اهل یقین
سیاوت زو آتش بود و کینا	سعادت ز باغیش کی خورشیدین
ز اخلاف امجاد غوث زمان	بال عبا باشدش همقرین
قطیش ز بنیم یک دکن	فلا گفته ام که تو بودا به زمین



ادیب و فہیم و شرمیت پناہ      بود قبلہ دین و ارباب دین  
 از و فخر شد بہ علم و عمل      فضیلت نداشت بود جاگیرین  
 جهانی ز علمش بود بہرہ یاب      چہ خرد و بزرگ و کہین و پین  
 حبیب الحقایق کتابے نوشت      بہ تفسیر آیات فرقان دین  
 چراغی است کز پر تو نور او      طریقت بود عین شرع متین  
 چو پیرانہ طبع در بر کشید      بہ تصحیح کامل بہ طرز ہمین  
 خرد سال طبعش بوعافی بگفت      کہ راہی طریقت بعالم یقین  
 ۳۰۳

و لہ

کتابیکہ ہر گز ندیدہ کسے      باین خوبی و لطف و طرز ہمین  
 چو از قالب طبع آمد برون      بچہ خوش و صحت کا ملین  
 سہ کلک وافی تباریچ طبع      رقم زد کتاب لطافت قرین  
 ۳۰۳

جدول تار پنج بطر ز غیب از شهوار  
از هر خانه که خواهد حرف اول آن خانه در تحت خطی بنویسد  
و از اینجا تا پنجم خانه شمار کرده حرف ششم را  
او بر عکاز و همچنان پنج پنجم خانه شمار کرده حرف  
خانه ششم نویسد تا آنکه جدول آخر شود و اگر  
از جدول خانه با فوق شمرده باقی مانده باشد تکلمه  
آن بالا خط لا حرف اول شمرده شده بهمون  
طریق بتوید از مجموع آن فقره از ماده تار پنج  
کتاب می بر آید کو یا بعد و خانه های جدول  
تاریخات می بر آیند



## جدول مذکور اینست

ت	م	خ	م	ف	خ	ف	ح	ا	خ
یض	و	س	ل	ص	ن	ع	ش	ی	ن
م	ن	ام	اب	ر	در	ج	ش	ح	رس
د	ت	م	و	ج	ب	ال	قا	ف	ع
ی	ه	ی	س	ح	ب	با	ح	ق	ی
قا	ی	ل	ب	گ	ر	ی	ب	ل	ی
م	ح	ق	ا	ه	ب	ر	ق	م	ل
ج	ال	س	ا	ق	ل	ا	ل	ا	ی
ص	ه	ر	ه	ج	ق	د	ی	ی	ی

از فردی غلام حمید و شهوار مریدی خاص جناب شاه بزرگوار تبرکات سره

جدول دیگر فقرات تاریخها کتاب حبیب الحقائق که درین جدول نیز طبق مذکور عمل کنند  
 اماده ده خانه شمار کرده حرف خانه یازدهم جدول از شمار یک تا فقره یا فقره در تاریخ بریزان  
 نیست

م	ر	ش	ک	د	د	ک	م	ف	را	ب
ج	س	بج	ل	ف	ف	ل	خ	ی	ح	اغ
م	ا	ا	ش	ت	ت	ک	ز	ضم	ت	ح
ع	ل	ح	ن	ر	ر	ش	ن	سط	ال	ق
هم	ه	اد	اس	ک	او	ث	ا	در	ق	ا
ف	ف	ی	یا	ش	ش	ع	ا	ص	ح	لوی
خ	ض	ث	ر	ف	ن	ج	را	ب	ب	ق
ج	ل	ک	ی	ح	ب	ح	ر	ص	ب	شط ۲
ق	ا	ک	را	ک	ق	ا	ی	ا	ق	ا
ی	ا	م	ت	ا	ی	ا	ی	د	ل	ه
ق	ل	ی	ی	ق	ن	ق	ی	ی	ی	ن

کوزا نیده حدود و مرید خاص شایسته برلیصا حبیب قدس سره غلام حیدر شهباز  
 که قبول افست زنجی عز و شرف

والله

شکارچی حسین قندهار و افغانان

فرمود سر و تنش صاف از روی ادب باشد بجهان بد فیض جاوید

[illegible]

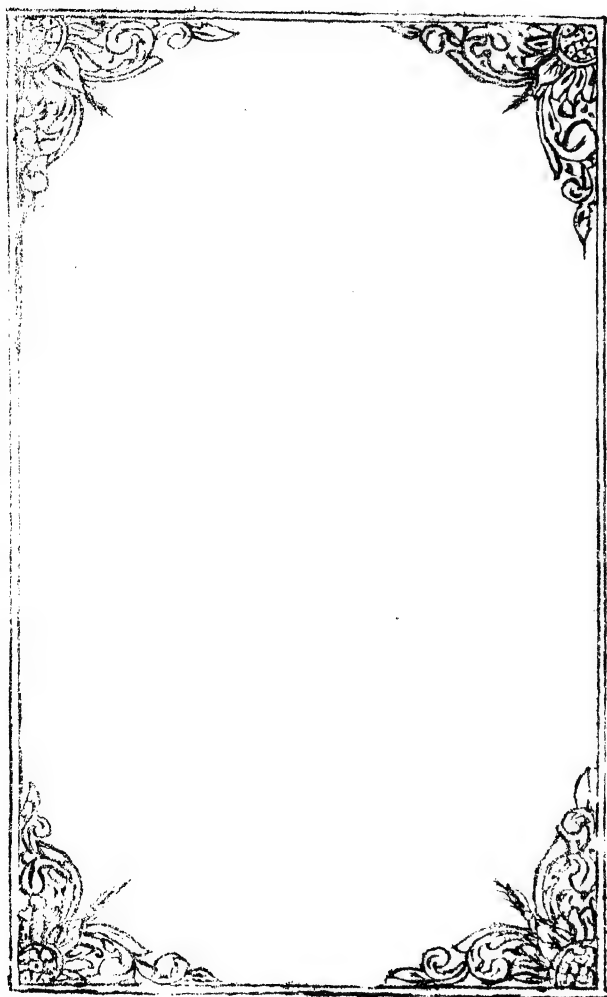
تأليف شاديين كتاب فضل اگين انبهر نام فيض جان افرا تاريخ حقيقيه بکيفت تفتاز  
مقبول کلام فيض جان افرا وله تاريخ ختم کتاب حبیب الله تقي کتاب الدقائق

فہم اکتایق قریب مولف  
در اصول معارف و معارف  
جلیل الفضائل و جلیل

تیلج ابتدا کتاب از میرزا علی محمد صاحب نظر فیض  
 هست حاصل موافق قاضی که تحریر کرده است (نام و خانام)  
 مولوی علی محمد

وہاں جیسے عالم رسید عارف تھیں اُن کی طرف سے زمین کا بیان اُن یقین کو دے رہا ہے کہ

آعداد و احوال سال تکمیلش جمع تحقیق مجلس علیا  
تمت تمام شد  
محرم الحرام ۱۳۰۲



صیغ نامه کتاب جیب الحقایق فی تفسیر الدقائق

تعداد صفحه	سطر	خط	صیغ
۴	۶	تباع امر	اتباع امر
۶	۱	میکنند	سیکنند
۸	۵	حکامات ناسخ اند	حکامات آیات ناسخ اند
۱۱	۴	پے اب کیاہ	پے اب دکیاہ
۱۱	۸	علی الفاظ اصطلاح	علی الفاظ اصطلاح
۱۶	۹	طریقہت سیکنند	طریقہت بینايند
۲۹	۱۱	عرف	اعرف
۳۰	۲	میکرد	سیکرد
۳۰	۹	قابل شوند تا آنکہ	قابل شوند و اگر چه کلمہ ثانی فی خبر
			محمد رسول اللہ داخل تہجید تاکر
			تو مید کامل نہیں و تا آنکہ
۳۳	۱	صورت منسخر کردہ	صورتہ انسانیۃ منسخر کردہ
۳۴	۷	حضرات	خطرات
۳۵	۷	رو میدارد	رو میداد
۳۶	۵	تناسبیہ	تناسبیہ
۳۸	۷	مار	صاادر
۳۹	۶	افخار	اغاز

صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ
۴۰	۸	زور بخودان	زورہ بر بخودان
۴۱	۶	تو خدا مام	تو حید عام
۴۲	۴	دور و یس	دور ویش
۴۴	۴	دور ولایت مصدرہ	دورایت مصدرہ
۴۵	۱۱	از توجہ	داز توجہ
۴۶	۱	خیر	خیر
۴۷	۴	نغیر	بنغیر
۴۸	۶	انچینریت	انچینریت
۴۹	۸	دوچمان	دوچمان
۵۰	۱	دو نہ تیز	دو نہ تیز
۵۱	۴	داز خودی بخودی	داز پے خودی بخودی
۵۲	۸	ولا الہ	ولا الہ
۵۳	۲	وجود واحد	وجود واحد
۵۴	۶	در ظہور نماید	در ظہور نماید
۵۵	۱	بالا ران	بالا ران
۵۶	۲	یقین مرتبہ لایقین	یقین مرتبہ لایقین
۵۷	۶	دبار	دبار
۵۸	۱	بالغیب	بالغیب
۵۹	۳	دیریشائے	دیریشائے
۶۰	۹	علیہم السلام	علیہم السلام



صفحه	سطر	خط	صحیح
۵۴	۱۰	یقین	یقین
۵۵	۱۱	اخلاص	خلاص
۵۶	۷	خیر مید	خبر مید
۵۷	۱۱	باروان	باروان
۵۸	۳	بهین	بهین
۵۹	۵	سوؤا	سوؤا
۶۰	۶	بیافرسارا	بیافرید شمارا
۶۱	۱۱	تکلیت	تکلیت
۶۲	۴	پس بکیرید	پس بکیرید
۶۳	۱	تعمرات	بس تعمرات
۶۴	۲	بعجرجشت	بعجرجشت
۶۵	۳	حق شناخت	حق شناخت تو
۶۶	۱۱	رکنش	رکنش
۶۷	۶	خواس	خواس
۶۸	۹	پوشید	پوشید
۶۹	۴	ارادر اک	ازادر اک
۷۰	۷	که امر شتالی	وامر شتالی
۷۱	۸	سجودا	بعودا
۷۲	۷	سکودو	بکودو

صفحه	سطر	کلمه	صیغه
۲۷	۱	از صلب پدر	از اب صلب پدر
۶۷	۱۰	و اشجار	و اشجار
۶۸	۲	لهذا این نتیجه مقدمات	لهذا نتیجه این مقدمات
۱۱	۴	نکد دانید	نکد دانید
۱۱	۷	فبعاد ثقم	فبعاد ثقم
۶۹	۱۱	کالصبیر	کالصبیر
۷۰	۳	از مینها	از مینها
۱۱	۶	توحید طلب	توحید طلب
۱۱	۷	و چرا که	و چرا که
۱۱	۱۱	قول بالا الله اشهد و قول یا محمد	قول بالا الله اشهد و قول یا محمد
۷۱	۱	ماله حسد	مانند حسد
۱۱	۳	مبد فعل	مبد فعل
۱۱	۳	وان فعل	وان فعل
۱۱	۴	از خلق	از خلق
۱۱	۶	روح	روح
۱۱	۸	بخلق	بخلق
۷۱	۹	بایته و اتغوا	بایته و اتغوا
۱۱	۱۰	فرموده	فرموده
۱۱	۱۱	مبدع	مبدع

صفحہ	سطر	نقاط	صحیح
۷۲	۲	بالا شجہار	بالا شجہار
"	۲	پیغمبر یا محمد	پیغمبر یا محمد
"	۳	کہ رسم	کہ رسم
"	۸	نزدیک تر	نزدیک تر
۷۳	۱	بعد از ان	بعد از ان
"	۵	و کسانیکہ	و کسانیکہ
"	۹	اعمال ز	اعمال اند
۷۶	۱۱	نافذ	ناقد
۷۷	۲	پردہ بانیت	پردہ بانیت
"	۷	جز یک نور	جز یک نور
"	۶	وعیان	واعیان
"	۱۰	اینکام	اینکلام
۷۷	۷	ظہور	ظہور حق
۷۸	۶	التوحید	التوحید
"	۷	توحید	توحید
"	۲	محمد الدین	محمد الدین
۷۹	۲	اعارت	عبارت
"	۳	خطاب	خطاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸	۸	اول	اہل
۱۰	۱۰	خواش	جوابش
۱۱	۱۱	علم است	حکم است
۸۰	۱۱	النساء	النساء
۸۳	۵	تشتہ	نشہ
۸۸	۳	کواز	گو اواز
۹۰	۲	خدا ساختند	جدا ساختند
۹۱	۳	رومی بکشاید	دیدہ بکشاید
۹۶	۹	از روی	از روی
۹۷	۴	زفتند	رفتند
۹۸	۵	ہستند	نہیستند
۱۰۰	۱۱	در بود باطن	در بود باطن
۱۰۱	۳	وامن کائنات	وامن از کائنات
۱۰۲	۱۱	یا ایہا الذین	یا ایہا الذین امنوا
۱۰۳	۱۰	باطن و حقیقت	باطن حقیقت
۱۰۵	۴	اورد	اوردہ
۱۰۶	۵	ویدار	دلدار
۱۰۷	۱	ماہو علیہ	ماہو علیہ کان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۸	۷	بے اول	یعنی خداوند تعالیٰ اول
۱۰۹	۷	اول ہنہ اشیا اور است	اول ہنہ اشیا است
۱۱۲	۱	بیمار پرسی نکردی	بیمار پرسی من نکردی
۱۱۳	۵	وان صاف	وان صاف
۱۱۶	۲	از نامہا	از نامہا
۱۱۸	۱	معرفت	معرفت
۱۱۹	۴	ویا تھا	ویا تھا
۱۲۰	۷	حرب	حرب
۱۲۱	۸	در تیمان	در تیمان
۱۲۳	۵	ہستے	ہستے
۱۲۴	۲	از کدو	از کدو
۱۲۵	۱	اشد تعالیٰ خالق قوی	اشد تعالیٰ خالق قوی
۱۲۶	۸	بان مانند	بان کمشکوٹا مانند
۱۲۷	۶	بادنی	بادنی
۱۲۸	۷	دو ذ	دو ذ
۱۳۰	۱۰	از روز نہا بخارج	از روز نہا بخارج
۱۳۱	۹	پرسیدہ باشد	نرسیدہ باشد
۱۳۲	۳	نور ظہور	نور و ظہور

صفحه	سطر	خط	صحیح
۱۳۶	۴	از قوت و نظر	از قوت عقل و نظر
۱۳۸	۱	یا بندگان	مانندگان
۱۵۰	۱	در دل قایل است	در دل قایل است
۱۵۰	۲	بخار	ان بخار
۱۵۰	۳	توة حیاة حرکت	توة حیات حس و حرکت
۱۵۲	۸	استغنا	استغنا
۱۵۴	۸	قایض	قایض
۱۵۶	۳	گار من	نگار من
۱۵۸	۱۱	میدارد	میدر آرد
۱۵۹	۷	لذت	لذات
۱۶۱	۱	منقصل	منقصل
۱۶۲	۱۱	ذوالجلال	ذوالجلال و الجلال
۱۶۴	۴	ظهور محمد است	ظهور روح محمد است
۱۶۵	۶	بعد از مرکب	بعد از مرکب
۱۶۸	۶	در حدیث	در حدیث قدسی
۱۶۹	۱۱	نیام نفس	بنام نفس
۱۶۹	۶	اثر آنهم	اثر سد آنهم
۱۷۰	۱۱	از وی	که از وی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۷۱	۱۰	ان ذالک	ان فی ذالک
۱۷۲	۱	و نفسہا بخو کہ	لفسہا سکہ
۱۷۷	۸	نہایتہ حاصل نیست	نہایتہ وجہوانیہ حاصل نیست
۷	۱۱	وایت	وحدیث
۷	۱۲	وایت	وحدیث
۱۸۲	۲	تخرج	تخرج تو
۱۸۴	۳	در ویش کردہ	در ویش را کردہ
۷	۹	نایب مناک	نایب مناب
۱۸۷	۳	نفر ستادوم	نفر ستادیم
۱۸۸	۱۰	اندر فلک کے جوید	اندر فلک آنکہ کے جوید
۷	۱۱	بیر زری	بیر زری
۱۹۷	۷	امد مجمل	اہد مجمل
۱۹۸	۳	عبارت حاشیہ متروک شدہ	ذکر ستہ ولایت و نبوت و نصیحت بعضہ او ایما از بعض ذکر اوتاد
۱۹۹	۲	دو وزیر	دو وزیر
۱۰۲	۴	اعداد را تعین	اعداد افراد را تعین
۲۰۸	۵	بر اسطہ سلیمان	بر اسطہ سلیمان
۲۰۹	۹	آنکس کہ مغرب است نام او عبد الرحیم	نام او عبد الودود است
۲۱۰	۲	فسمہ ہجمل	فسمیہ ہجمل
۲۱۳	۴	جمع کر نیتو	جمع کردن نیتواند
۲۱۷	۶	سجی	ہستی
۲۲۰	۳	نانک حق	بانک حق
۲۲۲	۹	حدوت	خلوت
۲۲۳	۹	ملکہ	ملکہ

صفحه	سطر	خلاصه	مجموعه
۲۲۹	۱۰	ثبت میکرد و عبارت متروک نشد	ثبت میکرد و هر که بعد از تمام غواب کند آن خواب موجب عقاب آخرت میکرد و هر که بعد از طهارت خوراک
۲۳۲	۱	که دو انچه را	که دو انچه را
۲۵۱	۷	حب معرفت	در حب معرفت
۲۵۱	۱۱	عبارت متروک شده از لفظ (شهرت و بیگانه)	از بهایم شده و اگر اندک میخواند و بخیل و طبعوت میکند و به غضب رسانیدند
۲۶۰	۷	رسانید	رسانیدند
۲۶۶	۷	از رین سلم	از رین سلم
۲۷۲	۷	میدانند	میدانانند
۲۸۲	۴	منفعت او درست	منفعت او مراد درست
۳۰۹	۹	از جمله او	از جمله حکم او
۳۱۶	۵	تعب شب بیداری	تعب و شب بیداری
۳۱۷	۹	که دو اسباب در تو	هر دو اسباب در تو
۳۲۲	۵	نمی شنود و نمی بیند	نمی شنود و نمی بیند
۳۳۶	۱۰	حق تعالی اقتضای ایشان	حق تعالی اقتضای ایشان
۳۳۱	۸	قتل کی لعل	قتل کی لعل
۳۵۰	۴	ربانی بر احکام	ربانی تا بر احکام
۳۵۹	۳	در شان رسول الله	در شان ان رسول الله
۳۶۹	۸	یقین بود	تعیین بود
۳۷۰	۹	تعیین یقین مخلوقات	یعنی تعین مخلوقات
۳۷۱	۱۰	و فی انفسکم فلا تبصرون	ثم اقموا الی السما فبصرون
۳۷۵	۷	و به کینه دی	و نه بکینه دی
۳۷۷	۴	راه ظاهر است	راه ظاهر است



صفحہ	سطر	خط	صفحہ
۳۸۲	۹	نہیں تھکت	نہیں تھکت
۳۹۰	۱	بقیات	بقیات
۳۹۴	۴	و اگر ان	و اگر ان
۳۹۵	۱	خدا یتھالے	خدا یتھالے
۴۰۹	۲	افکار خواہد شد	افکار خواہد شد
۴۱۱	۴	فکر حسب	فکر حسب
۴۱۳	۸	وفاء ارحمت	وفاء ارحمت
"	۹	بائین	بائین
"	۱۱	مقصود	مقصود
۴۱۶	۲۷	لطیف	لطیف عام
۴۱۸	۷	یا آنکہ	یا آنکہ
۴۲۰	۵	واللہ ہادی	واللہ ہادی
۴۱۹	۱	ولا تھولنا	ولا تھولنا
۴۲۰	حاشہ	فصلت ان دیگر عبادات	فصلت ان دیگر عبادات
۴۲۱	۳	یا بدل	یا بدل
۴۲۲	۴	عبادت متروک بعید یا دیکھتہ	عبادت متروک بعید یا دیکھتہ
۴۲۶	۴	یلار یا سمعہ	یلار یا سمعہ
"	۶	بن عمران	بن عمران
۴۲۷	۳	کھا ہوا حقہا	کھا ہوا حقہا
۴۲۹	۵	یارب یارب	یارب یارب
۴۳۱	۳	یا دکر دمراد اگر	یا دکر دمراد اگر
۴۳۳	۸	لا عز و صحت	لا عز و صحت
"	۹	پاک سازد	پاک سازد

صفحہ	تخلی	سطر	صفحہ
ترجیون	مر ارجیون	۹	۳۳۷
بئس العبد عندی	بئس العبدی	۹	۳۳۵
کہ ازایت آنک	کہ ایت آنک	۹	۳۳۵
اطلاقی باید	اطلاقی باید	۲	۳۵۰
اشھدان لا الہ الا اللہ	لا الہ الا اللہ	۸	۳۵۲
از خارج نیاید	از خارج نباید	۹	۳۵۶
وگو سماع و اقسام ان و جواز	حاشیہ نقل	۳۵۵	
و عدم جواز و مراتب آن	مشاعبت	۶	۳۵۹
مناہج	حاشیہ نقل	۳۵۹	
بیان اختلافی در لایل جواز سماع و	سطر	۲	۳۶۳
احمال حضرت ابوسعید خدری و جواز	زیاد شود و نشود و اگر سود	۱۱	۳۶۵
زیادہ شود و نشود و اگر سود	نہ در حوصلہ	۱۱	۳۶۵
نہ در حوصلہ	کو نید بہت	۶	۳۶۵
کو نید بہت	حاشیہ نقل	۳۶۵	
دلایل فقہی در بیان سماع	حد لیا	۳	۳۶۹
حد و لیا	قال یا عبادی	۵	۳۸۷
قل یا عبادی	بزرگان طریقت	۸	۳۹۰
بزرگان طریقت	الموت جسر	۳	۳۹۰
کہ الموت جسر	نتیجہ باب	۳	۳۹۰
نتیجہ باب	سدا و متذکر فی الخلوۃ	۳	۳۹۰
بد او متذکر کہ اللہ علی الخلوۃ	باقی دارند	۸	۳۹۹
باقی دارند	براسہ	۱۰	۳۹۹
براسہ	و شغل بالی	۳	۵۰۱
و شغل بالی	یا اللہ	۱	۵۰۳
یا اللہ	ہم و طب	۷	۵۰۶
ہم و طب	شما او ہر گاہ	۳	۵۱۰
شما او ہر گاہ			

۳۶۸ صفحہ غلط - فاسموا و انشوا - صحیح - فاسموا و انشوا

فهرست کتاب حبیله الحقایق فی تفسیر الدقایق

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵	در سبب تألیف کتاب		معرفت نفس را معرفت حق
۶	در آیات قرآن مجید و اقسام آن	۲۷	در قدرت شریعت باطنیت
۹	در انکسار که پیروی آیات متشابهها میکنند و انکسار که پیروی میکنند	۳۸	باین آنکه اول تعین و اصل علم معرفت است
۱۱	و دل بهرت خداست باین اینکه کلام صوفیه مثل آیات متشابهات که ظاهر معنی آنرا عمل کردن موجب کفر است	۳۳	در بیان آنکه انسان بهر آنست که با توحید قرار رسالت کند باین اقسام توحید ذات و قیود و صفات
۱۶	در بیان مطابقت طریقت با شریعت و عدم جواز اختیار یکی ازین هر دو	۳۸	در توحید معرفت و سیر الی الله و سیر فی الله و غیره و جزئیات احوال باینرید علی الله
۲۰	آیت اول قوله لا یصلح للجن و الانس الا یعبدون	۴۱	باین اقسام توحید باصطلاح دیگر ارباب حقایق
۲۱	در بیان عباد و معرفت حق و در توحید معرفت اشرف علیهم و معرفت	۴۷	در توحید احوال و احوال باینرید مخالف شرع و در باطن موافق

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶۳	بیان اطلاق مرتبه ذات و محدودیت عالم موجودیت و تنگنا که میان این دو است	۶۴	و ضرر بودن عبادت خداوند پروردگار و بودن نوشته بغير نظر کبر و صغر و کبر اولیا عبادت خداوند را نیز
۶۶	بیان بودن عبادت در حقیقت شرک و توحید و در مطلق بیان ابتدا و انتها و جردنی آدم	۶۷	و ذکر مرتبه شرک در ولایت خاص
۶۸	بیان مراتب اقسام و دوازده شرک	۶۹	بیان مرتبه شرک در ولایت خاص
۷۰	بیان مرتبه شرک در ولایت عام	۷۱	بیان مرتبه شرک در ولایت اخضر
۷۲	بیان مرتبه شرک در ولایت خاص	۷۳	بیان مرتبه شرک در ولایت خاص
۷۴	بیان عبادت انبیا و اولیا با وجود حصول مرتبه وصول	۷۵	بیان اقسام مردمان دنیا و مرتبه کمال طریقت و انواع شهادت اولیا و اختلاف
۷۶	بیان ثبوت تفسیر خاتمی و مشکل بودن احوال اسرار آن	۷۷	بیان اقسام مردمان دنیا و مرتبه کمال طریقت و انواع شهادت اولیا و اختلاف
۷۸	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۷۹	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۸۰	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۸۱	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۸۲	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۸۳	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۸۴	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۸۵	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۸۶	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۸۷	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۸۸	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۸۹	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۹۰	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۹۱	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۹۲	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۹۳	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۹۴	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۹۵	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۹۶	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۹۷	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۹۸	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۹۹	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها
۱۰۰	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها	۱۰۱	و ذکر منع شرک و اعتقاد شرکان و غیره در بیان و اسامی معبودان آنها

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	ذکر معانی صلوات و ثناء	۸۳	فاینها تولاوا فقر و جلاله در بیان انکه هر طرفی که نظر رو غایت ذکر وجود واجب ممکن در قیاس کیفیت غایت ممکن با ذات وحدت و کثرت و کثرت در وحدت
۱۱۵	ایت چهارم توحید که الله فی السموات والا و فی الارض و ما بین نو و کینیت ان	۹۶	ذکر شریعت و طریقت و اقسام امکان و تحقیق کلام هما و شریعت و بیان ناسوت و ملکوت و جبروت و علموت
۱۲۱	بیان تحقیق و ظهور ذات واحد بهم عالم	۱۰۳	ذکر کافر شریعت و طریقت و تحقیق معانی ممکنات و منع اعیان شایسته و فیض قدس و فیض مقدس در این صفا
۱۲۲	بیان در دل مومن	۱۰۴	بیان همادست و همراز است و توفیق فیما بین ذکر اعتقاد و وجودیه
۱۲۶	ذکر هجده ایت و مراتب اقسام آن	۱۱۱	ذکر اعتقاد و شهودیه
۱۳۶	بیان اقسام در اقسام هجده ایت	۱۱۴	طریق مکتوب در بیان وجودیه و شهودیه
۱۳۸	ذکر سابع ایت		
۱۴۰	ذکر آنکه نور و نور محو است		
۱۴۱	ذکر بودن شک و قائلی و در صانع روح		
	و حکم از این ارجاع و اساسی آن		
۱۴۲	در بیان آنکه نور و روح هر دو یکدیگر را و بیان اساسی روح انسانی		
۱۴۴	ذکر بودن اصول قاضی علم عالم ملک و ملکوت و نورانی آن تر و ضابطه		

صفحه	مضون	صفحه	مضون
۱۶۶	ذکر منبع دفع حقیقت این تصویر و تکلیف و فیه و بیان قدم حدوث آن	۱۶۹	ذکر اوج محمدی و جامعیت علمی آن در هر یک اعتبار علیهم السلام
۱۵۰	ذکر وجه تسمیه سوره المدح و بیان بودن اسمی مختصت و نورانی خاص آن	۱۷۰	ذکر اوج جسم انسانی و مرتبه و حیال آن و ضلالت خرابه فیه
۱۵۱	بیان توفیق و توحید یعنی روح و نورانی صاحب امانت و تقدیم از سایر عالم	۱۷۱	ذکر اقسام نفوس و حیال آن محل و قوت
۱۵۷	ذکر بودن کمال الله روح اعظم و انوار و آبی اوراق قوت و صفات سوره ای	۱۷۲	بیان نبوت بودن رسول الله و صفات ذکر شرف روح و بیان انسانیه از علم عالم
۱۵۸	ذکر قوتها روح نفسانی و حواس طاری و باطنی	۱۷۳	عزیز و خلق و ایت خلق آدم علیهم السلام و سجده و شکران و جزای سجده و تحذیر از غرض
۱۶۶	تفصیل مقام ارواح در بیان و کمال شدن به نفس و قلب و جلی جسم	۱۷۴	ذکر منبع و قوتها روح و خلق آدم علیهم السلام و در عین علمی و شکر
۱۶۹	ذکر افع انسانیه و مراتب انسانی روح در هر یک قوه و صفات	۱۸۵	ایت نجم قرآنی و بیان و کمال و صفات نورانی و بیان کیفیت اطاعت و کمال و نورانی
۱۷۰	ذکر توحید روح و اختلافات در حقیقت و منبع دفع		و مستحق شدن او و وجه کفایت نورانی و در بیان کمال و ادرت و دعوت از نور
۱۷۲	بیان اقسام نفوس و اطلاق دفع روح		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۹	ذکر بودن اولیا خلفا و زنده رسول الله	۲۰۹	ذکر انسان کامل و جاس بودن در همه اسمای
۱۹۰	ذکر اقسام اولیا	۲۱۰	ذکر وجود مطلق بودن حق و خلق هم در نام و متعالی
۱۹۳	بیان مراتب نبی و ولی و مراتب رسالت		باب اعتبارات
۱۹۴	بیان اقسام رسالت	۲۱۲	ذکر تدریج و تدریجها اولیا و اقسام آنها و بودن
۱۹۶	ذکر اقسام ولایت و فضیلت انبیا بر اولیا		انها انسان کامل
	و خصوصیت اولیا راست رسول الله	۲۱۳	ذکر اوصاف نبوت و ولایت و بیان قرب منازل
۱۹۷	ذکر منتهی ولایت و نبوت و فضیلت و جلال		و فراغی و بودن انحال خلق از حق و غایب
	از بعضی و ذکر اقطاب		بودن تقدیر او بر عمل
۲۰۲	بیان صفات افراد	۲۱۵	ذکر بودن نور انفس در نور خدا همچنان نور اولیا
"	در بیان فرق طبقات افراد و بقای مرتبه		و مومنان
	انها بدست	۲۲۱	ذکر اقسام مراتب اولیا و اوصاف آنها
۲۰۵	ذکر اقسام اقطاب و اقطاب آنهاست	۲۲۲	ذکر قریه علوم و خواص و اخص الخواص در اولیا
۲۰۷	ذکر آن اقطاب که مستفاضه آنها بر سبط انبیا		و عباد ما به متفاوت در اینها
۲۰۸	ذکر رتبت ابدال که بر هفت اقلیم اندیشه	۲۲۸	ذکر قوا بدیانت و بیداری و اقسام نوم
	اسمی آنها -		و در جای دیگر بهر وقت که خواهد شور
۲۰۹	ذکر آن ابدال که بر تدریس سیمینان و تدریس	۲۳۳	در اختلاف معنی خواب و واقعیه و کافیه و حد
"	ذکر او تا دهمه اسمی آنها -		و کذب خواب و غیره -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۳۲	بیان انقسام واقعیه و مناسم	۲۵۸	که در کدام مرتبه است
۲۳۶	ذکر مردن هر کس در آن حالت که همیشه	۲۶۰	ذکر روح انسانی و بیان
	بر آن باشد چنان بر خور شدن او از قبیل		و بودن همه عالم علمی و روحی
	و رویت حق بر هر کس بعد از اعتقاد		باطن روح اضافی
۲۳۷	و در بیان آنکه تشکیلاتی تابع اعتقاد است	۲۶۱	بیان طریق عروج روح انسانی بطور دیگر
۲۳۸	ذکر آن احوال که سبب وصول بکنی است		و اطلاق نام عابد و زاهد و ولی و نبی و...
۲۴۲	آیت ششم که در تفسیر ایه		و غیره در عروج -
	در بیان مشاهد حق در خلق و بودن	۲۶۱	ذکر عروج روح بعد از وفات بدن و بیان
	دری عین ذات و ذات عین وجود		آنکه هر کس آن را نبیند اولیا و غیره را
	عدیبت وجود کائنات		نمی بیند و در رتب
۲۴۷	بیان مراتب تشریف و بودن تقدیم رتبه		همه مذکور نیستن بیان آنست که
	بودن عالم تبه اوسط و حجاب		نسب از جانب مادر هم صحیح است
۲۵۲	ذکر عالم نسیب که سوا از خدا نماند و است	۲۶۰	بیان انواع مراتب فضل و ترقی سالکان
۲۵۳	ذکر اعتقاد اهل تصوف در توحید و فقر		و عدم فساد روح
	بودن وی با خلق	۲۶۳	و بیان آنکه کلام اهل توحید بس باریک
۲۵۴	ذکر جذب و سلوک و عروج و سالک		میباشد هر کس فهم آن نمیتواند و فیض
	و جذب و اقسام ویر و کیفیت انسان		ذکر پارسائی وی بر کشته حرم ساسم



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱	بیان زنده بطون که مراتب و احوال و آثار ذات حق و عبد اند		و تفسیر و تائید این قسم دران و عالم خلق و امر
۲۴۶	بیان جامعیت حق و بعد و قدم او	۲۴۹	ذکر تفسیر قلب و تشبیه آن به شرف
۲۴۷	در بیان آنکه هر چه هست در انسان هست و هر چه میطلب در انسان طلب		و بیان کردیدن آن عین روح و عین نفس
	و ذکر از و هم سلمانان بدون آنکه	۳۰۰	ذکر تفسیر قلب بلیکم و تشبیه آن
	حق بکاست -	۳۰۱	ذکر مراتب قلب
۲۸۰	ذکر تشبیهات بسم در روح انسان	۳۰۲	ذکر مراتب بدو طلب که آنرا اهل ریاضت
۲۸۱	نصیحت ارباب طریقت و مشغول	۳۰۶	ذکر تفسیر و تفسیر حق و مجازی
	و اتباع شریعت و غیبه -	۳۱۱	آیت هشتم قرآنی طبعی ما انزلنا
۲۸۳	آیت نهم قرآنی اذ الکر الله ربکم لا اله الا هو و لا تدل سا که		علیها الکفران لتشفقنا الله انک علی العرش استوی -
	الابصار تا آخر آیت در بیان رب	۳۱۲	در ذکر حروف مقطعات و مراتب عرفان
	حق تعالی و اختلاف علماء و متفکرین و غیبه		و طبقات آسمان و زمین و عرش الهی
۲۹۲	ذکر کیفیت رویت حق و فیض درین باب		و کیفیت استوار حق بر عرش
	و نهایت ذریع دراصل	۳۱۹	در بیان معنی احتوا بر عرش اصفان
۲۹۷	ذکر احادیث و روایات و صفات حمیده و		علما دران -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۲۱	وجه تسمیه عرش	۳۵۰	ذکر مراتب فنا و بقا در هر ایک مراتب
۳۲۲	بیان سلسله جبر و قدر و ضرورت		از جسم و نفس و دل و غیره و کیفیت تلویین و تمکین -
۳۳۰	عمل و عدم آنکار بقدر	۳۵۳	در بیان آنکه قرب طریق وصول بحق باشد
۳۳۱	ادب و اعتقاد و وجود غیر و شر از خدا		شیخ است و طریق آن
۳۳۲	در بیان اقسام منع و عطار آلهی	۳۵۸	طریق دیگر تصور صورت مرشد
۳۳۳	بیان سبب امر و نهی به بندگان و ثواب و عقاب آن	۳۵۹	در بیان تاثیر تفکر و تصور و طریق مراقبه
۳۳۵	بیان درجه های ادب بقدر جبر و قدر	۳۶۲	آیت و هم قولہ تعالی ان الذین یسألونک
۳۳۶	آیت نهم قولہ تعالی و لقد خلقنا الانسان		در بیان بیعت و برون دست رسول الله
	انا آخر و نحن اقرب الیه من جبل الوریث		در تحقیق دست قدرت حق تعالی
	در بیان قرب حق تعالی با بندگان	۳۶۶	در بیان نزدیکان که رسول الله را عین حق میدانند و کیفیت عینیت آنست و ربا حق تعالی -
۳۳۷	و کیفیت و اقسام آن و لطافت و کثافت هر ایک عناصر		در بیان اطلاق دست و غیره بحق تعالی و برون
۳۳۸	بیان اتساع محیط	۳۶۷	در هر شئی معنی ظاهر و باطن و در و بی ظاهر
۳۳۹	بیان محدودیت سالک و محیط حق		پرستان که مطلق را عقید میکنند
۳۴۰	در تحقیق معنی گم شدن علم حق و علم صوفی و در تعیین ذکر و تحصیل طریقت	۳۶۸	بیان لزوم ادب با رسول الله مثل ادب

صفحه	مضمون	مضمون	صفحه
۱	باجداشیت و توحید آنحضرت بحقیق	آیت یازدهم قوله تعالی فاذا ذکرونی	۲۰
۲۴۹	ذکر فضائل حیات و ضرورت آن	در بیان اقسام و رنگ ذکر با فضیلت	۲۱
۳۸۲	بیان مراتب معرفت و لازمی در آن	در دیگر عبادات و جهاد و غیره	۲۲
	و لازمی در عبادی و خلایق و بیان آیت	حکایت عاشق و اگر حق	۲۳
	و استغوا الیل و سبیلته	بیان ذکر تقرب حق یا مجرب	۲۴
۳۹۱	بیان لزوم مریدی و نوایذ ارادت	در بیان آنکه افضل ذکر کلمه نفی و اثبات	۲۵
	و احقر از شیخ سبیل	بیان طریقه و شریعت و ذکر فایده و تقوی	۲۶
۴۰۵	عمل پیدا کردن مرشد کامل	در حال تکامل الهی	۲۷
۴۰۴	بیان اقسام خلافت چهار پیر چنان	و اگر موت و ملک الموت و غیره	۲۸
	خانواده	در بیان عدم علمی موت چگونه بیان آنکه	۲۹
۴۰۹	طریقت بنیت گرفتن و وجه اختیار	موت چه چیز را بگوید و ذکر فایده موت	۳۰
	رنگها و مختلف	قبل از موت	۳۱
۴۱۱	بیان اقسام فرق	در موت حقیقی و اعتباری	۳۲
۴۱۶	بیان اقسام ارباب طریقت و	حکایت حضرت شیخ و در بیان	۳۳
	فرقه ملائطه و بد بودن فلاسفه کس	در ذکر شیخ حسین لاهور و جذب و میسر	۳۴
۴۱۹	بیان بودن طرق سبیل و تقصیر	و هو الحیوة العبدیة و آثار طریقت	۳۵
	و غرض همه بر آوردن به فرقه یا	در ذکر بودن معرفت عبارت از علم خدا	۳۶

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	بعد از حاصل بشود و تفسیر علم حضور	۴۵۷	در حبس و سر غیبه
	و معلولی	۴۵۸	ذکر دعا که بعد فراغ ذکر خوانده میشود
	که اسباب حضور می اند -	۴۵۹	بمقدّمه طریق مشاهد موت
	ذکر تسبیح و اقسام آن و جزایز و عدم جزایز	۴۶۰	ذکر تقرب طریق وصول الی الله
	بمعاشیه آن		افضل عبادت که ذکر است خصوصاً
	بیان اختلاف و دلائل جواز تسبیح واحد		کلمه نفی در اثبات
	حضرت ابوسعید مرشد حضرت پیران پیر	۴۶۲	ذکر بودن ذکر غزالی حاکم اکبر
	و تسبیح و جود می نمود	۴۶۳	ذکر تسامح ذکر و نهایت ذکر جبری و
	ذکر حضرت بنده نواز حسین در بیان حال		ذکر خفی
	و اشارات و تسبیح و تفسیر معنیان	۴۶۵	در بیان آنکه در زمان خدا فاکرین اند
	بیان حضرت محبوب سبحان قدوس آداب		و بیان اقسام وراثت حق و بودن ایاد
	تسبیح		و مت نامب در باب رسول الله
	دلائل تهنیت در بیان تسبیح	۴۶۶	ذکر بودن انفس بندگان و حقیقت
	ذکر بزرگان طریقه تادریه و غیبه		نفس رحمانی
	که تسبیح کرده اند	۴۶۹	ذکر مراتب افکار و سوسنة و ملکوسنة
	ذکر احادیث و شرط ذکر و اختلاف شایخ		و غیر و تخیال مراتب چهار گانه از کار

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۵۰۱	طریقہ ذکر ناسوت		
۵۰۳	طریقہ ذکر ملکوت		
۵۰۴	طریقہ ذکر جبروت		
۵۰۵	طریقہ ذکر لاہوت		
۵۰۵	ذکر بودن طریق بعد از انقاس		
۵۰۶	ذکر طریقہ ذکر در قاور یہ و بیان		
	اصول مشرب شطار		
۵۰۹	ذکر جہتی در طریقہ چہشتہ		
۵۱۰	بیان طریقہ ذکر و حضرت نقشبند		
۵۱۲	ذکر انواع ذکر شفی		
۵۱۳	طریقہ ذکر انقاس		
۵۱۴	طریقہ ذکر قلب		
۵۱۵	ساجات مولف در آخر کتاب		
	و ذکر سلسلہ قاور یہ مولف و غیرہ		
۵۱۶	بیان تقریض و تائید بحال کتاب		
	فہم بیست و تین		

# اشتہار

اندو طالع سعادت مندا اور اقبال برد مندی کتھیر پر عیوب کو عیوب کتاب  
جیب الحقایق فی التفسیر الی قایق مولفہ حضرت پیر و مرشد مولانا محمد و منا مولوی  
سید حبیب اللہ صاحب نادری الشطرنجی کہ در حقیقت (باغ محققان)  
۱۳۰۴

اور (شمع تحقیق مجلس علماء) جو حسب اجازت پر انانیت واسطے شایقان  
۱۳۰۴  
طرہ نقیث اور پیر و بان موفت با شریعت کالج کر کر نفع عام کے لئے قیمت ۱۰ روپے

(عالم) جوئی جز آردہ آتھت ہوتی ہے مقرر کیا منجملہ اس کے حضرت  
پیر و مرشد کیا مولفہ یہ احباب کے لئے خرید لئی تھمہ نزدیک تھیر کے

موجود ہے جس صاحب کو ایسی کتاب عجیب غریب جو پیر و مرشد شریعت و طریقت  
نہایت توفیق و تعلیق فرمایا ہے خواہش ہو قیمت نقد روانہ کرالیا کرلین اور  
تعمیم بر ملا ہو فرما دین کہ قدرت موصوف کہ قدر شریعت و طریقت کو کچھ جرح کیا ہے

اور کیا نیماہین و روز کے توفیق دیا ہوا اطلاقاً  
اشتہار دیا گیا۔ فقط  
الشیخ عبدالحق صاحب مولانا محمد و منا مولوی







